

# اردش



ترجمه: ب. کیوان

هانری د نیس

هانری د بس

# اردش

ترجمه ب . کیوان

## انتشارات نگاه

ارزش  
هانری دنیس  
ترجمه ب: کیوان  
چاپ اول اردیبهشت ۵۸  
چاپ افست: نوبهار  
حق چاپ محفوظ

ارذش



## فهرست مطالب

صفحة	عنوان
۵	ارزش
۸	فصل اول - قلمرو ارزش: کالا
۸	۱- ارزش را باید در جایی که هست جستجو کرد.
۹	۲- کالا شیء مادی است.
۱۱	۳- کالا یک تولید و تولیدی اجتماعی است.
۱۳	۴- کالا تولید معینی برای فروش در بازار است.
۱۵	۵- ارزش و نظام تولید کالایی: نیروی کار به عنوان کالا
۱۹	فصل دوم - ماهیت ارزش
۱۹	۶- اشتباه تئوری روان شناسانه ارزش
۲۱	۷- تبیین ارزش فقط به اعتبار مطالعه شرایط تولید امکان پذیر است

- ۸- اشتباه تئوری «عوامل (سه گانه) تولید»  
 تنها کار مولد ارزش است
- ۲۳ . .
- ۹- سرچشمه‌های ارزش و درآمدها
- ۳۱
- ۱۰- مقدار کار محتوی یک کالا ارزش آن را تعیین می‌کند
- ۳۳
- ۱۱- ارزش نیروی کار نیز از کار سرچشمه می‌گیرد
- ۳۷

### فصل سوم - محاسبه ارزش:

- ۴۰- تحويل کارهای مجسم به کار مجرد اجتماعاً لازم
- ۴۱- اندیشه کار مجرد از دید گاه علمی
- ۴۳- ناپدیدی ویژگی‌های فردی در کار
- ۴۴- گروه کارگران: کارگران مبتدی و کارساده
- ۴۵- کارگران ممتاز و کار بغرنج
- ۴۶- تحويل کار بغرنج به کار ساده
- ۵۱- کار اجتماعاً لازم
- ۵۳- محاسبه ارزش نیروی کار

### فصل چهارم - کارهای غیر تولیدی

- ۵۶- فعالیت‌های تجاری مولد نیستند
- ۶۰- تجزیه عملیات تجاری و تولیدی در نظام کالایی
- ۶۲- فعالیت‌های تجاری با این که نامولند ضرورتاً  
 بی فایده نیستند
- ۶۵- اعضای «پیشه‌های آزاد» خدمتکاران
- ۶۶- کارمندان
- ۲۱-۲۳

۶۸	فصل پنجم - مقایسه ارزش‌ها
۶۸	۲۴- مقایسه ارزش‌ها: کار استاندارد
۷۱	۲۵- ارزش‌ها نسبت به عکس بهره‌وری کار استاندارد تغییر می‌کنند
۷۳	۲۶- انگیزه‌های تغییرات بهره‌وری کار
۷۶	۲۷- تغییر ارزش‌ها و تغییر ثروت اجتماعی
۷۸	فصل ششم - جلوه‌های ارزش
۷۸	۲۸- ارزش در خلال روابط مبادله در میان می‌آید.
۸۱	۲۹- شکل ساده ارزش
۸۹	۳۰- شکل گسترش یافته ارزش
۹۰	۳۱- شکل عمومی ارزش
۹۱	۳۲- شکل پولی ارزش
فصل هفتم - قیمت‌ها و ارزش‌ها در اقتصاد نظام کالایی	
۹۴	۳۳- تئوری علمی شکل‌بندی قیمت‌ها
۱۰۲	۳۴- نفی قانون ارزش از جانب مارژینالیسم
۱۰۵	۳۵- پایه‌های نادرست مارژینالیسم
۱۱۴	۳۶- فلسفه علمی و مارژینالیسم

## فصل هشتم - کارگرد تاریخی قانون ارزش

- ۱۱۹ - تقسیم کار پیش ازپیدایش ارزش
- ۱۲۱ - اثرات قانون ارزش در جامعه پیشهوران
- ۱۲۶ - قانون ارزش در اقتصاد کالایی پیش از نظام تولید کالایی
- ۱۲۷ - قانون ارزش در اقتصاد تولید کالایی : حد ملطوب بهره کشی
- ۱۳۱ - تقسیم اتوماتیکی کار در نظام کالایی و برستش کالا
- ۱۳۴ - ناپدید شدن ارزش
- ۱۳۷ - ارزش در مرحله گذرای جامعه گرایی

## فصل نهم - دگرگونی‌های پیاپی تئوری ارزش

- ۱۴۰ - کشف قانون ارزش
- ۱۴۲ - برداشت جدید از قانون ارزش
- ۱۴۵ - کتمان قانون ارزش: اسلوب مارٹینالیستی

## ازش

اصطلاح «ازش» در بیان مرسوم و متداول برای موضوعات بسیار مختلف بکار می‌رود. مثلاً وقتی گفته می‌شود، ارزش ساعت، ارزش کار هنری و یا ارزش انسان، کاربرد مختلف این مفهوم آشکار می‌گردد. چنان‌که پیداست، در تمام این موارد از یک واقعیت گفتگو نمی‌شود. گاهی به کلمه «ازش» صفتی می‌افزایند تا معنی آن مشخص گردد. مثلاً می‌گویند، ارزش اخلاقی فلان شخص بسیار است، یافلان تابلو، دارای ارزش هنری زیادی است. اما درباره ساعت فقط می‌توان گفت که ارزش اقتصادی دارد.

در این جزو، تنها ارزش اقتصادی به بحث درمی‌آید. البته این اصطلاح دو موضوع کاملاً متباین را در بر می‌گیرد. در اولین برشور دیگر می‌توان گفت که این یا آن شیء از آن جهت برای فلان شخص ارزش اقتصادی دارد که نیازها و خواسته‌هایش را برآورده می‌سازد. مثلاً من عادت دارم زیر سایه درخت درخت باغم استراحت کنم. البته این درخت برای من خیلی فایده دارد، ولی برای دیگران دارای چنین فایده‌ای نیست. بدیهی است که این وضعیت چنان‌کیفیتی به شیء نخواهد داد که مورد قبول تمام افراد جامعه باشد. در چنین حالتی، ارزش اقتصادی، ارزش استعمال یا مفیدبودن

نام دارد . بررسی این ارزش مربوط به روان‌شناسی است ، نه اقتصاد سیاسی . یکی از متفکران در این باره می‌گوید : « ارزش استعمال با بی‌طرفی نسبت به تعریف صریح اقتصادی ، یعنی ارزش استعمال چنانکه هست ، خارج از حیطهٔ بررسی اقتصاد سیاسی قرار دارد . »

براین اساس اشتباه و ابهامی بوجود آمده که مخصوصاً اقتصاددانان مکتب مارکینالیست<sup>۱</sup> سهم عمدتی در آن دارند . به زعم این متفکران . اشیائی که مورد بررسی اقتصاددانان قرار می‌گیرند ، همه مفید هستند . در حقیقت اقتصاد سیاسی ، وظیفهٔ خود می‌داند ، به مطالعه روشی همت‌گمارد که انسان‌ها به‌اتکاء آن ، نیازهایشان را برآورده می‌سازند . از این موضوع نباید چنین نتیجهٔ گرفت که اقتصاددانان با تحلیل مکانیسم روان‌شناسانه برآوردن نیازهای بشری سروکار دارند . موضوع خاص مورد بررسی اقتصاددانان ، مطالعهٔ آن پروسه‌های

اجتماعی است که ارضای این نیازها را ممکن می‌دارد . ارزشی که در این جزو به بحث درمی‌آید ، ارزش ذهنی و فردی اشیاء نیست ، بلکه گفتگو از ارزشی است که کیفیت عینی و اجتماعی اشیاء را بیان می‌دارد .

تردیدی نیست که ارزش عینی واقعیت دارد . چه بسا اتفاق می‌افتد که انسان به شیء معینی علاقه ندارد ، ولی با وجود این حاضر نیست آن را بدور افکند . علت چیست ؟ علت را باید در ارزش شیء دانست . بی‌شک هر کس می‌تواند ، فایدهٔ شخصی و خصوصی یک شیء را با وجود ارزشی که برای دیگران دارد . تشخیص دهد . همین ارزش عینی و اجتماعی است که در اینجا موضوع بحث قرار می‌گیرد . چون ارزش با پذیدهٔ مبادله پیوند نزدیک دارد ، اغلب آن را در مقابل ارزش استعمال ،

ارزش مبادله می‌نامند. اما با توجه به انتخاب کلمه مفیدبودن ، یعنی کیفیتی که شیء نسبت به یک فرد معین پیدامی کند، بهتر است که آن را بجای ارزش مبادله، تنها ارزش بنامیم. در کتاب «سرمایه» گفته شده: «بنابراین، اگر در آغاز این فصل، برای دنبال کردن شیوه گفتگوی عادی گفته شده، کالا، ارزش استعمال و ارزش مبادله است. این را باید به عنوان یک اهمال لفظی نادرست دانست. کالا، (شامل) ارزش مبادله یا شیء مفید، و ارزش است.»

## فصل اول

### قلمرو ارزش : کالا

۱- ارزش را باید در جایی که هست، جستجو کرد.

چون تنها ارزش اقتصادی مورد نظر ماست، به همین علت مطالعه و تحقیقات ما باید متوجه واقعیتی باشد که این نوع ارزش با وضوح هرچه بیشتر نمایان می گردد.

بدون شک بجاست، در برخی موارد، از قلمروهای دیگری که به اشکال مختلف ارزش مربوط می گردد، در گذریم، زیرا، در قدم اول توجه به این قبیل موارد، یعنی پرداختن به اشیائی که انواع متعدد ارزش در آنها نمایان می گردد، کار چندان علمی و مناسبی نخواهد بود.

چنانکه ملاحظه می شود، در حال حاضر، آثار هنری نیز در معرض خرید و فروش قرار می گیرند. بنابراین می توان گفت که این آثار در یک زمان، هم ارزش هنری دارند و هم ارزش اقتصادی. ولی باید به این نکته توجه داشت، قوانینی که بر ارزش اقتصادی حکومت می کنند، در مورد آثار هنری مصدق ندارند، زیرا در غیر این صورت قوانین اقتصادی با اصول از ریشه متفاوتی که بر فعالیت هنری فرمان می رانند، بتعارض در می آیند. این موضوع بهتر است در جای

دیگر بحث در آید.<sup>۱</sup>

در حقیقت، اکنون، تقریباً، همه اشیائی که ما برای رفع نیازهای خود از آنها استفاده می‌کنیم، کیفیتی جز کیفیت کالا ندارند، ولی مطالعهٔ ما در این جزو تنها منحصر به کالا به معنی اخص کلمه است. کالا در این بیان شیء مادی است که برای فروش در بازار، بطور اجتماعی تولید می‌شود.

## ۲- کالا شیء مادی است.

کالا بدوآ باید شیء مادی و ملموس باشد. یکی از متغیران در این زمینه می‌گوید. گفتگوی ما در درجهٔ نخست معطوف به تولید مادی است. «باطرح این اصل دیگر نمی‌توان به مفهوم «ثروت غیر مادی» که عموماً مورد قبول اقتصاددانان مکتب غیر مادی است، گردن نهاد. آنها با بکار بردن این مفهوم، بدوآ چیزهای را در ردیف «ثروت غیر مادی» قرار می‌دهند که موسوم به «خدمات شخصی» افراد هستند، مانند مشاوره‌های یک و کیل دعاوی و یا تأثیر مطلوبی که از طرز نواختن ساز یک موسيقی دان حاصل می‌گردد.»

تشبیه «خدمات شخصی» به اشیاء مادی این نتیجه را بیار می‌آورد که تمام فعالیت‌های بشری در ردیف فعالیت‌های تولیدی قرار گیرد. با چنین برداشتی، خصوصیت ویژه تولید بعنوان فعالیت اقتصادی که درجهٔ مخالف فعالیت فکری، هنری و غیره... قرار دارد، از میان می‌رود و تجزیه و تحلیل اقتصادی غیرممکن می‌گردد.

---

۱- تأکید روی این نکته از آن جهت است که اقتصاددان اتریشی بنام فون بوهم باورک Von Boehm Bawerk می‌گوید. تئوری ارزش نظریه نادرستی است، زیرا در مورد همه اشیاء، مخصوصاً اشیائی نظیر، «مجسمه‌ها و تابلوهای نقاشی» مصدق ندارد

البته، هنگامی که در فصل چهارم، مفهوم «کارتولیدی» مورد بحث قرار می‌گیرد، درباره این مسئله با وضوح بیشتری گفتنگو خواهد شد. ولی از هم اکنون می‌توان تأکید نمود که هیچ چیز مضمحلک‌تر از این نیست که از روی لاقیدی تمام افراد در زمرة تولید کنند گان قرار گیرند. در یک کتاب اقتصادی به طنز گفته شده «فلسفه» اندیشه، شاعر شعر، کشیش و عظ و خطابه، استاد رساله و جناپتکار جنایت تولید می‌کند. اگر رابطه رشتہ اخیر تولیدی با مجموع جامعه از نزدیک سنجیده شود، داوری‌های زیادی پیش می‌آید در این صورت، جناپتکار، نه تنها مولد جنایت، بلکه مولد حقوق جزا، استاد کرسی جزا و حتی مولد رساله‌ای است که این استاد از تعلیمات خود برای فروش فراهم می‌آورد. بنابراین، ثروت ملی بی‌آنکه رضایت مؤلف رساله در نظر گرفته شود، افزایش می‌یابد. \*

از جانب دیگر، ملاحظه‌می‌شود، چیزهایی که موسوم به «خدمات ثروت‌های دوام‌پذیر» هستند، در ردیف مقوله «ثروت‌های غیر مادی» قرار می‌گیرند، مانند خدماتی که یک خانه، طی یک سال به ساکن آن ارائه می‌دارد. با این مفهوم نمی‌توان چندان موافق بود، زیرا، چنانکه بعداً خواهیم دید، استفاده از یک خانه توأم با فرسودگی آن است، یعنی عناصر مادی خانه بتدریج تجزیه می‌شود. در حقیقت، بهره‌برداری از خانه چیزی جز مصرف بخشی از مجموع اشیاء مادی سازنده آن نیست.

در اینجا باید تصویریح کرد، اشیاء مفید مادی، یعنی تنها آنهایی که به ما فایده می‌رسانند، بر حسب اینکه یک یا چند بار مورد استفاده قرار گیرند، به دو دستهٔ متمايز تقسیم می‌شوند: دسته‌ای مانند نان که فقط یکبار قابل استفاده هستند و دستهٔ دیگر مانند ماشین یا خانه که چند بار فایده می‌رسانند.

کالاهای دسته دوم ممکن است بفروش رسیده یا به اجاره داده شوند. در حالت اخیر استفاده از کالای اجاره‌ای، طی زمان معینی صورت می‌گیرد. البته هنگامی که کالای «دوام‌پذیر» (با کالاهای «قابل ذخیره» اشتباه نشود) دوباره بدست مالک آن می‌رسد، دیگر همان کالای سابق نیست. در این وضعیت، کالا، کیفیت مادی گذشته را ندارد، زیرا کمی مستعمل شده است. بنابراین، باید گفت که اجاره چیزی جز فروش اجزاء بهم پیوسته شیء نیست.

به تعبیری می‌توان ازفروش «خدمات» خانه یا ماشین گفتگو کرد، ولی تأکید این نکته ضروری است که فروش خدمات همیشه متضمن واگذاری بخشی ازشیء مادی است. بدینجهت هرگز نمی‌توان گفت که این خدمات «ثروت‌های غیرمادی» را تشکیل می‌دهند.

به این مطلب باید توجه داشت که برخی امتیازات ساده قضائی مانند «حقوق یک خریدار» تحت عنوان «ثروت‌های غیرمادی» در ردیف کالاهای قرار نگیرد. بدیهی است که در اینجا موضوع برسر استفاده برخی افراد از موقعیت‌هایی است که از تدبیر مختلف قضائی نتیجه می‌گردد. چنانکه پیداست، این نوع قضاها، هیچ ارتباطی با تولید کالاهای ندارند. بنابراین برای داشتن دیدی روشن نسبت به این نوع مسائل باید با قوت و استحکام به تعریف کالا بعنوان شیء مادی تکیه نمود.

### ۳- کالایک تولید و تولیدی اجتماعی است.

هوائی که انسان تنفس می‌کند، چون تولید نیست، نمی‌تواند کالا باشد و به همین علت ارزش اقتصادی ندارد. در اینجا یکبار دیگر ملاحظه می‌شود که مفهوم ارزش و مفیدبودن چقدر دقیق است. بنابراین تمام اشیائی که ارزش دارند، بی‌شک مفید هستند، یعنی نیازهای بشری را برآورده می‌سازند. عکس این قضیه درست نیست. مثلاً هیچ چیز

مفیدتر از هوا نیست. ولی با وجود این ارزش ندارد: این واقعیت نشان می‌دهد که مفید بودن شیء بیانگر ارزش آن نیست.

برخی‌ها معتقدند که اشیاء مفید بشرط محدود بودن در کمیت، یعنی بشرط کمیاب بودن، بالضروره دارای ارزش خواهند بود. این مطلب درست نیست؛ زیرا زمین قابل کشت با اینکه شیء مفید و کمیابی است، بهیچوجه ارزش خاصی ندارد، چونکه تولید نیست. در کتاب «سرمایه» گفته شده:

«شیء ممکن است ارزش نداشته باشد، ولی دارای ارزش استعمال باشد. در این صورت کافی است که شیء برای انسان مفید واقع گردد، بی‌آنکه محصول کار او باشد، مانند هوا، مرغزارهای طبیعی، زمین بکر و غیره.»

در سطور آینده تشریح خواهد شد که چگونه در نظام تولید کالائی زمین بدون داشتن ارزش می‌تواند بهبهای معینی بفروش برسد. با تائید این مطلب که ارزش متکی به تولید است و بدون آن مفهومی ندارد، باید در تبیین مفهوم واقعی تولید از واژه‌ای سودجست که فراتر و دقیق‌تر از بیان عادی باشد؛ همانطور که در هر علم این نکته بالضروره رعایت می‌گردد.

بدین‌جهت برای تصریح مفهوم تولید گفته می‌شود، شیء تنها در صورتی واجد ارزش خواهد بود که نتیجه تولید اجتماعی باشد، یعنی، جمعی از افراد که یک گروه اجتماعی را تشکیل می‌دهند، بطور منظم به این امر مبادرت نمایند.

در حقیقت، وقتی صحبت از تولید بمیان می‌آید، بهیچوجه تولید روبنسون کروزوفه در جزیره متروکش و یا ساخته‌های ذهنی فلان دولتمند مورد نظر نیست که بخاطر بوالهوسی شخصی به شیء منحصر بفردی توجه دارد. «نفی» تئوری علمی ارزش با پیش‌کشیدن چنین نمونه‌هایی،

تلاش عبث و بی سرانجامی است. اقتصاد سیاسی دانشی است اجتماعی که تنها به تفسیر و اعقبات اجتماعی می پردازد، نه چیزهایی که جنبه فردی و خصوصی دارد.

در مقدمه «درانتقادی از اقتصاد سیاسی» اشاره شده:

«افراد در جامعه به تولید می پردازنند. بنابراین تولید افراد که بطور اجتماعی مشخص می گردد، طبیعتاً نقطه حرکت و میداء است. شکارچی یا ماهیگیر مشخص و منفرد که اسمیت و ریکاردو به آن اشاره می کنند، از موادری است که به تصورات سطحی قرن هیجدهم تعلق دارند.»

#### ۴- کالا تولید معینی برای فروش در بازار است.

برای ظاهر شدن پدیده ارزش، تنها وجود تولید اجتماعی کافی نیست، در حقیقت پدیده ارزش متکی به مبادله تولیدات در بین افراد است.

در اقتصادی که با مبادله سروکار ندارد، اشیاء از نظر اقتصادی تنها بلحاظ مفید بودن شان توصیف می شوند. بدیهی است، در اغلب موارد، این مفید بودن خصوصیت اجتماعی پیدا می کند، چیزی که در اقتصاد مبادله‌ای خود را نمایان نمی سازد. البته مفید بودن اجتماعی اشیاء که در جامعه اولیه و در اقتصاد بسته ابتدای قرون وسطی ظاهر می گردد، با آنچه که امروز ارزش نامیده می شود کاملاً فرق دارد. مثلاً اگر در قلمرو فتووالی، همهٔ دهقانان به کشت غله‌ای نسبت به غله‌های دیگر گرایش بیشتری دارند، این امر بواسطه آن است که رسم و عادت یا آمریت آن را برای گروه اجتماعی مفیدتر می داند. این مفید بودن بطور مطلق به فرد تحمیل می شود و ناشی از او نیست. بنابراین، چنانکه ملاحظه می شود، صورت بندی مفید بودن اشیاء به شیوه‌ای انجام می گیرد که با صورت بندی ارزش در اقتصاد نظام تولید کالایی تفاوت

دارد.

ارزش متکی به مبادله است. ولی برای تصریح و دقت کلام باید گفت: ارزش به مبادله اجتماعی اتکاء دارد، مبادله‌ای که بطور مدام بین افراد متعدد انجام می‌گیرد. چون مبادله منظم تقریباً همیشه مستلزم وجود پول برای بفروش رسیدن شیء مورد مبادله است، بدین جهت می‌توان گفت که پدیده ارزش به وجود مجموع نسبتاً ثابت خریداران و فروشنده‌گان اشیاء مختلف که در حقیقت مبادلات بین آنها انجام می‌گیرد، بستگی دارد.

در زبان اقتصاددانان (و نیز در زبان متداول)، اجتماع مجموع خریداران و فروشنده‌گان، بازار نامیده می‌شود. بنابراین، تولید به منظور فروش در بازار، توصیف ماهیت شیء با ارزش را بکمال می‌رساند، و بدین جهت است که هر شیء را با چنین خصایصی کالا می‌نامند.

در حال حاضر اشیائی وجود دارند که بطور مستقیم توسط تولید کنندگان آنها مورد استفاده قرار گرفته و به مبادله درنمی‌آیند و به همین علت دارای ارزش نیستند. برخی از ابزارهای ساده و ابتدائی کشاورزی مانند چوب‌های میوه‌چینی و دیرک‌های درختکاری در ردیف چنین اشیائی قرار دارند، البته این قبیل اشیاء مفید هستند، ولی از آنجا که به بازار عرضه نمی‌شوند، ارزش ندارند.

«شیء بی‌آنکه کالا باشد، می‌تواند مفید و محصول کار بشری باشد، هر کس که با تولید خود، نیازهای خاص خود را برآورده می‌سازد، چیزی جز ارزش استعمال تولید نمی‌کند.»

ولی برعکس، اگر تولید کننده، قسمتی از تمامی تولید را که به بازار اختصاص دارد، برای مصرف شخصی بردارد، مجموع تولید به صورت کالا باقی می‌ماند. در حقیقت، آن قسمتی از تولید که مستقیم مصرف می‌گردد، با قسمت متعلق به بازار، هیچ فرقی ندارد. بنابراین،

آنها نیز دارای ارزش بوده و همان وضعی را دارند که تولید کننده، پس از فروش، به خرید آنها در بازار مبادرت مینماید. براین اساس می‌توان گفت، قسمت اعظم اشیائی که در زندگی اقتصادی معاصر مصرف می‌شوند، به منظور فروش تولید می‌گردند. مثلاً یک کارخانه‌دار اتومبیل را نه برای شخص خود، بلکه برای فروش در بازار تولید می‌کند.

دربرخی موارد خریداران و فروشنده‌گان یک کالای مشخص در زمان‌های معین در یک محل گرد می‌آیند. در این صورت بازار دارای حد و مرز معینی است. مثلاً معامله چهارپایان در محل معینی، نمونه این قبیل بازارهاست. معاملات در چهارچوب مؤسسه‌تی که به کار بورس اشتغال دارند، (بورس کالاهای و بورس اسناد بهادر)، ماهیتاً به شکل مخصوص و بسیار متنوعی انجام می‌گیرد.

پدیده ارزش، تنها به اتکای بازار و کالا تبیین شدنی است. با عنوان کردن نمونه‌هایی چون «ارزش» صدای فلان آوازه خوان یا «ارزش» قایقی که رو بن سون در جزیره اش ساخت، هیچ گرهی را نمی‌توان باز کرد. در این مباحثت سعی می‌شود، توده عظیمی از واقعیات که حاکم بر دنیای اقتصادی معاصر است، مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. در واقع، یگانه راه در تبیین واقعیت ارزش، اتکاء به مواردی است که معرف جهان عینی اقتصادی باشد، نه مواردی که هیچ پیوندی با آن ندارند.

## ۵- ارزش و نظام تولید کالائی: نیروی کار به عنوان کالا

پدیده ارزش، هنگامی اهمیت خاص پیدا می‌کند که زندگی اقتصادی جامعه در مقیاس چشم گیری به تولید اشیائی تکیه نماید که بطور

منظم در بازار فروخته شود، یعنی به تولید کالاها مبتنی گردد. اشیائی که پیشه‌وران وابسته به اصناف، در شهرهای قرون وسطی تولید می‌کردند، در شمار کالاها قرار داشتند و دارای ارزش بودند. بدین جهت می‌توان گفت، پدیده ارزش پیش از گسترش نظام تولید کالائی نمودار گردید. چنانکه بعداً خواهیم دید، این پدیده پس از گذار به نظام مابعد تولید کالائی از میان خواهد رفت.

آنچه که نظام تولید کالائی را توصیف می‌کند تنها ارزش نیست، (هر چند که ارزش در نظام تولید کالائی به اوج شکوفائی اش می‌رسد) بلکه استفاده از ارزش کالائی موسوم به نیروی کار است که ماهیتی خود ویژه دارد.

پیشه‌وران قرون وسطی نیروی کارشان را به کسی نمی‌فروختند، بلکه آنها این نیرو را به اعتبار وسائل تولیدی که در اختیار داشتند، مستقیم بکار می‌انداختند. به عکس در نظام تولید کالائی، چون زحمتکشان قادر وسائل تولید هستند، ناگزیرند، برای گذران زندگی نیروی کارشان را بفروشنند.

«تبديل پول به سرمایه ایجاد می‌کند که مالک پول برای یافتن زحمتکش آزاد به بازار رجوع کند. البته آزاد از دوجهت: اول اینکه زحمتکش شخص آزادی باشد و به میل خود نیروی کارش را به عنوان کالا در اختیار (مالک پول) گذارد، دوم اینکه صاحب کالای دیگری برای فروش نباشد، یعنی، فارغ از همه چیز بوده و برای بکار گرفتن نیروی کارش قادر اشیاء لازم باشد.»

یکی از اندیشمندان در این باره به اختصار می‌گوید: «نظام تولید کالائی، تولید کالا در پیشرفت هترین مدارج آن است که در آن نیروی کار انسان بدل به کالا می‌گردد.» نیروی کار، این کالای خود ویژه، باید به عنوان یک شیء کاملاً

مشخص، با توجه به کارگر و کار او که از یک مجموعه هستند، مورد ارزیابی قرار گیرد.

درجامعه‌های بردهداری، فرد زحمتکش شخصاً در معرض خرید و فروش قرار می‌گرفت. او با مجموع ویژگی‌های جسمی، فکری و اخلاقی اش و با کیفیت یک انسان زنده در اختیار کسی قرار داشت که ارباب او بود. بدون شک ارباب می‌توانست او را بکار وادارد، یعنی از نیروی کارش بهره‌برداری نماید، ولی در عین حال ارباب می‌توانست از او به عنوان وسیله لذت تتمتع بر گیرد و یا اگر هوس می‌کرد او را بقتل برساند.

به عکس، مزدور، در نظام تولید کلامی، کاملاً در اختیار کارفرمای خود نیست. او تنها معهد است، در مدت معینی (یک ماه، یک هفته، یک روز، یا یک ساعت) ویژگی‌های عضلانی و دماغی اش را که فرد به اعتبار آن مجهز به استعداد معینی در کار است، در اختیار کارفرمای خوبیش قرار دهد.

این استعدادها، بطور وضوح متمایز از سایر ویژگی‌هایی است که در اصل، از سلطه کارفرما کاملاً بدورند، (مانند اعتقادات اخلاقی یا مختصات بدنی که رابطه‌ای با کار ارائه شده‌ندارند)، استعدادهای گروه نخست که موسوم به نیروی کار هستند، از هر حیث مشخص‌اند<sup>۱</sup>.

کار که معلول نیروی کار است، از آن متمایز است. زیرا بدون شک با نیروی کار واحد در مدت معین، می‌توان کار مؤثر کمتر یا بیشتری بدست آورد. مثلًا کارگری را در نظر می‌گیریم که وظیفه‌اش تأمین

---

۱— چنانکه ملاحظه می‌شود، نیروی کار با شیء مادی جسم انسان بیوند دارد. این نیرو چیزی جز همان جسم انسانی نیست که در تولید ازحیث مفید بودن مورد نظر قرار می‌گیرد. بدینجهت نیروی کار را نباید در شمار «ثروتغیرمادی» قرار داد.

سوخت ماشین بخار است. اگر روزی لازم شود که این ماشین دوباره  
قدرت معمولی اش نیرو تولید کند، کار گر باید سوخت بیشتری به ماشین  
بدهد : در این حالت ، نیروی کار نسبت به روزهای عادی ، کار بیشتری  
ارائه می دارد.

## فصل دوم

### ماهیت ارزش

#### ۶- اشتباه تئوری روان شناسانه ارزش

مدت مديدة، مفهوم ارزش به شیوه علمی مورد تجزیه و تحلیل قرار نگرفته بود و تشخیص آن با مفهوم مفید بودن آشکارا دشوار بود. امروز نیز، هواداران « تئوری روان شناسانه ارزش » مفهوم ارزش و مفید بودن را در هم می آمیزند و به این روش خود همچنان ادامه می دهند.

در حقیقت، ابتدا به نظر می رسد که اگر تو لیدی از حیث اجتماعی ارزش دارد، صرفاً بدین جهت است که برای همه افراد جامعه مفید است.

ولی با کمی تأمل زود روشن می شود که چنین تعبیری نهیانگر تفاوت هائی است که بین ارزش تولیدات مختلف وجود دارد و نه روشنگر پدیده ارزش است.

دریک شهر، شراب و آبی که به وسیله سازمان آب توزیع می گردد، کالاهایی هستند که ارزش دارند. ولی بطوریکه ملاحظه می شود، ارزش یک لیتر شراب خیلی بیشتر از ارزش یک لیتر آب است، آیا

این تفاوت ارزش از مفیدتر بودن شراب نتیجه می‌شود؟ جواب منفی است. زیرا محروم بودن از آب خیلی دشوارتر از محروم بودن از شراب است.

با اینهمه، هواداران جدید تئوری روان‌شناسانه ارزش تصور می‌کنند راه حل این مشکل را یافته‌اند. بنا به عقیده آنان، ارزش به اعتبار فایده نهائی تولید مشخص می‌گردد. بهمین علت این اقتصاددانان را مارژینالیست می‌نامند. با توجه به انعکاسی که این نظریه در میان سایر عقاید اقتصادی پیدا کرده بجاست که در سطور آینده دقیقاً مورد بررسی قرار گیرد.

نظریه پردازان اخیر می‌گویند، فایده نهائی یک «کالا» عبارت است از مفید بودن آخرین واحدی که فرد مصرف می‌کند.

هرچه افراد واحدهای نخستین را بیشتر مصرف کنند، بهمان اندازه فایده نهائی کمتر خواهد بود. «کالائی مثل آب که واحدهای نخستین آن بسیار مفید هستند، با اینکه به مقدار زیاد به مصرف می‌رسند، معدالک ارزش بسیار نازلی دارند، «زیرا» فایده آخرین واحدی که مصرف می‌شود، بسیار ناچیز است. به عکس «کالائی» مانند شراب که واحدهای نخستین آن کم فایده‌اند، با اینکه به مقدار کم مصرف می‌شوند، با وجود این ارزش بسیار زیادی دارند «چونکه» فایده آخرین واحد مورد مصرف قابل ملاحظه است.

آیا این استدلال برای توجیه ارزش پذیرفتی است؟ جواب منفی است. وقتی می‌توان به این سوال پاسخ دقیق داد که بدانیم چرا آب با این اندازه زیاد و شراب اینقدر کم مصرف می‌شود.

در این مورد باید گفت که اولاً بست آوردن آب خیلی آسان‌تر از شراب است و ثانیاً بهای آب به مراتب کمتر است. بدیهی است که علت ارزش را باید در بهای تولید جستجو کرد. این استدلال را

نمی‌توان پذیرفت که ارزش نازل آب مربوط به ناچیز بودن فایدهٔ نهائی آن است. به عکس باید گفت، چون آب ارزان است به مقدار زیاد مصرف شده و براین اساس فایدهٔ نهائی آن کاهش می‌یابد.

برخی از اقتصادانان مانند آلفرد مارشال<sup>۱</sup> انگلیسی معتقدند که بهای تولید و مفید بودن، علت دوگانه ارزش هستند. این تعبیر بهیچوجه درست نیست.

برای پذیرفتن چنین تعبیری لازم است، تجربه ثابت کند که ارزش بر حسب بهای تولید یا مفید بودن کالا تغییر می‌یابد، بشرطی که در حالت اول مفید بودن کالا و در حالت دوم بهای تولید ثابت بماند. در حقیقت، آنچه که مربوط به بهای تولید است، امری محقق و روشن است مثلاً هر کس می‌داند، موقعی که شرایط استخراج زغال سنگ به تناسب کم شدن مواد معدنی دشوار می‌شود، ارزش زغال سنگ بالا می‌رود.

به عکس، مفید بودن، در صورت ثابت ماندن بهای تولید، هیچ تأثیری روی ارزش ندارد. فرض می‌کنیم، مردم، تحت تأثیر مدد توجه خاصی به پارچه‌ای پیدا کرده و آن را مفیدتر از گذشته بدانند. اگر بهای تولید این پارچه ثابت بماند، با وجود تولید بیشتر آن، (چنین چیزی نه تنها ممکن است، بلکه خیلی امکان دارد که بهای تولید کاهش یابد) ارزش پارچه تغییر نمی‌کند. براین اساس، می‌توان گفت که مفید بودن، علت ارزش نیست.

۷- تبیین ارزش فقط به اعتبار مطالعهٔ شرایط تولید امکان پذیر است. اگر پذیریم که مفید بودن، علت یا یکی از علتهای ارزش نیست، بی‌درنگ روش می‌گردد که توضیح و تبیین ارزش کالاهای

تولید شده، تنها با مطالعه شرایط اجتماعی تولید آنها، میسر است. تفاوت ارزشی که بین کالاها وجود دارد، باید منعکس کننده مدارج مختلف سختی های باشد که گروه اجتماعی در تولید این کالاها با آن روبرو هستند. چنانکه ملاحظه می شود، در میان گروه اجتماعی معین، کالاهایی که به آسانی تولید می شوند، ارزش نازلی خواهند داشت و بالعکس کالاهایی که باز حمایت زیاد تولید می گردند، دارای ارزش بسیار زیادی خواهند بود.

حال این سوال مطرح می شود که چگونه می توان در قبال این حقیقت روشن تردید نمود. در واقع، بروز چنین تردیدی ناشی از ابهامی است که متوجه مفهوم علت ارزش است. بدیهی است که تولید، محصول نیازهای بشری است و بدون این نیازها تولید مفهومی ندارد و در نتیجه گفتگو از ارزش بی مورد خواهد بود. وانگهی، انسان فقط به تولید اشیاء مفید می پردازد و بر این اساس می توان گفت که مفید بودن اشیاء انگیزه ای برای بگردش در آمدن پروسه صورت بندی ارزش هاست. با وجود این نباید نتیجه گرفت که مفید بودن علت ارزش است.

هنگامی که یک آزمایشگر، لوله آزمایش خالی از هوا را وارونه در ظرف پراز مایع فرو می کند، مایع در لوله آزمایش بالا می رود. چه چیزرا باید علت این پدیده دانست؟ سابقاً گفته می شد که فضای خالی لوله آزمایش این پدیده را بوجود می آورد، زیرا طبیعت از فضای خالی وحشت دارد، اما امروز، همه می دانند که این پدیده ناشی از فشار آتمسفر است. وقتی هواداران تئوری روان شناسانه ارزش، بجای شرایط تولید، نیازمندی های افراد را علت ارزش می دانند، در واقع مانند کسانی هستند که فضای خالی لوله آزمایش را جانشین فشار آتمسفر می سازند. این نوع برداشتها، به دوره ای تعلق دارد که هنوز تئوری های واقعی علمی بوجود نیامده بود.

باید خوب درک کرد که ارزش ساخته و پرداخته ذهن افراد در عالم خیال نیست، بلکه به عکس وجود ارزش بیانگر جبری مادی است که بر حسب شرایط عینی معینی به افراد تحمیل می‌گردد. در واقع ارزش ثمرة مقاومت‌های معینی است که جلوی فعالیت افراد قد علم می‌کند، به بیان دیگر، ارزش ثمرة برخی فشارهایی است که به افراد وارد می‌گردد.

انکارنی تو ان کرد که تغییر نیازها می‌تواند تأثیر غیرمستقیم روی ارزش تولیدات بجای گذارد، با اینهمه باید یاد آور شد که تغییر نیازها، یا مفید بودن تولیدات در صورتی روی ارزش تأثیر می‌گذارد که این تغییر در مقیاس معینی موجب دگرگونی بهای تولید گردد.

همانطور که قبلاً اشاره شد، اگر بهای تولید پابرجا مانده ولی فایده آن افزایش یابد، ارزش نیز ثابت می‌ماند. در اینجا باید مذکور شد که چنانچه فایده موجب تغییر بهاء شود، ارزش تغییر خواهد یافت. ولی این تغییر صرفاً بر حسب تغییر بهاء خواهد بود، نه تغییر فایده.

در خیلی از موارد، وقتی کالائی تقاضای زیاد پیدا می‌کند، این امکان بوجود می‌آید که آن را با شیوه‌هایی که بازده زیاد دارند، تولید کرده و از این راه بهای تولید را پائین بیاورند. در این صورت ارزش تولید قهرآ کا هش خواهد یافت. بدین ترتیب روشن می‌گردد که تئوری روان‌شناسانه ارزش واجد هیچ زمینه علمی و درستی نیست.

## -۸- اشتباه تئوری «عوامل (سه‌گانه) تولید»

تنها کار مولد ارزش است.

برای کشف سرچشمه ارزش کالاهای باید به جوانب فعالیت تولیدی توجه نمود. حال این سؤال مطرح می‌شود که چه کسی به تولید می‌پردازد؟ بدون شک یک ذهن آگاه به این پرسش چنین جواب

می‌دهد؛ تنها انسان است که به تولید می‌پردازد.

با وجود این، خیلی‌ها چنین عقیده‌ای ندارند. این عده می‌گویند، سه «عامل» در صورت بندی ارزش کالاها دخالت دارند که عبارتند از طبیعت، کار انسان و سرمایه.

اقتصاددانانی که سه عامل طبیعت، کار بشری و سرمایه را به بنای ارزش می‌دانند، در واقع مانند کسانی هستند که نقطه نظر فرد، یا صحیح تر بگوییم نقطه نظر تولید کنندهٔ فردی یا کارفرما در نظام تولید کالائی را مسلاک قضاؤت خود قرار می‌دهند. لغزش همیشگی دانش اندیویدو. آیستی در این اظهار نظر بوضوح دیده می‌شود.

در نظام تولید کالائی، هر کس که بخواهد دست به فعالیت تولیدی زده و مؤسسه‌ای دایر کند ناگزیر است از سه عنصر سودجویید: مکانی در سطح زمین، تعداد معینی کارگر و مبلغ معینی پول (سرمایه). در اینکه این سه عنصر ضرورت دارند، جای هیچ تردیدی نیست. ولی آیا می‌توان گفت که این سه عامل در تکوین ارزش کالاهایی که در یک مؤسسهٔ صنعتی تولید می‌شوند، اهمیت و مسئولیت همانندی دارند، آیا این عوامل به یک نسبت دست اندر کار بوجود آمدن ارزش هستند؟ هیچکس نمی‌تواند انکار کند که ارزش از کار انسان بوجود می‌آید. مثلاً کفشه که یک کفash می‌دوzd، خیلی بیشتر از تکه چسبی ارزش دارد که کفash آن را بکار می‌برد.

برای اینکه به این پرسش جواب منطقی داده شود، لازم می‌آید، جنبهٔ اقتصادی تولید از جنبهٔ طبیعی آن بدقت متمایز گردد. هواداران تئوری «عوامل سه‌گانهٔ تولید» به این مسئله هیچ توجهی ندارند.

ابتدا نقش طبیعت در تولید بررسی می‌گردد. اگر گفته شود که زمین و عوامل دیگر طبیعی، به صورت بندی مختصات طبیعی تولید کمک کرده و در پدید آوردن اشیاء سودمند شرکت دارند، سخنی به

گزاف نگفته‌ایم. در این صورت پیش کشیدن طبیعت، به عنوان «عامل تولید» امری منطقی خواهد بود. هر تولید، در صورتی که ثمرة مستقیم باوری زمین نباشد، به ماده اولیه‌ای احتیاج دارد که از زمین گرفته می‌شود. به علاوه، تغییر و تبدیل مواد اولیه و محصولات زمین، مستلزم شرکت عناصر متعدد طبیعی: چون هوا، حرارت وغیره است.

«ارزش‌های استعمال پارچه، لباس وغیره، یعنی جسم کالاها ترکیبی از دو عنصر ماده و کار هستند. اگر مجموع کارهای مفیدی که در کالاها مستتر است، از آن جدا کنیم، آنچه که باقی می‌ماند، نفاله مادی آن است که از طبیعت بوجود می‌آید، نه از انسان.

انسان هرگز نمی‌تواند به شیوه دیگری غیر از خود طبیعت عمل کند، یعنی او، تنها شکل مواد را تغییر می‌دهد. تازه او در همین کار ساده تغییر و تبدیل، همیشه مورد حمایت نیروهای طبیعی است. بنابراین، کار یگانه سرچشمۀ ارزش‌های استعمالی نیست که از ثروت مادی به وجود می‌آورد. بقول ویلیام پتی<sup>۱</sup> کار، پدر و زمین، مادر ارزش‌های استعمال است.»

از آنچه که در سطور بالا گفته شد، بهیچوجه این نتیجه بدست نمی‌آید که طبیعت تولید‌کننده ارزش مبادله است. اگر چنین چیزی حقیقت داشت، لازم می‌آمد، ارزش اشیاء به نسبت میزان احتیاج آنها به هوا، روشنائی و حرارت و... که برای تکوینشان لازم است، افزایش یابد.

ممکن است گفته شود که تنها عوامل نادر طبیعی چون زمین یا مواد اولیه که در دل خاک مدفون هستند، در ایجاد ارزش دخالت دارند، زیرا خود این عوامل دارای ارزش بوده و آن را به تولیدات منتقل می‌نمایند.

این تعبیر پذیرفتنی نیست. بی‌شک با چنین برداشتی راهی جز قبول این نظریه باقی نمی‌ماند که زمین و مواد اولیه را پیش از بهره – برداری انسان دارای ارزش بدانیم. (در صورتی که تنها همین بهره برداری است که به آنها ارزش می‌دهد، و گرنه خود آنها فی نفسه خالق ارزش نیستند).

چنانکه گفته شد، ارزش را به اعتبار کیفیتی که اشیاء در رابطه با جامعه بشری کسب می‌کنند، می‌توان مورد بررسی قرارداد. بنابرگفته یکی از متغیران «کالاها»، از جهت ارزش، اشیائی صرفاً اجتماعی هستند» هیچ شیء مادی فی نفسه دارای ارزش نیست.

براین اساس نمی‌توان قبول کرد که طبیعت مانند کار بشری مولد و به عبارت دیگر آفریدگار ارزش باشد.

«از جمله چیزهایی که نشان می‌دهد، چگونه بیشتر علمای اقتصادی بر اثر فیلیسیم<sup>۱</sup> درونی نظام کالائی یا بر اثر نمود مادی صفات اجتماعی کار به اشتباه می‌افتد، دعوای ممتد وی مزء شان درباره نقش طبیعت در ایجاد ارزش مبادله است. این ارزش چیزی جز شیوه خود ویژه اجتماعی احتساب کار مصرف شده برای تولید یک کالا نیست و فی المثل، نمی‌تواند در بر گیرنده عناصر مادی دیگری غیر از ارزش مبادله باشد. ارزش مبادله که در حقیقت رابطه کارهای فردی نسبت بیکدیگر است – چنانکه می‌دانیم این کارهای فردی باهم برابر بوده و جنبه کلی دارند – چیزی جز بیان عینی شکل خود ویژه اجتماعی کار نیست. بنابراین اگر گفته شود که کار سرچشمۀ ارزش و درنتیجه ثروت است – تا آنجا که ثروت از ارزش‌های مبادله ترکیب یافته باشد – این گفتار چیزی جز حشو قبیح نیست.»

اکنون عامل سرمایه را مورد بررسی قرار داده، این سوال را

مطرح می‌سازیم : آیا سرمایه آنطور که عده‌ای از اقتصاددانان ادعا می‌کنند، می‌تواند خالق ارزش باشد؟ برای پاسخ به این پرسش باید به روشنی دانست که اقتصاددانان مورد بحث از کلمه سرمایه چه استنباطی دارند؟ لازم به یادآوری است که اقتصاددانان مورد اشاره درباره این موضوع نظر واحدی ندارند. چون در این لحظه نمی‌توان به بررسی ماهیت سرمایه پرداخت. بدین جهت تعریف‌هایی را مورد بررسی قرار می‌دهیم که عموماً از طرف آنها تایید می‌گردد.

هواداران نظریه مورد انتقاد ما، اغلب ابزارهای را که انسان‌ها در جریان کار از آنها استفاده می‌کنند ، به عنوان سرمایه بحساب می- آورند. اگر این تعریف را بپذیریم، دیگر نمی‌توانیم سرمایه را عنصر سازنده ارزش بدانیم. در حقیقت، ابزارهای تولید، خود از محصولات کار هستند. تنها به این دلیل است که دارای ارزش بوده و کاری جزان‌انتقال ارزش خاص خود به کالاهایی که توسط آنها بوجود می‌آید ، انجام نمی‌دهند. کشاورز می‌تواند میوه‌هایش را با تکان دادن درخت از روی زمین جمع آوری کند، یا با ساختن نرdbانی از درخت بالا بروند و آنها را بچینند. در حالت دوم، کاری که او برای ساختن نرdbان مصرف می‌کند به تعیین ارزش میوه‌ها کمک می‌نماید ، درست مانند کاری که برای جمع آوری آنها مصرف می‌گردد . در این صورت بنظر نمی‌رسد که عنصر جدیدی برای ایجاد ارزش بوجود آمده باشد.

ممکن است برخی‌ها بگویند که سرمایه از ابزارهای تولید بوجود نمی‌آید ، بلکه بر عکس محصول توده‌ای از کالاهای مصرفی است که تولید کننده آنها را ذخیره می‌کند ، و به او امکان می‌دهد که برای بکمال رسیدن تولیدش مدتی در انتظار بماند . بگفته آنها ، زمان تولید کننده است و سرمایه نیز از آنجا که امکان می‌دهد که از قدرت

مولده در طول زمان استفاده شود، تولید کننده بشمار می‌رود. با کمی تأمل این حقیقت آشکار می‌شود که اگر زمان را شرط فعالیت تولیدی انسان بدانیم، دیگر نمی‌توان آن را در قبال کار عنصر خالق ارزش تلقی کرد. آیا می‌توان گفت، هنگامی که یک کشاورز در زمین زراعتی به افشارندن بذر پرداخت و کارش تمام شد، آنگاه زمان به نوبه خود وارد عمل می‌شود، بنحوی که ارزش محصول، ابتداء بوسیله کار و سپس بوسیله زمان ایجاد می‌گردد؟ در این صورت بایدنتیجه گرفت که تنها زمان مولد ارزش است، نه کار، زیرا همزمان با خاتمه بذرافشانی هنوز ارزشی بوجود نیامده است که ملموس باشد. (حتی می‌توان گفت ارزش قبلی از میان می‌رود، زیرا دیگر بذری وجود ندارد) هر گاه بخواهیم ثمرة کار و زمان را در حالتی مانند مثال فوق از هم جدا کنیم، ملاحظه می‌شود که کار چیز مطلقاً بی‌ثمری است.

به علاوه، اگر زمان را خالق ارزش بدانیم، ناگزیریم قبول کنیم که ارزش بطور خودبخودی بوجود می‌آید. در حقیقت چنین برداشتی ما را از تشریح واقعی این پدیده دور نگه میدارد.

با وجود این، رواج نظریه مورد انتقاد ما در میان مردم به اعتبار ارائه مثال‌های معده‌دی است که ظاهراً زمان را قدرت تولیدی معرفی می‌نماید، مانند شراب که در بعد زمان «ارزش پیدا می‌کند».

در مورد شراب ابتدا باید یاد آور شد که «کهنه شدن» شراب مستلزم مراقبت و پایش و در نتیجه صرف نیروی کار است. و نگهی از حيث تأثیر زمان، شراب داخل خم با بذر درون خاک هیچ تفاوتی ندارد، در هردو مورد، زمانی لازم است تا نتایج ثمر بخش کار عیان گردد. مثلاً چندین سال وقت لازم است که کارمو کار نتایج خوبیش را بیار آورد. در صورتی که برای گندم کار یک سال وقت تکافو می‌کند. در هر یک از

این موارد، زمان عامل تولید محسوب نمی‌گردد.<sup>۱</sup> بالاخره، از آنجاکه طبیعت و سرمایه به عنوان عناصر آفریننده ارزش محسوب نمی‌شوند، ضرورتاً این نتیجه بdst می‌آید که ارزش تنها محصول کار انسان است، زیرا تولید فعالیتی است مطلقاً بشری و ارزش ماحصل عملیات اجتماعی تولید است.

هواداران نظریه «عوامل سه گانه ارزش» خصوصیت خود ویژه پدیده‌های اقتصادی را نمیده می‌گیرند. آنها تصور می‌کنند که ارزش چیزی است که از درآمیختن مکانیکی سه «چیز» دیگر نتیجه می‌شود و بدین ترتیب واقعیت‌هایی را که کاملاً ناهمگون‌اند، در یک سطح قرار می‌دهند.

این واقعیت‌های ناتتجانس عبارتند از:

۱- کار که فعالیت هدفمند انسان است.

۲- زمین که شیء مادی است.

۳- سرمایه که نقش خاصی دارد، وظیفه‌اش را در سیستم مشخص

---

۱- با وجود این، ممکن است گفته شود که قیمت شراب اغلب از حیث کهنه‌گی و کیفیتی که دارد، زیادتر از قیمتی خواهد بود که به کمیت کار لازم برای تولید آن مربوط می‌گردد. برای یاستخراج دادن به چنین استدلالی باید روابطی را که در این یا آن مورد، بین قیمت کالاهای ارزش‌آنها وجود دارد، مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. البته این تحلیل بعداً صورت می‌گیرد. در اینجا تنها به ذکر این نکته که در آینده آن را اثبات خواهیم کرد «اکتفاء» کرده، می‌گوییم، سرمایه داری که شراب را در بعد زمان در خانه‌های خود می‌پروراند. هر گز آن را تنها از آن جهت که ارزش بیشتری دارد، گران نمی‌فروشد بلکه علت چنین فروشی به موجب تقاضائی است که به اعتبار آن سرمایه‌دار امکان می‌یابد شراب را به قیمتی گران‌تر از ارزش واقعی آن بفروش رساند.

مناسبات اجتماعی به وسیله پول انجام می‌دهد.<sup>۱</sup> البته در فصل‌های آینده در باره نقش سرمایه توضیح لازم داده خواهد شد. یکی از متفکران در این باره بدرس‌تی یادآور می‌شود: «سرچشمه‌های ادعائی ثروتی که هرساله در دسترس قرار می‌گیرد به زمینه‌های هر چه مختلف‌تری تعلق دارد و میان‌شان هیچ شباهتی نیست، همچنان که هیچ شباهتی میان کارمزد صاحب دفترخانه و (قیمت) هویج و موسيقی نیست.

در این سه عامل اقتصادی که رابطه عناصر ارزش و ثروت را با سرچشمه‌های خود تعیین می‌کند، تزویر شیوه تولید سرمایه‌داری و تحقق

۱- باید تصدیق کرد که در حال حاضر برخی اقتصاددانان مخالف فلسفه علمی از خود عقل سلیمان نشان داده، مواضع اسلاف خویش را درباره مسأله «عوامل تولید» ترک‌گفته‌اند. چنان‌که کینز Keynez اقتصاددان مشهور انگلیسی در این باره می‌نویسد «الویت‌های ما نسبت به آئین ماقبل کلاسیک این است که ما معتقدیم، کار به انتکاء صنعت، چنان‌که دیر و زگفته می‌شد، یا تکنیک، چنان‌که امر و ز می‌گویند و به کمک منابع طبیعی که بر حسب کمیابی یا فراوانی فارغ و یا برخوردار از درآمدند و بالاخره با استفاده از نتایج کارگذشته که بواسطه کمیابی یا فراوانی بهای متغیری دارند، هر چیزی را تولید می‌کند».

این اظهار نظر نشان می‌دهد که این اقتصاددان مشهور چگونه درباره این موضوع اساسی از خود تردیدنشان می‌دهد، زیرا اوتها به «الویت‌های» دکترین مطروحه اشاره می‌کند.

علاوه بر این ملاحظه می‌شود که تجزیه و تحلیل این متفکر بواسطه متمایز نشدن تولید فایده و تولید ارزش جقدر نارسا است. خواننده کتاب کینز بنام «تئوری عمومی اشتغال، بهره و پول» از این نکته در شکفت می‌ماند که چرا این متفکر با وجود فاصله‌گر فتن از نظریه رایج اقتصاددانان مخالف فلسفه علمی به نتایج منطقی راه نیافته است.

مادی شرایط اجتماعی، تجسم مستقیم شرایط مادی تولید و خصلت خود و پژوهه تاریخی شان به کمال می‌رسد؛ و ما دنیائی جادویی داریم ، دنیائی وارونه که در آن آفای سرمایه و خانم زمین نقشی رویائی دارند که در عین حال هم خصلت اجتماعی هستند و هم اشیاء ساده. اقتصاد کلاسیک این شایستگی بزرگ را داراست که به این بازی اشباح، به این صورت انسانی گرفتن اشیاء و به این مادی شدن شرایط تولید پایان داده است... ولی بهترین مدافعان سیستم بورژوازی با همه این احوال زندانیان این طواهر باقی می‌مانند - و جز این هم نمی‌توانستند باشند.»

## ۹- سرچشمه‌های ارزش و درآمدها

با وجود این ، برخی‌ها ممکن است که بگویند، کسی که برای کار فرمایی سرمایه و زمین فراهم می‌کند، یک مزدگیر است واز درآمد معینی سود می‌جوید، درست مانند کسی که کارش را عرضه می‌دارد و در ازاع آن مزد دریافت می‌کند. آیا این خود دلیل این نیست که سرمایه و زمین چون کارآفریدگار ارزش محصول اند؟

یک چنین استدلالی مبتنی بر یک اشتباہ اساسی است، ولی با اینهمه در حفظ آن پافشاری می‌شود . در حقیقت بهره سرمایه و اجاره زمین از مقوله‌های همیشگی و ضروری‌اند.

البته وجود مزد نیست که مارا باین اندیشه می‌اندازد که کار مولد است. بنابراین، ما به هیچ‌روی حق نداریم که از وجود بهره و اجاره به این اندیشه راه یابیم که سرمایه و زمین آفریدگار ارزش‌اند. سرمایه‌داران و مالکین زمین از درآمد و پژوه بهره‌مند می‌شوند، این یک واقعیت است. اما تمام آنچه که این را ثابت می‌کند، این است که بوداشت‌هایی بر حسب ارزش محصولات به نفع سرمایه‌داران و مالکین انجام می‌گیرد، و نه هیچ چیز دیگر.

در بحث‌های آینده طبیعت این برداشت‌ها را تحلیل خواهیم کرد و قوانین فرمانروایی بر آنها را بدست خواهیم داد. حال بذکر قطعه‌هایی می‌پردازیم که از ابهام موجود بین سرچشم‌های درآمد و سرچشم‌های ارزش پرده بر می‌دارد.

«سرمایه سالیانه برای سرمایه‌دار سود؛ زمین برای مالک آن درآمد ارضی؛ نیروی کار، تا زمانی که شرایط عادی و این نیروقابل استفاده است، برای کار گرمزد بهار مغان می‌آورد. مالکین این سه قسمت ارزش می‌توانند هر سال آنها را مصرف کنند، بی‌آنکه سرچشمه باز تولیدشان را بخشکانند. اینها میوه‌های یک درخت یا بهتر بگوییم میوه‌های سه درخت برای مصرف سالیانه هستند. سرمایه‌دار در سرمایه، مالک زمین در زمین و کار گر در نیروی کار یا کارش سه سرچشمه مختلف برای درآمدهای خود: سود، درآمد ارضی و مزد تشخیص می‌دهند. به یک مفهوم این هم درست است که... سرمایه به شکل سودبخشی از ارزش و بنابراین محصول کار سالیانه را معین می‌کند، مالکیت ارضی به شکل درآمد ارضی (راتن) بخش دیگر (ارزش) و کار به شکل مزد سو مین قسمت آن را معین می‌سازد. بدین طریق، این قسمت‌های مختلف دقیقاً به درآمدهای سرمایه‌دار، مالک زمین و کار گر تغییر شکل می‌یابند، ولی پدید آورنده گوهری نیستند که به این صورت درآید. به عکس توزیع ایجاب می‌کند که این گوهر به عنوان ارزش کلی محصول سالیانه که چیزی جز کار اجتماعی محقق نیست، موجود باشد، البته این پدیده نه باین شکل بلکه به صورت مخالف آن در قالب عوامل تولید ظاهر می‌شود.... سرمایه، مالکیت ارضی و کار به مثابه سه سرچشمه متمایز و مستقل که پدید آورنده سه عنصر مختلف ارزش تولید شده سالیانه و بنابراین مولد محصولی هستند که این ارزش را مجسم می‌سازد، به صورت عوامل تولید نمایان می‌شوند...»

از سوی دیگر، همچنین کاملاً طبیعی است که عوامل واقعی تولید در نزد آنها به طور مطلق در شکل‌های مهجور و نامعقول سرمایه - بهره، زمین - در آمد زمین، کار - مzd جلوه‌گر شوند، زیرا دقیقاً همین شکل‌های ظاهرند که در لوای آن سراسر فعالیت روزانه‌شان جریان می‌یابد. و باز کاملاً طبیعی است که اقتصاد عامیانه، که بروزیهم نمی‌تواند چیزی جز تعییر پیش پافتد و کم و بیش آینی باشد، از مفهومی که معمولاً از عوامل واقعی تولید بدست می‌دهد، حتی نظم معقولانه‌ای در بین آنها بوجود می‌آورد و در این تثیلیت برای ساخته‌های ادعایی اش پایه‌طبعی و یقینی می‌یابد. در عین حال، این ضابطه به منافع طبقه‌های فرمانرو اپاسخ می‌دهد، چونکه بیانگر ضرورت طبیعی و مشروعیت همیشگی منابع در آمد آنها است و از آن موضوع عقیدتی می‌سازد. این اقتصاد عامیانه هنوز رواج دارد. چون گفتگو درباره سه «عامل تولید» که آفریدگار سه نوع در آمدند، همچنان ادامه دارد. این بدان معناست که آنها یا فریفته ظاهرند و یا اینکه در همان زمینه خود را به ارائه همه جنبه‌های واقعیت‌تجربی، آنچنانکه بی‌درنگ نموده می‌شوند، قانع می‌سازند، یا می‌خواهند بهر قیمت اصل مسلمی از یک هماهنگی پژوهش نمایند و یا می‌خواهند بهر قیمت اصل مسلمی از یک هماهنگی از پیش برقرار شده را نقطه عزیمت دانش اقتصادی قرار دهند. در هر دو حالت آنها از راهی که به دریافت واقعی نظام سرمایه‌داری می‌انجامد، دوری می‌کنند.

**۱۰- مقدار کار محتوی یک کالا ارزش آن را تعیین می‌کند**  
 همانطور که گفته شد، ارزش، اندازه‌گیری زحمتی است که گروه اجتماعی در تولید کالا با آن روبرومی شود. چون هر کالا محصول کار و تنها کار است، باید بگوییم که زحمت تولید فقط بر حسب

مجموع کاری سنجیده می شود که لزوماً برای تولید کالا اختصاص می یابد، و این مجموع کار، ارزش کالا را تشکیل می دهد.

بدون شک، کار با کیفیت معینی بروی منابع طبیعی (مواد معدنی، سوختنی وغیره) انجام می گیرد و از زمین که باروری مشخصی دارد، به عنوان وسیله تولید استفاده می شود. در این مفهوم، منابع طبیعی و زمین در روندی که به آفرینش ارزش‌ها می‌انجامد، نقش اساسی ایفاء می‌کنند، چون مقدار کار لازم برای تولید یک کالا به کیفیت منابع و باروری زمین بستگی دارد. اما این نقش هر قدر اساسی باشد، طبیعت را به گوهر آفریدگار ارزش بدل نمی‌سازد. تنها کاربشری می‌تواند این پدیده بشری را که تشکیل‌دهنده ارزش است، بوجود آورد. همانطور که هیچکس نمی‌تواند بگوید که مواد رنگی آماده روی تخته رنگ هنرمند ارزش هنری پرده نقاشی را بوجود می‌آورد، به مراتب نخواهد گفت که وسائلی که زحمتکشان در اختیار دارند، خود بخود ارزش اقتصادی محصولات را بوجود می‌آورند.

به عکس، در صورتی می‌توان گفت که یک کالا دوبار بیشتر از کار کالاهای دیگر می‌ارزد، یا محتوی دوبار کار بیشتر است که برای تولید کالای نخست دو ساعت و کالای دوم یک ساعت وقت صرف شده باشد. دقیقاً در چنین حالتی است که ارزش کالاهای نخست دوبار بیشتر از ارزش کالای دوم خواهد بود. بنابراین، ارزش از کار بوجود می‌آید، یا به بیان دقیق‌تر، ارزش چیزی جز کار گنجیده در کالا نیست. اگرما این اندیشه را پذیریم، مشکلات اساسی که مفهوم ارزش در تحلیل بر می‌انگیرد، از میان برخواهد خاست، زیرا تمام رمز ارزش مبتنی بر این واقیت است که اشیاء کاملاً نامتجانس (چون کلم و هویج) هنگامی که در نسبت‌های معین مقابله هم قرار می‌گیرند، برابر اعلام می‌شوند. مثلاً، می‌گوییم که یک کیلو هویج برابر بادو کیلو کلم است.

بنابراین لازم است که کالاها علی رغم همه ظواهر شان دارای یک کیفیت مشترک باشند که امکان دهد که بین آنها اینگونه رابطه‌های برابرانه برقرار گردد. البته دقیقاً در تمام کالاها یک کیفیت وجود دارد که مخصوصاً کار بشری است.

«ارزش استعمال کالاها یک بار که کنار گذاشته شود، دیگر برای آنها چیزی جز کیفیت، کیفیتی که از نتایج کار است، باقی نمی‌ماند.» به علاوه، دیده می‌شود که این کیفیت مشترک در کالاهای مختلف قابل اندازه‌گیری است، چون زمان اختصاص یافته برای تولید یک شیء، مقدار کاری را مشخص می‌دارد که برای ساختن آن لازم است. در این صورت، به آسانی درمی‌یابیم که بین کمیت‌های معین کالاهای نامتجانس می‌تواند رابطه‌های برابرانه برقرار گردد. از این روست که این کمیت‌ها به مصرف مقدار کار یگانه‌ای مربوط می‌شوند، مثلاً، می‌توان گفت که یک کیلو هویج برابر با دو کیلو کلم است، چون بروز گر برای بدست آوردن وزن معینی از هویج باید دوبار بیشتر از بدست آوردن همان وزن کلم وقت مصرف کند.

در عین حال، می‌دانیم که ارزش پدیده‌ای است که در حقیقت، مستقیم به بازار و تولید برای بازار وابسته است. در این زمینه از یک نقل قول برای انگیزش فکر یاری می‌گیریم:

«کالاها چه چیزند؟ محصولاتی هستند که در اجتماع تولید - کنند گان خصوصی کم و بیش منفرد بوجود می‌آیند و از این‌رو، در جای نخست محصولات خصوصی بشارمی‌روند. البته این محصولات خصوصی زمانی به کالا بدل می‌شوند که نه تنها برای مصرف تولید کننده، بلکه برای مصرف دیگران و بنابراین برای مصرف اجتماعی تولید شده باشند؛ آنها از راه مبادله وارد مصرف اجتماعی می‌شوند. براین پایه، تولید کنند گان خصوصی در رابطه اجتماعی قرار دارند و یک اجتماع

تشکیل می‌دهند. پس، در عین حال محصولات اتشاران، اگرچه محصولات خصوصی هریک از آنهاست، ولی بدون قصد و باصطلاح علی‌رغم اراده‌شان محصولات اجتماعی هم هستند. بنابراین، خصوصیت اجتماعی این محصولات خصوصی کدام است؟ این خصوصیت مبتنی بردو ویژگی پدیدار است. اول این که همه آنها یک نیاز بشری را برآورده می‌سازند و نه تنها برای تولید کننده، بلکه برای دیگران نیز ارزش استعمال دارند. دوم این که در عین حال که متنوع‌ترین فرآورده‌های کار خصوصی‌اند، محصولات کار ساده و ناب بشری، کار عموماً بشری هستند. در مقیاسی که آنها برای دیگران ارزش استعمال دارند، می‌توانند به شکل عمومی به مبالغه در آیند. و باز در مقیاسی که در همه آنها کار عموماً بشری، مصرف ساده نیروی کار بشری وجود دارد، می‌توانند در مقابله بر حسب کمیت این کار که محتوی هریک از آنها است، با یکدیگر مقایسه شوند و بدینسان برابر یا نابرابر جلوه کنند. »

البته درباره شیوه‌ای که به وسیله آن در عمل مقایسه اجتماعی کمیت‌های کار لازم برای تولید کالاهای مختلف تحقق می‌یابد، باید دقت‌های لازم بعمل آید. ما اکنون خود را مديون فرمول‌بندی بسیار کلی و روابطی می‌دانیم که بر تمام اقتصاد سیاسی فرمانروائی دارد. و آن قانون ارزش است که طبق آن، ارزش کالاهای به نسبت‌هایی به کمیت‌های کار لازم برای تولید آنها مربوط می‌شود.

در رفکاوی‌های اقتصادی برای بیان این قانون اساسی اصطلاحات نافذی چون «تلور کار» یا «انجماد کار» بکار رفته است:

«به عنوان تجسم کار اجتماعی، همه کالاهای تلورهایی از یک واحد هستند»

و باز :

«به عنوان ارزش‌های مبادله، همه کالاها چیزی جز مقادیر معینی از زمان کار منجمد نیستند».

البته، اگر بخواهیم زمان کار لازم برای تولید شیءی را بمنظور معین کردن ارزش آن حساب کنیم، باید درجای نخست تمام کاری را که مستقیم صرف استخراج و تغییر شکل مواد اولیه بکار رفته در محصول می گردد، و همچنین کاری را که صرف ساخت ابزارها، ماشین‌ها و تأسیسات مورد استفاده برای تولید شیء معین می شود، در نظر گیریم. در حقیقت این ابزارها، ماشین‌ها و تأسیسات در مقیاسی که آنها را بکار می گیریم، فرسوده می شوند. این فرسودگی نشان می دهد که کار متراکم در ابزار یا ساختمانی که بتدریج از بین می رود، در جریان تولید به شیء منتقل می گردد. پس در هر مرحله از تولید یک شیء، کار متراکم پیشین به کار لازم کنونی برای تولید شیء اضافه می شود و از این رو بهاء و بنابر این، ارزش آن افزایش می یابد.

۱- ارزش نیروی کار نیز از کار سرچشمه می گیرد  
در نظام کالایی ، نیروی کار مانند چیزهای دیگر کالا است. در حقیقت ، ارزش این کالا نیز بر حسب زمان کار محتوی آن معلوم می گردد.

نیروی کار در جریان کار مانند ابزار تولید فرسوده می شود .  
انسانی که کار می کند ، رفته رفته قوایش را اعم از نیروی عضلانی و نیروی دریافت و دقت از دست می دهد.

نیروهایی که بدینسان تحلیل می روند، به دوشیوه ترمیم می شوند:  
یکی بازسازی نیرو به وسیله کالاهای مورد مصرف و دیگری تأمین نیروی جدید کار.

کالاهای مورد مصرف چون خواراک، پوشانک یا مسکن و سایلی

هستند که نیروهای کار به اعتبار آنها بازسازی می‌شوند. با اینهمه، چون انسان فناپذیر است تا مدت معینی می‌توان این نیرو را حفظ کرد. از این رو لازم است که به فرد جدیدی اندیشه شود که در آینده بتواند جانشین نیروی فرسوده و از کارافتاده گردد. نظام کالایی به خاطر تأمین نیروی جدید کار و سایل لازم را فراهم می‌آورد تا انسان مولد بتواند ازدواج کند، تولید مثل نماید و به تربیت فرزندان پردازد. به طور کلی این وسایل عبارتند از تأمین خوراک برای همسر (در صورتی که بیکار باشد) و فرزندان و تأمین مسکن اضافی، پوشاش وغیره برای اینان.

این کالاهای مصرفی که برای نگاهداری نیروی کار و خانواده اش مورد استفاده قرار می‌گیرند، از محصولات کارند. مقدار کاری که آنها شامل اند در نیروی کاری که نگاهداری و بازسازی می‌شود حلول می‌کند، عیناً به شیوه کارمود استفاده برای تولید مواد او لیه که به محصول کامل منتقل می‌شود. بنابراین، ارزش کار می‌تواند براساس بهای تولیدش در کار چون ارزش هر کالا محاسبه شود:

«نیروی کار، به مثابه ارزش بیانگر مقدار کار اجتماعی است که در آن تجسم یافته است. اما در حقیقت این نیرو تنها به عنوان تووانی و استعداد فرد زنده وجود دارد. البته، فرد نیروی حیاتی اش را در جریان بازسازی یانگاهداری خود بوجود می‌آورد. او برای حفظ و نگاهداریش به مقدار معینی وسایل معيشت نیاز دارد. پس زمان کار لازم برای تولید نیروی کار به سازمان کاریکه برای تولید این وسایل معيشت لازم است، تحويل می‌گردد. یا به عبارت دیگر نیروی کار برای کسی که آن را بکار می‌اندازد، ارزش وسایل معيشت لازم را دارد.

مالکین نیروهای کار میرند اند. برای وجود دائمی این نیروها در بازار، چنانکه تبدیل دائمی پول به سرمایه آن را ایجاد می‌کند، لازم است که نیروهای کار پایدار بمانند، همانطور که هر فرد زنده‌ای

به وسیله توالد و تناصل خویشن را پایدار می کند». نیروهای کاریکه بر اثر فرسودگی و مرگ از بازار بیرون کشیده می شوند، همواره بایست با مقدار لائق برابری از نیروهای جدید کار جبران شوند . بنابراین، مجموع وسائل معیشت لازم برای تولید نیروی کار ، وسائل معیشت جانشینان آن یعنی اولاد کارگران را نیز در برمی گیرد تا بدین طریق این سلاله کالاداران ویژه در بازار جاویدان بماند.

## فصل سیم محاسبه ارزش :

تحویل کارهای مجسم به کار مجرد اجتماعاً لازم

ما با اشاره به این مطلب که ارزش کالاها نمودار مقدار کار مصرف شده در تولید آنهاست به یگانه تعریف قابل فهمی از ارزش راه جسته ایم که می تواند فهم کار کرد اقتصادهای مبتنی بر مبادله فردی کالاها را ممکن سازد.

البته تعریفی با این کلیت، طبق اسلوب، جنبه های عارضی و فرعی واقعیت اقتصادی را تنها بخاطر حفظ مشخصه های اساسی از نظر دور نگه میدارد.

هنگامی که از «مقدار کار مصرف شده برای تولید یک کالا» صحبت می کنیم به کار یک فرد معین که دارای نام، سن، شغل و خصوصیتی است، توجه نداریم، بلکه کارآدم استانداردی مورد نظر است که نیروی جسمی و استعدادهای ذهنی نمونه واری به وی نسبت داده شده و فعالیت وی با آهنگ (ریتم) معینی انجام می گیرد. براین اساس ما کار یک آدم مجرد یا بقولی «کارناب و ساده بشری» کار مجرد را در نظر داریم.

و از سوی دیگر، همچنین فرض می کنیم که این کار گر مجرد در شرایطی کار می کند که مجبور نمی شود بیشتر از زمان «معمول» لازم وقت صرف کند. در این شرایط است که اصطلاح «مقدار کار مورد نیاز...» مفهوم دقیقی پیدا می کند: یعنی از مقدار کار اجتماعاً لازم سخن بیان می آید.

## ۱۲- اندیشه کار مجرد از دیدگاه علمی

انتزاع برای علم لازم ولی مخاطره انگیز است، زیرا این ترس وجود دارد که با واقعیت مشخص (کنکرت) کاملاً قطع رابطه شود. مخصوصاً، اقتصاددانان در معرض این خطر بوده‌اند و بسیاری از آنها، به ویژه اقتصاددانان مکتب مارکلینریست به این خطر تن داده‌اند. به عکس، بنیان‌گذار اقتصاد سیاسی علمی برای نخستین بار که با شیوه‌ای روشن اصل تحویل کارهای مجسم به کار مجرد را طرح نمود، در حفظ تماس نزدیک با واقعیت نهایت اهتمام را از خود نشان داد. او می گوید: نه تنها اقتصاددان بلکه خود واقعیت عمل تحویل را انجام می دهد.

«برای سنجش ارزش‌های مبادله کالاها بر حسب زمان کار متبول در آنها، لازم است که کارهای مختلف اجتماعی به کارهمسان، یک‌شکل، ساده، موجز یعنی کاری که بنا بر کیفیت همانند و بنا بر کمیت متمایز است، تحویل شوند. تجزیه تمام کالاها به زمان کار، هنگامی که حداقل واقعیت در آن وجود ندارد، انتزاع چندان مهمی نیست، بلکه فقط تجزیه تمام اجسام آلتی در صورت ظاهر است.»

البته، تنها کافی نیست که بگوییم این عمل به طور واقعی انجام می گیرد. بقول مؤلف «سرمایه» عمل یاد شده یکی از خطوط ویژه زندگی اقتصادی جدید را تشکیل می دهد.

پیش از این، کارهای ویژه به این عنوان اهمیت اجتماعی داشتند.

جامعه ویژگی‌های فردی کارگران را در نظر می‌گرفت:

«در صنعت پدرسالاری... که در آن ریستنده و بافندۀ زیریک سقف

می‌زیستند، زن خانواده نخ می‌ریسید و مرد برای نیازهای خانواده پارچه می‌بافت، نخ و پارچه محصولات اجتماعی بودند، ریسیدن و بافتن در حصار خانواده کارهای اجتماعی محسوب می‌شدند. اما خصوصیت اجتماعی آنها به این‌پایه نبود که نخ؛ هم ارز عمومی، در مقابل پارچه، هم ارز عمومی مبادله شود، یا هردو به عنوان نمودهای هم ارز همان کار عمومی یکی در مقابل دیگری به مبادله در آیند. این‌یک سازمان خانوادگی با تقسیم کار اجتماعی آن بود که با نشانه ویژه‌اش محصول کار را متمایز می‌ساخت. یا اینکه کارهای شاق و الزامات طبیعی قرون وسطی را در نظر گیریم. اینها کارهای معین افراد در شکل طبیعی شان هستند، آنچه که این‌جا رابطه اجتماعی را تشکیل می‌دهد، ویژگی کار است، نه عمومیت آن.»

به عکس در اجتماعات جدید کار افراد در صورتی دارای ارزش

اجتماعی است که عاری از هرویژگی فردی باشد.

«برای اینکه کار اجتماعی شود، باید در شکل مخالف بی‌واسطه

خود، در شکل عمومیت مجرد تجلی نماید.»

سرانجام اگر مؤلف «سرمایه» کار مجرد را پایه تئوری خود

قرار می‌دهد، برای این است که او به این یقین دارد که اقتصاد کشورهای

سرمایه داری به طور کامل بیش از بیش درجهت تحويل کارهای مجسم

به کار مجرد عمل می‌کند:

«بی‌تفاوتی نسبت به کار معین به شکلی از جامعه مربوط است که

در آن افراد می‌توانند به آسانی از یک کار به کار دیگر منتقل شوند و

در آن نوع معین کار خصوصیتی اتفاقی دارد و بنابراین، برایشان بی-

تفاوت است . این جا کار نه تنها به صراحت، بلکه بطور کلی واقعاً وسیله شرود شده است واز درآمیختن با فرد به عنوان استعداد ویژه بازمانده است. این حالت اشیاء در جدیدترین شکل جامعه بورژوازی ایالات متحده بسیار گسترش یافته است».

در اثر دیگر این مؤلف همین اندیشه بیان شده است.  
«تها مقدار کاری که بدون ملاحظه کیفیت برای اندازه گیری ارزش بکار می رود، ایجاد می کند که کار ساده به نوبه خود پایه صنعت شود، کارها براساس وابستگی انسان به ماشین یا تقسیم بی اندازه کار برابر شوند و انسانها در مقابل کار در پرده بمانند. لذگر ساعت مقیاس درست فعالیت دو کار گر شود، همانطور که مقیاس سرعت دو لکوموتیو شده است».

علی رغم این اشارات روش، برخی ها مدعی اند که بکاربردن مفاهیم کار مجرد و کار اجتماعی لازم بمنزله قطع پیوند با واقعیت است از این رو سودمند است که ثابت شود چگونه خود واقعیت ها در تحويل کارهای مجسم به کار مجرد لازم عمل می کنند و بنابراین، چگونه تصوری جهان بینی علمی کاری جز این انجام نمی دهد که به مشخص ترین گرایش های اقتصاد واقعی، تبیینی عمومی بدهد.

### ۱۳- ناپدیدی ویژگی های فردی در کار

در نخستین بروخورد ممکن است بنظر آید که دو ساعت کاری که دو فرد مختلف ارائه می دارند، یکسان نیستند، زیرا دو انسان همواره ناهمانندند.

با این همه، کسی که به این برداشت بسته می کند، بیانگر واقع گرایی نیست. به عکس، او با انکار این واقعیت که زندگی جدید اقتصادی در عمل تعداد بسیار زیادی ازویژگی ها را از میان بر می دارد که

می‌توانند کارهای افراد مختلف را مقایز سازند، در سرشاریب بدترین انزواع در می‌غلند.

این امر نتیجه این واقعیت است که کار در دنیای جدید بطور عالی سازمان یافته و در مقیاس وسیعی مبتنی بر خدمت و کاربر دماشین‌ها است.

آنچه که امروز اغلب کارگران چه در کشاورزی و چه در صنعت می‌طلبند، انجام تعداد معینی حرکات ساده با آهنگی مشخص است. این گرایش در تیلوریسم<sup>۱</sup> که امکانات یک کارگر نمونه را بطور علمی حساب می‌کند و از کارگران واقعی می‌خواهد که مانند او رفتار کنند، به عالی ترین درجهٔ خود رسیده است. از آن این نتیجه بدهست می‌آید که تمام افرادی که در یک مؤسسه یا حتی در یک شاخهٔ تولیدی وظيفة واحدی را انجام می‌دهند، از طرف جامعه بدقت همانند تلقی می‌شوند. ممکن است که آنها از حیث روان‌شناسی و جسمی نسبت بهم بسیار متفاوت باشند. اما این تفاوت‌ها در پدیده‌های اقتصادی هیچ انکاسی ندارند و از حیث مسیر اقتصادی بی‌قيد و شرط در پردهٔ می‌مانند و هیچ انگاشته می‌شوند.

یک کارگر ممکن است که فعال‌تر و کوشانتر از کارگردان باشد. با این همه، در صورتی که دو کارگر با دو ماشین همانند که با آهنگ ثابتی می‌گردد، کار کنند، از حیث اجتماعی این برتری روان‌شناسانه هیچ تأثیری نخواهد داشت.

### ۱- Taylorisme از نام تیلور مهندس و اقتصاددان امریکایی

(۱۸۵۶-۱۹۱۵) گرفته شده و به اسلوب سازماندهی علمی کارصنعتی گفته می‌شود که از افزارهای کار حداکثر استفاده را بعمل می‌آورد. در این سیستم که تیلور مبتکر آن بوده است، تخصصی شدن دقیق و حذف حرکات زاید بشدت مورد نظر است.<sup>۲</sup>

همچنین یک کارگر ممکن است خیلی نیرومندتر و ماهرتر از پهلوودستی خود باشد و کمتر از او خسته شود . اما چون نتیجه حاصله در هر دو مورد یکی خواهد بود، دو کارگر همانند تلقی می شوند.

#### ۱۴- گروه کارگران: کارگران مبتدی و کارساده

از واقعیتی که تازه به تحلیل آن پرداختیم، این نتیجه بدست می آید که در درون مرزهای معین که روشن ساختن آن تا اندازه‌ای آسان است، کارگران جدید با یکدیگر تعویض پذیرند.

در آغاز با توجه بزرگی از کارگران روبرویم که وظایف شان را بدون اعلام استعدادهای روان‌شناختی و جسمانی که تقریباً تمام افراد از آن برخوردارند، انجام می‌دهند و فقط به حداقل آمادگی نیاز دارند که آنهم در عمل قابل اغماض است.

در اصل ، همه این کارگران تعویض پذیرند و ما آنها را اینگونه تلقی می کنیم. پس ، هنگامی که یکی از آنان به مدت یک ساعت با آهنگی کار می کند که طبیعی انگاشته می شود، می گوییم که او یک ساعت کار ساده انجام می‌دهد. و باز می گوییم، کالایی که تولید آن مستلزم بیست ساعت از این نوع کار است، دوبار زیادتر از کالایی ارزش دارد که به ده ساعت کار نیازمند است.

در این لحظه، این مسئله برای ما نسبتاً اهمیت دارد که سهو لی در تغییر حالت کامل کارگران گروه نخست یک شاخه تولید نسبت به شاخه دیگر، یک منطقه نسبت به منطقه دیگر، شهر نسبت به روستا و غیره موجود نباشد. برای ما کافی است که انتقال کارگران از لحاظ فنی ممکن باشد.

#### ۱۵- کارگران ممتاز و کار بغرنج

کارگران ممتاز به کارگرانی می گویند که انجام وظایف شان

بچند علت بی درنگ به وسیله کار گران مبتدی امکان پذیر نیست. این علت‌ها عبارتند از کمبود نیروی لازم جسمانی، هوش و مهارت و نداشتن آموخته ویژه.

کار گران ممتاز به تمامی تعویض پذیر نیستند. آنها بهنوبه خود به تعداد معینی از گروههای متمایز تقسیم می‌شوند و تنها در درون هر یک از این گروههای است که این کار گران تعویض پذیر خواهد بود.

گروههای مهم، گروههای هستند که معمولاً به پشههای و تخصصهای حرفه‌ای شهرت دارند. مثلاً کار گران درود گری در مقابل کار گران ساختمانی گروه متمایزی را تشکیل می‌دهند.

کارهای این کار گران ممتاز کار بغرنج است، نه کار ساده. طبیعی است که به اندازه گروههای کار گران ممتاز انواع متمایزی از کار بغرنج وجود دارد.

یک ساعت کار بغرنج با یک ساعت کار ساده هم ارز نیست. و یک ساعت کار بغرنج از نوع معین با یک ساعت کار بغرنج از نوع دیگر برابر نیست. به عنوان مثال نمی‌توان گفت که یک ساعت کار جواهرساز با یک ساعت کار کار گر غیرمتخصص صنعتی هم ارز است. بنابراین، چنانکه ملاحظه می‌کنیم، تعیین ارزش کالاهایی که بخشی از آن به وسیله کار گران مبتدی و بخشی به وسیله کار گران ممتاز یا متخصص تولید می‌شود، منحصر از راه جمع ساعت‌های کاری که برای تولید آنها اختصاص یافته، ممکن نیست. در اینجا مسئله جدیدی مطرح می‌شود و آن تحويل کار بغرنج به کار ساده است.

## ۱۶- تحويل کار بغرنج به کار ساده

مسئله‌ای را که تازه مطرح کردیم، در صورتی به آسانی حل می‌شود که نشان دهیم که اختلافات مشهود در کیفیت کار گران به هیچ وجه

به طور کلی اختلافات نظری نیستند، بلکه اختلافات مکتبه هستند.<sup>۱</sup> بدون شک، بدیهی است که هر فردی مستعد برای اینفای نقش یک حسابدار نیست. و این هم حقیقتی است که با هوش ترین فرد در صورتی از عهده عمل محاسبه برمی آید که وسائل آموزش حسابداری برای او فراهم گردد.

در نظام کالایی برای بدست آوردن کار گران ممتاز و ماشین‌های عالی یکسان عمل می‌کنند. بدین ترتیب که برای فراهم ساختن ماشین‌های کامل‌تر با دفاتر تحقیقات گفتگو می‌کنند و کار گران بیشتری را در ماشین‌سازی بکار می‌گمارند و برای بدست آوردن کار گران متخصص به ایجاد مراکز آموزشی و مدارس فنی مبادرت می‌نمایند و به کار گران جوان امکان می‌دهند که آموزش بینند. در هردو مورد، اختلاف کیفی «محصول» ممتاز به این مربوط است که برای «تولید» و همچنین در صورت لزوم برای نگاهداری آن، مقدار زیادی کار اختصاص داده شود. از آن چنین برمی آید که تحويل کار بفرنج به کار ساده، بدون اشکال، بر اساس ارزش‌های مختلف نیروهای کار که بوسیله انواع مختلف کار گران فراهم می‌آیند، تحقق می‌یابد. زیرا چنانکه می‌دانیم، ارزش نیروی کار بر حسب مقدار کار لازم برای تولید و نگاهداری آن مشخص می‌گردد.

۱- با این همه، برخی از اقتصاددانان مدعی شده‌اند که تئوری اقتصاد سیاسی علمی در این زمینه نادرست است، زیرا این تئوری نتوانسته است، اختلافات کیفی کار را که به اختلافات طبیعی افراد مربوط می‌شود، در نظر گیرد. ژ. پیتر انورا که این عقیده ژ. شومتر اقتصاددان اتریشی را نقل می‌کند، بدرستی پاسخ می‌دهد که این ابراد به دلیل این که در حقیقت می‌توان اختلافات یاد شده را در برابر اختلافات مکتبه قابل اغراض دانست، معتبر نیست.

(‘La teoria del valore – Lavoro nell’économia capitalistica’, critica économique, 5–6. 1947.)

یک کارگر ممتاز، کارگری است که نیروی کار را با ارزش زیادتری تدارک می‌بیند، زیرا برای تولید و نگاهداری وی کار بیشتری لازم است. «کاری که در برابر کار متوسط اجتماعی به عنوان کار ممتاز و بفرنج نگریسته می‌شود، جلوه‌ای از نیروی کاری است که هزینه‌های بسیار زیادی را بر می‌تابد و تولید آن مستلزم زمان کار زیادتری است و از این‌رو، بیشتر از نیروی کار ساده ارزش دارد. اگر ارزش این نیرو ممتاز است، بسبب کار ممتاز چنین جلوه می‌کند و بنابراین در همان مدت زمان، در ارزش‌های بالتبه ممتاز مادیت می‌یابد».

در خصوص زمان کار لازم برای «تولید» کارگر ممتاز باید این کارها بحساب آیند:

- ۱- کار لازم برای تولید کالاهایی که کارگر جوان باید در مدت آموزش خود مصرف کند.
- ۲- جزیی از کار لازم برای نگاهداری استادان کارآموزی، دبیران مدارس فنی وغیره که به آموزش کارگر جوان می‌پردازند (آنچه که ایجاد می‌کند آموزش مورد نیاز برای آموزشگران نیز مورد نظر قرار گیرد).
- ۳- توجه به این واقعیت که جامعه سرمایه‌داری به طور کلی ناچار است سطح زندگی کارگران ممتاز را نسبت به کارگران عادی در جای بالاتری قرار دهد تا کارگران جوان بتعدداد کافی به کارآموزی جلب شوند.

پس چنانچه، در حقیقت امر، کارگران ممتاز به مصرف کالاهای اضافی می‌پردازند، باید زمان کار لازم برای تولید این کالاهای به منظور تعیین ارزش نیروی کارگران ممتاز و بنابراین، تعیین رابطه همارزی میان کار بفرنج و کار ساده بحساب آید.

البته، یک نیروی کار با کیفیت معین، زمانی «تولید» می‌شود که

مورد تقاضا قرار گیرد و با یک نیاز اجتماعی مطابقت کند. این نیرو در صورتی به تقاضا درمی آید که بازدهی متناسب با ارزشش داشته باشد. مثلا با اینکه یک حسابدار متخصص دو بار بیشتر از یک کارمند عادی ارزش دارد، با اینهمه در صورتی او را بکار می گمارند که به اندازه دو کارمند عادی خدمت نماید. اما از آن به هیچ وجه نباید نتیجه گرفت که رابطه همارزی میان دو نوع کار بر پایه نیازهای اجتماعی مشخص می شود. در قلمرو تولید ماشین‌ها نیز همین وضع جاری است: اگر ماشین جدیدی دوبار بیشتر از یک ماشین قدیمی بیارزد، در صورتی آن را واقعاً بکار می گیرند که بازده اش دوبار زیادتر باشد، یا اینکه بتواند جانشین دو ماشین قدیمی شود. اما هنگامی که چنین ماشینی واقع‌تولید شد، بهای آن ارزشش را معین می سازد. همچنین، ارزش نیروهای کار با کیفیت‌های گوناگون بنابر بهای شان معین می گردد و در حقیقت تنها رابطه این قیمت‌هاست که امکان می دهد آنها را بایکدیگر مقایسه کنیم.

پس در اصل می بینیم که ارزش هر کالا می تواند بر حسب ساعت‌های کار ساده محاسبه شود، حتی اگر کلاً<sup>۱</sup> یا جزوأ<sup>۲</sup> بهیاری کار بفرنج تولید شده باشد. کافی است که بهای کار بفرنج بر حسب کار ساده و بهای کار ساده بر حسب کار ساده معلوم شود. با ربط دادن این دو بهاء بیکدیگر، رابطه همارزی بدست می آید که امکان می دهد بگوییم چند ساعت کار ساده نمایشگر هر ساعت کار بفرنج مورد نظر است.

در حقیقت، در جامعه سرمایه‌داری، هیچکس برای انجام چنین محاسبه‌ای خود را بزمت نمی اندازد، زیرا در مردم هم که بخواهند بهای شیءی را بر حسب کار بسنجدند، می پنداشند این بهاء از راه سنجرش مزدهای داده شده به گروههای مختلف کار گران و ارزش پولی کار آموزی شان بدست می آید. با این همه، این مزدها و هزینه‌های کار آموزی صرف خرید کالاهایی می شود که تولید آنها مستلزم کار

معینی است. و این مقدار کار، برای هر گروه از کار گران، بیانگر مقدار کاری است که جبراً باید بدینگونه مصرف شود تا جامعه بتواند از خدمات کار گران مورد نظر سود جوید. اگر در حقیقت، مقدار کاریکه واقعاً به مصرف رسیده به طور محسوس زیادتر یا کمتر از مقدار کار مورد نیاز باشد، بزودی با ازدیاد وبا بالعکس با کمبود کار گران در گروههای مختلف روبرو خواهیم بود. و این چیزی است که در حالت نخست باعث کاهش و در حالت دوم موجب افزایش دستمزدها و هزینه‌های کارآموزی می‌گردد.

به قول یکی از متغیران، افراد به طور کلی به وجود این روند آگاهی ندارند:

«کاربغرنج (کارآموزش یافته، Skilled Labour) چیزی جز توانایی کار ساده چند برابر شده نیست، بنحویکه مقدار معینی از کار بغرنج با مقدار زیادتری از کار ساده مطابقت می‌کند. تجربه نشان می‌دهد که این تحویل بطور دائم انجام می‌گیرد. حتی هنگامی که کالایی محصول بغرنج ترین کار است و بنابراین تنها مقدار معینی از آن کار را مجسم می‌سازد، ارزشش آن را، در هر نسبتی که باشد، به محصول کار ساده بازمی‌گرداند. نسبت‌های گوناگونی که بر حسب آن انواع مختلف کار به کار ساده به عنوان واحد اندازه گیری شان تحویل می‌شوند، بدون آگاهی تولید کنندگان در جامعه برقرار می‌گردند و در نظر آنها قراردادهایی سنتی جلوه می‌کنند».

اما از سوی دیگر، این امر مانع نگردید که مؤلف سرمایه از شناسایی تأثیری که عناصر روان‌شناسی، عادات‌های اجتماعی و بسیاری از اوضاع و احوال دیگر بروی موقعیت کار گران گروههای مختلف بر جای می‌گذارند، غافل بماند. به عکس او اعلام می‌دارد:

«تفاوت بین کار بغرنج و کار ساده (کارآموزش یافته و کاربدون

آموزش) اغلب مبنی بر تفاوت‌هایی است که مدت‌هاست واقعیت خود را از دست داده‌اند و فقط درقرارداد سنتی (برسبیل عادت) بجامانده‌اند. غالباً این نیزشیوه‌ای از بحث کردن است که در پی رنگ آمیزی واقعیت خشن بر می‌آید که گروههای معینی از طبقه کار گر مثلا، کشاورزان برای ستاندن ارزش نیروی کارشان نسبت به سایرین دروضع بسیار و خیمی قرار دارند.»

در حقیقت، نیروهای کار ارزش خود را دریافت نمی‌دارند، یعنی چیزی بیشتر از کالاهای معمولی به آنها داده نمی‌شود. این موضوع هنگام بحث درباره دستمزدها بروشنا مورد بررسی قرار می‌گیرد.

## ۱۷- کار اجتماعاً لازم

اکنون ما با اصلی آشنایم که امکان می‌دهد که کار یک کار گر آموزش یافته به کار یک کار گر آموزش یافته تحويل گردد. البته، برای محاسبه زمان کار لازم برای تولید یک شیء باز باید به این حقیقت توجه داشت که شرایط کار در تمام مؤسسه‌ها یکسان نیستند.

نخست می‌بینیم که بر حسب مؤسسه‌های مورد بررسی، تفاوت‌هایی در شدت یا آهنگ کار بچشم می‌خورد. اگر در یک مؤسسه، کار گری از هر گروه ناچار است که وظیفه‌اش را دوبار تندتر از مؤسسه‌های دیگر انجام دهد، باید بروشنا هر ساعت کارش را دو ساعت کار عادی گروه مورد نظر حساب کرد.

با توجه به این واقعیت است که ما زمان کار ساده لازم در هر مؤسسه را برای تولید یک شیء محاسبه خواهیم کرد. البته آنچه که مورد توجه ماست، زمان کار لازم برای جامعه مورد نظر درمجموع آن است، نه زمان کار لازم برای این یا آن مؤسسه. دوم مؤسسه که به تولید یک محصول می‌پردازند، می‌توانند دارای

افزارهای گوناگونی باشند. یک مؤسسه می‌تواند نسبت به مؤسسه دیگر از حیث موقعیت (نزدیکی بازارها یا منابع مواد اولیه) یا از حیث سازماندهی (مثلاً آنکه قدیمی‌تر است فرست کافی برای سازماندهی کار به شیوه بهتر داشته یا عکس ممکن است در تاروپود سازماندهی کهنه دست و پا بزند) وضع مناسب‌تری داشته باشد.

تفاوت‌ها در شرایط تولید مخصوصاً در قلمرو تولید کشاورزی و استخراج مواد معدنی خودنمایی می‌کنند. در حقیقت، در این قلمروها، بازده کار به منتها درجه به کیفیت خاک یا مواد معدنی مورد استخراج بستگی دارد.

بنابراین، بدیهی است که دو واحد از یک کالا که همزمان در دو مؤسسه گوناگون تولید می‌شوند، بیشتر اوقات به صرف ساعت‌های کار متفاوت نیاز دارند.

اما این امر به هیچ وجه مانع از آن نیست که این دو واحد ارزش یگانه‌ای داشته باشند. در حقیقت، برای معلوم کردن ارزش، نه نقطه نظر کارفرمای خصوصی بلکه نقطه نظر جامعه را در نظر می‌گیریم. پس ما مجموع مؤسسه‌هایی را در نظر می‌گیریم که در شرایط معمولی، مطابق با وضع موجود فنی، به طور منظم به تولید تعداد معینی از واحدهای یک کالا می‌پردازند. و ما می‌گوییم که جامعه برای تولید این واحدها مقدار کارکلی معینی مصرف می‌کند. سپس این مقدار کار را بر تعداد واحدهای تولید شده تقسیم می‌کنیم و ارزش یک واحد کالا را بدست می‌آوریم. بنابراین، این ارزش در تولید کالا بنابر مقدار کار لازم متوسط ارزیابی می‌شود. همین مقدار متوسط است که زمان کار اجتماعاً لازم را در تولید مجسم می‌سازد.

«نیروی کار سراسر جامعه در مجموع ارزش‌ها متبلور است و بنابراین، با اینکه متشکل از نیروهای فردی بی‌شمار است، به عنوان

نیروی یگانه بحساب می‌آید. هر نیروی کار فردی، از حیث اینکه دارای خصوصیت نیروی متوسط اجتماعی است و به این عنوان عمل می‌کند، یعنی در تولید کالا جز کار اجتماعاً لازم بکار نمی‌رود، با هر نیروی کار فردی دیگر برابر است.

زمان اجتماعاً لازم برای تولید کالاها زمانی است که هر کار آن را ایجاد می‌کند، البته کاری که با حد متوسط مهارت و شدت و در شرایطی انجام می‌گیرد که نسبت به محیط مفروض اجتماعی معمولی هستند.»

#### ۱۸- محاسبه ارزش نیروی کار

اصل زمان کار ساده اجتماعاً لازم مانند همه موارد دیگر برای تعیین ارزش نیروی کار بکار می‌رود.

ابتداء باید مجموع کار مورد لزوم برای تجدید تولید نیروهای کار را با همان کیفیتی که این نیروها در جامعه مفروض استفاده می‌شوند، و تنها این کار را، در ارزش نیروی کار بگنجانیم. اگر کیفیت کار گران از حیث جسمانی یا فکری کاهش یابد، نیروی کار واقعاً تجدید تولید نشده است.

از سوی دیگر، باید یاد آور شد که مقدار و سایل معیشت و بنابراین کار اجتماعاً لازم برای تجدید تولید نیروهای کار همزمان بنابر شرایط جسمانی و شرایط اجتماعی معین می‌شود.

شرایطی چون آب و هوای طبیعت خاک به طور وسیع به مشخص- کردن جنس و مقدار غذاهایی که باید بمنظور حفظ تندرستی برای فرد تهیه شود و همچین نوع مسکنی که باید برای او فراهم آید و غیره... کمک می‌کنند.

البته باز در نهایت امر، مقدار کاری که باید به تجدید تولید نیروی

کار اختصاص داده شود، به عادت‌های زندگی کارگران وابسته است. در حقیقت آنچه که در لحظه معین و در کشور مفروض به کارگران آموزش نیافر و توانایی طبیعی کارشان مربوط می‌شود، به درجه تربیت، آداب خانوادگی‌شان و بسیاری از عوامل دیگر مرتبط با آنچه که آن را «سطح زندگی» می‌نامند، بستگی دارد. به علاوه، آنچه که مربوط به کارگران آموزش یافته است، باید توجه داشت که هر گروه حرفه‌ای تنها در صورتی به طور طبیعی بازآفریده می‌شود که دورنمای «سطح زندگی» متناسب با سنت‌های حرفه‌ای به جوانان عرضه گردد.

«تعداد نیازمندی‌های مفروض و نیز نحوه برآوردن آنها خود یک محصول تاریخی است و از این‌رو، بهمیزان زیادی به درجه تمدن موجود بستگی دارد. خاستگاه‌های طبقه مزدیگیر در هر کشور، محیط تاریخی ایکه اورا پرورانیده، مدت‌ها عمدت‌ترین تأثیرخود را بر عادت‌ها، خواست‌ها و بنابراین، نیازهایی که در زندگی بیار می‌آورد، بر جای می‌گذارند. پس، نیروی کار بمنزله ارزش، عنصر روحانی و تاریخی را در برمی‌گیرد، آنچه که آن را از کالاهای دیگر متمایز می‌سازد. البته برای یک کشور و یک دوره معین، مقدار وسائل لازم معیشت نیز جنبه مفروض دارد.»

گفته‌ایم که کار متبلور در وسائل معیشت، به نیروی کار منتقل می‌گردد. و ارزش آن را تشکیل می‌دهد. اما باید یاد آورشد که در موارد معینی، قسمتی از کار مستقیم برای نگاهداری و تجدید تولید نیروی کار بکار می‌رود.

هنگامی که یک پزشک به مداوای کارگری می‌پردازد، زمان کاری که اینگونه مصرف می‌شود (کاربغرنج، ازسوی دیگر) باید در ارزش نیروی کار منظور شود.

و باز به همان ترتیب باید گفت که زمان کاری که معلم صرف

آموزش کودکان کارگر می‌کند، مانند صرف زمان کار معلمی است که به آنها حرفاًی می‌آموزد.

«برای تغییر دادن طبیعت انسانی ب نحوی که اورا به کسب قابلیت، دقت و مهارت در نوعی از کار معین و اداریم، یعنی او را به نیروی کار پیشرفت که به مفهوم ویژه آن بدل سازیم، تربیت یا پرورش معینی لازم است که بنوبه خود مستلزم خرج مبلغ زیادتر یا کمتری از کالاهای معادل آن است. بر حسب خصلت کم و بیش بفرنج نیروی کار، مخارج پرورش آن نیز تفاوت پیدا می‌کند. بنابراین، مخارج آموزش و پرورش که در مرور نیروی کار ساده بسیار ناچیز است در جمع ارزش‌هایی وارد می‌شود که برای تولید نیروی کار ضروری است.»

به طور کلی در خصوص افراد اخیر باید گفت که اگرچه آنها در ردیف زحمتکشان مولد قرار ندارند، ولی نمی‌توان مدعی بود که آنها اصولاً بی فایده‌اند و هیچ نقش مثبتی ایفاء نمی‌کنند.

## فصل چهارم

### کارهای غیرتولیدی

از این واقعیت که کار بشری یگانه سرچشمه ارزش است، نباید نتیجه گرفت که هر کاری آفریدگار ارزش است. ارزش تنها در یک کالا، شیء مادی یا نیروی کار ظاهر می‌شود. بنابراین، کارهنجامی آفریدگار ارزش است که:

- ۱- بطور مستقیم در کالایی بمنظور قابل استفاده نمودن یا حفظ آن در این حالت بکار رفته باشد.
- ۲- به ایجاد ارزش نیروی کار یاری رساند.

### ۱۹- فعالیت‌های تجاری مولد نیستند

ابتداء کالا تولید می‌شود، بعد مالکش آن را می‌فروشد. طبیعتاً او تلاش می‌کند که کالایش را در بهترین شرایط ممکن بفروشد. و از این رو، با خریداران وارد معامله می‌شود که ممکن است بسیار طولانی باشد.

در طول این معاملات، خریدار و فروشنده، ممکن است بیاندیشند که آنها نیز وقت‌شان را بطرز ثمربخشی مصرف کرده‌اند، چون می-

پندارند که نسبت به رقیب خود شرایط بهتری را در مبارله بدست آورده‌اند. با اینهمه روشن است که ضرورتاً یکی آنچه را که دیگری از دست داده، بدست آورده است، و براین اساس، از دیدگاه جامعه مدت زمانی که بدینسان مصرف می‌شود باید به عنوان زمان ازدست رفته انگاشته شود. بنابراین، فعالیتی که این معامله‌گران انجام می‌دهند، نماینده کار مولد نیست و ایجاد ارزش نمی‌کند. یکی از متفکران در این باره می‌گوید: خریدار و فروشنده «برای حصول توافق به زمان احتیاج دارند. این احتیاج آنقدر زیاد است که بین آنها مبارزه درمی‌گیرد و هریک سعی می‌کند دیگری را بفریبد. هردو آنها بازრگان هستند. «شغال بیشه مازندران را نگیرد جز سگ مازندرانی!»<sup>۱</sup> این تغییر وضع مستلزم زمان و صرف نیروی کار است، البته نه برای ایجاد ارزش، بلکه برای ایجاد تغییرشکل ارزش از شکلی به شکل دیگر: تمایل متقابل متعاهدین در این فرصت برای تملک یک جزء اضافی از ارزش هیچ‌چیز را درشی<sup>۲</sup> تغییر نمی‌دهد. این کار که با توجه به سویت هریک از دو طرف جنبه قابل ملاحظه‌ای پیدا می‌کند، موجود ارزش نیست، همانطور که کار مصرف شده دریک امر قضایی ارزش موضوع متنازع عفیه را افزایش نمی‌دهد...»

ابعادی که داد و ستد کالاها در دستهای سرمایه‌داران پیدا می‌کند، نمی‌توانند به کار آفریدگار ارزش تغییرشکل یابند، این کار ایجاد ارزش نمی‌کند، ولی باعث تغییرشکل ساده ارزش می‌گردد. معجزه این تبدیل گوهر نمی‌تواند با یک جابجاشدگی ساده صورت بگیرد، زیرا سرمایه‌داران صنعتگر منحصراً امر پرداختن (بهای) این «کار احتراق» را به دیگران وامی گذارند، بجای آن که خود عهده‌دار آن شوند.»

این معاملات بین خریداران و فروشنده‌گان، گوهر چیزی را تشکیل می‌دهند که آن را عملیات تجارتی می‌نامند. در حقیقت، این عملیات، با کارکردهای تولیدی پیوند نزدیکی دارند. بنابراین تعیین حد و مرز دقیق آنها اهمیت دارد.

درجای نخست باید آنها را از عملیات حمل و نقل متمایز ساخت. در حقیقت، نمی‌توان گفت که محصول پیش از رسیدن به محلی که باید به مصرف برسد، حقیقتاً کامل شده است. پس حمل و نقل کالاها، فعالیتی کاملاً تولیدی است که ارزش اشیاء را فروختی می‌دهد.

«حمل و نقل کمیت محصولات را افزایش نمی‌دهد. اگر گاهی از این راه ویژگی‌های طبیعی تغییر یابد ما نه با نتیجه مطلوب بلکه با زیانی ناگزیر روبرو خواهیم بود. اما ارزش استعمال اشیاء تنها با مصرف آنها تحقق می‌یابد و این امر ممکن است که تغییر مکان اشیاء و بنابراین روند اضافی صنعت حمل و نقل را ضروری سازد. سرمایه مولده که در این صنعت وارد می‌شود، ارزش محصولات انتقال یافته را چه با انتقال بخشی از ارزش وسائل حمل و نقل و چه با اضافه کردن ارزش حاصله از کار حمل و نقل به آنها افزایش می‌دهد.»

از این که حمل و نقل، ظاهر کالاها را تغییر نمی‌دهد، نمی‌توان ابراد گرفت. زیرا در این صورت لازم می‌آید بهمان ترتیب از عملیات جابجا شدن (مواد اولیه یا محصولات) در داخل کارخانه یا در زمین کشاورزی ایراد گرفت. همه این جابجا شدن‌های مواد یا محصولات برای این که کالا آماده مصرف شود، لازم است: همین کافی است تا کاریکه آنها را مجسم می‌سازد، مولد باشد.

به علاوه روشن است که در بسیاری موارد، مواد اولیه یا محصولات کامل را به محلهای مصرف حمل می‌کنیم. پس نامعقول است که عمل حمل و نقل، در حالت نخست مولد و در حالت دوم نامولد باشد. فعالیت

حمل و نقل کننده را باید همواره نه در زمرة فعالیت‌های تجاری بلکه در شمار فعالیت‌های صنفی دانست.

از سوی دیگر، کاری که برای تأمین نگاهداری ذخیره‌های محصولات مصرف می‌گردد و از این‌رو، ضرورت دارد، در صورتی کار مولد بحساب می‌آید که بخواهیم این کالاهارا برای مصرف نگاهداریم. آنهم بشرطی که انبار کردن بضرورت شرایط طبیعی گردش محصولات صورت گیرد، نه این که این انبار کردن به اراده تولید کننده و به امید افزایش سودهای وی انجام یابد.

مثلاً کار موکار تازمانی که شراب در درون بشکه‌های است، متوقف نمی‌گردد. برای این که کالا فایده‌اش را حفظ کند و بتواند بفروش رسد، لازم است که در وضع مناسبی نگاهداری شود. این کار مستلزم مراقبت دائم، و در صورت اقضاء انجام عملیات تصفیه، پر کردن بشکه‌ها وغیره است. به طور کلی هر ذخیره‌ای از کالاها نیازمند حداقل مراقبت است. بنابراین، کاری که برای این وظیفه اختصاص داده شده می‌تواند کار مولد باشد.

از آنچه که در بالا گفته شد، این نتیجه بدست می‌آید که انبار کردن به ارزش کالا می‌افزاید. و این امر حتی در مردمی که نمی‌توان از ضایع شدن اندک کالا و لذا از کاهش مفید بودنش جلو گیری کرد، صدق می‌کند<sup>۱</sup>. با اینهمه، باز لازم به تصریح است که کار لازم برای انبار کردن در صورتی ارزش کالا را افزایش می‌دهد که کار اجتماعاً لازم باشد، یعنی این که مدت انبار کردن با مدت متوسط و طبیعی نگاهداری کالای مورد نظر متناسب باشد.

۱ - چنانکه بیسکویت‌های تولید شده هنگام خروج از کارخانه خیلی بهترند، ولی موقعی که به خرده فروش‌ها فروخته می‌شوند، با وجود از دستدادن طر اوستان ارزش بیشتری دارند.

با برشمودن کار لازم برای اینبار کردن طبیعی کالا به موز نهایی کار مولد رسیده‌ایم. بنابراین ، تمام فعالیت‌هایی که در خارج از تدارک، حمل و نقل و نگاهداری قرار دارند، ولی تنها فروش محصول را در بهترین شرایط ممکن محقق می‌دارند، از عملیات تولیدی نیستند و به ارزش کالا نمی‌افزایند . این نوع فعالیت‌ها به معنای اخص کلمه در زمرة عملیات تجاری قرار دارند و در زندگی جدید اقتصادی بسیار متعددند. در این مورد ، می‌توان از فعالیت نمایندگان تجاری، کارکنان مغازه‌ها (در مقایسه که آنها از عوامل فروشنده از جابجا کنندگان و مراقبین)، فعالیت حسابداران ، صندوقداران و غیره نام برد . این فعالیت‌ها مخصوصاً فعالیت کارفرمایان سرمایه‌داری را هم در بر می‌گیرد، اعم از این که آنها را مانند «بازرگانان» بدانیم یا نه. پاشاری روی این جنبه اخیر ضرورت دارد.

## ۲- تجزیه عملیات تجاری و تولیدی در نظام کالایی

چنان‌که ملاحظه شد، نظام کالایی به‌طور اساسی اینگونه توصیف می‌شود که در آن عده زیادی از افراد کاملاً از وسائل لازم (مواد اولیه، ابزارها وغیره) برای بکارگرفتن استعداد خود بی‌بهره‌اند و چاره‌ای جز این ندارند که این استعداد کار را بفروشند.

«آنچه که عصر سرمایه‌داری را مشخص می‌کند ، این است که نیروی کار برای خود کارگر شکل کالایی کسب می‌کند که به او تعلق دارد، براین اساس، کار وی نیز به شکل کار ضروری درمی‌آید. از این لحظه، شکل کالایی محصولات، شکل مسلط اجتماعی می‌شود.» پس این دارندگان وسائل تولیدند که استعداد کار را می‌خرند و آن را به نظارت خود درمی‌آورند و بدین‌سان کارفرمایان سرمایه‌داری می‌شوند.

مدیریت و مراقبت از نیروهای بکار گرفته شده در یک مؤسسه، مستلزم صرف کار معینی است که باید آنرا به مثابه کار مولدر مقیاسی انگاشت که واقعاً همیاری و سایل مورد استفاده را ممکن می‌گردداند، نه این که هدف آن تنها جلو گیری از تبلور خواستهای نیروهای کار باشد. در این مقیاس، سر کار گر، مهندس و مدیر کارخانه کار تولیدی انجام می‌دهند، زیرآنها به حرکت منظم عملیات تولید یاری می‌رسانند. «کار مراقبت عمومی و مدیریت ضرورتاً هرجا که روند تولید بی‌واسطه شکل روند اجتماعی مرکب یافته است، خود را تحمل می‌کند و می‌تواند دو گونه باشد:

از یک سو، چون همیاری بسیاری از افراد برای یک کار وجود دارد، پیوستگی و یگانگی روند ضرورتاً در اراده‌ای که فرمان می‌راند و در کارهایی که، چون کار رهبر ارکستر، نه به کوشش‌های فردی بلکه به فعالیت جمعی مربوط است، مجسم می‌شود، این کار مولدی است که باید در هرشیوه تولید مرکب تحقق یابد.

از سوی دیگر، حتی بی‌آنکه از تجارت صحبت بمیان آید، این کار ضرورتاً در تمام شیوه‌های تولیدی که مبنی بر تضاد نیروی کار یا مولدمستقیم و دارنده و سایل تولید است، نمودار می‌گردد. کار مدیریت و مراقبت که در تمام نظامهای تولیدی مبنی بر تضاد طبقات جنبه مشترک دارد، به شکل مستقیم و پرهیز ناپذیر، با کارهای تولیدی که هر کار مرکب اجتماعی آن را به عنوان کار تخصصی به افراد معین تحمل می‌کند در آمیختگی می‌باید.»

به عکس، خود کار فرما در خیلی از موارد یک کار گرمولد بحساب نمی‌آید، زیرا به طور کلی زمانی که او برای مدیریت عملیات تولیدی اختصاص می‌دهد، بسیار ناچیز است. او خود را از اندیشه درباره زیردستان و امیرهاند و به عملیات تجاری چون خرید مواد اولیه، جستجوی

نیروی کار، فروش محصولات وغیره می‌پردازد.

این گرایش در جریان گسترش نظام کالایی شدت می‌یابد.  
 «تولید نظام کالایی به نقطه‌ای رسیده است که کار مدیریت رواج می‌یابد. سرمایه‌دار بآن نیاز ندارد که خود به این کار پردازد.»  
 این یادآوری، امروز به وجه کاملتری به حقیقت پیوسته است.  
 بیشتر اوقات کارفرما «کارچاق کنی» است که به جنبه‌های فنی تولید توجه ندارد، بلکه کوشش اصلی او این است که به موهبت فعالیت‌های تجاری سودمند منافع خود را افزایش دهد.

سرانجام، می‌دانیم که در مؤسسه‌های بسیار بزرگ، کارفرماحتی از کوشش در مراقبت عملیات تجاری در رأس مدیران این رشته سر باز می‌زند و به طبقه بیکارگان یعنی به مالکان زمین یا خانه‌ها که «مراقبت» شان را به مباشرین و امی گذارند، می‌پیوندد.

بدین ترتیب می‌بینیم که در نظام کالایی، در برابر کارگران مولد، گروهی از افراد که کار خاص آنان سوداگری در مبادلات کالا هاست، سر بر می‌آورند و از این رو سوداگران در برابر تولیدکنندگان قرار می‌گیرند.

بطوریکه ملاحظه می‌شود، در این مرحله ما با جدایی فعالیت‌های تجاری که یکی از جنبه‌های تقسیم و تحالف طبقات در جامعه نظام کالایی است، رو برو می‌شویم.

## ۱- فعالیت‌های تجاری با این که نامولند ضرورت‌آبی فایده‌نیستند

در سطور بالا درباره نازایی عملیات سوداگری بین خریداران و فروشنده‌گان سخن بیان آمد. با این همه، نباید تصور کرد که فعالیت تجاری به طور کلی فعالیتی انگل‌وار است.  
 بنابر ساخت جامعه نظام کالایی، نیازهای افراد در صورتی

برآورده می شود که مبادلات واقعاً در مقیاس بسیار وسیعی انجام گیرد . انجام این مبادلات به حداقل مراقبت و زمان نیاز دارد. امروز نمی توان از حسابداران، صندوقداران و فروشگاهها چشم پوشید. بدیهی است که بدون پیش بینی ارگانیسم های شایسته نمی توان از فعالیت تجاری کارفرمایان صرف نظر کرد.

بی شک زندگی جدید اقتصادی به گسترش و ظایف تجاری گرایش دارد. در اغلب موارد، محصول دیگر به طور مستقیم به وسیله کارخانه دار بدست مصرف کننده نمی رسد، بلکه این کار به وسیله یک یا چند مؤسسه تجاری انجام می گیرد. این مؤسسه های تجاری به افزایش ارزش محصول کمک نمی کنند، مگر در مقیاسی که به حمل و نقل و نگاهداری می پردازند. بنابراین، همه کارهای دیگری که این مؤسسه ها انجام می دهند، مولد نیستند . البته این بدان معنا نیست که پیدایش و گسترش مؤسسه های یاد شده همیشه برای اجتماع زیانمند است.

در خیلی موارد، وجود مؤسسه تجاری به افراد امکان می دهد که به صرفه جویی زمان که ضرورتاً برای خرید کالاها مصرف می شود، پردازند.

«یک سوداگر (که اینجا چون عامل ساده تغییر کالاها و خریدار و فروشنده ساده تلقی می شود) می تواند با فعالیت های خود زمان لازم برای خرید و فروش را برای بسیاری از افراد کوتاه کند. در این صورت او چون ماشینی است که مصرف بی فایده نیرو را کاهش می دهد یا به ذخیره کردن زمان تولید کمک می کند.»

بنابراین ، استقرار فروشنده سبزیجات در یک روستا موجب می شود که ساکنان آن برای تهیه سبزی به طور مستقیم به تولید کنندگان روستا مراجعه نکنند. وجود مؤسسه تجاری می تواند غیر مستقیم به بهبود تولید کمک کند و در عین حال توده بسیار زیادی از مصرف کنندگان

را متوجه تولید کنندگان سازد، یعنی بازار را توسعه دهد . این امر میزان تولید را در مقیاس وسیعی بالامی برد و بهای تولید را پایین میآورد. «پس سرمایه تجاری دست کم بطور مستقیم ایجاد گر ارزش و ارزش اضافی نیست . در مقیاسی که این سرمایه به کاهش زمان دوران کمک می کند ، می تواند بطور غیرمستقیم به افزایش ارزش اضافی که به وسیله سرمایه دار صنعتی تولید می شود ، یاری رساند . در مقیاسی که سرمایه تجاری به گسترش بازار و تقسیم کار بین سرمایه ها کمک می کند، و بنابراین به سرمایه امکان می دهد که در پهنه بسیار بزرگی به فعالیت پردازد، بهرهوری و تراکم سرمایه صنعتی را فزونی دهد.»

در این کسه فعالیت تجاری هر گز نمی تواند به عنوان فعالیت آفریدگار ارزش انگاشته شود، چیزی از حقیقت کم ندارد . چنانکه می بینیم ، فعالیت تجاری تنها به عنوان شرط عمومی گسترش عملیات تولیدی در اینجا مداخله می کند، بهمان ترتیب که آب و هوا یا سازمان قضایی جامعه در این مورد دخالت دارد.

تنها عمل جدا ساختن کسانی که به عملیات تجاری می پردازند، از گروه زحمتکشان مولد هیچ چیز تحفیر آمیز ندارد ، چون در مورد زحمتکشان فکری هم بهمان ترتیب عمل می شود. البته بعد، هنگامی که به بررسی اسلوب هایی می پردازیم که بدان وسیله پاداش خدمات متصدیان شغل تجاری (کارفرمایان یا بازرگانان) داده می شود، خواهیم توانست درباره فایده اجتماعی آنها داوری کنیم.

«مالکان ارضی و سرمایه داران صنعتی کارهای معینی انجام می- دهند که هر چند از لحاظ اقتصادی تولیدی نیستند، اجتماعاً مفید یا حتی ضروری اند و در عوض نوعی پاداش دریافت می دارند. به بیان درست، آنها اکنون بخاطر چیز اند کی که انجام می دهند، خیلی زیاد دریافت می کنند و بقدر کافی رنج می رسانند...»

## ۲۲- اعضای «پیشه‌های آزاد»، خدمتکاران

اعضای «پیشه‌های آزاد» (پزشکان، وکیلان، دبیران و غیره)، هنگامی که در خدمت طبقه غیر مولد قرار دارند، نامولدهند. درس پیانو یا مشاوره حقوقی کالا نیست. چون هیچیک از آنها شیء مادی نیستند. پس کسانی که به این کارها می‌پردازنند، تولید ارزش نمی‌کنند و از این حیث مولد نیستند.

اما، آنچه که به اعضای «پیشه‌های آزاد» ربط می‌یابد، لزوم پیش‌کشیدن نقطه نظر دیگری است، در حقیقت، یک پزشک یا دبیر، در بسیاری موارد باید چون زحمتکشی تلقی شوند که به تجدید تولید نیروی کار موجود در جامعه یاری می‌رسانند. در این حالت، آنها در گروه زحمتکشان مولد وارد می‌شوند.

چنانکه دیدیم، پزشکی که به مداوای کارگران می‌پردازد و دبیری که آموزش فنی می‌دهد، در ایجاد ارزش نیروی کار شرکت دارند. از این رو آنها ارزش می‌آفرینند و بنابراین مولدند.

این یادآوری، فایده اقتصادی اقداماتی را تصریح می‌کند که به منظور حفظ تدرستی زحمتکشان و آموزش آنان (امنیت اجتماعی، آموزش عمومی و غیره) صورت می‌گیرد. هدف این قبیل اقدامات استفاده کردن از کار تعداد معینی از اعضای «پیشه‌های آزاد» به صورت بارورتر آن است.

سرانجام، در مورد خدمتکاران و بطور کلی تمام افرادی که به یکنفر خدمت می‌کنند، باید گفت که آنها جزء زحمتکشان مولد نیستند، زیرا برای بازار کار نمی‌کنند.

«کارگر خیاطی که نزد من کار می‌کند، کارگر مولد نیست، هر چند کارش برای من شلوار و برای او بهای کارش، پول فراهم می‌آورد.» اما به عکس، این حالت در مورد پیشه‌وران مستقل که طبق

سفارش کار می کنند، مصدق ندارد. زیرا در این مورد با این که فروش محصولات پیش از تولید آن انجام می گیرد، تقریباً بازاری وجود دارد که در آن خریداران و فروشنده‌گان باهم در رابطه و رقابت‌اند.

خدمتکار نیروی کارش را می فروشد. اما چون در نظام کالایی این نیروی کار به شکل مولد مورد استفاده قرار نمی گیرد، بیشتر اوقات به عنوان کارگر مولد انگاشته نمی شود. با این‌همه، در این زمینه استثناء هم وجود دارد و آن وضع خدمتکاری است که به کسی خدمت می کند که دارای پیشة «آزاد» از نوع مولد (مثلًا پزشک کارخانه) است و برای اجرای بهتر وظیفه‌اش ضرورتاً به خدمتکار نیاز دارد. در این حالت، خدمتکار یادشده را باید مولد دانست، چون او ولو بطور غیر مستقیم، در نگاهداری نیروی کار اجتماعی شرکت دارد.

### ۲۳- کارمندان

دولت و سایر کانون‌های عمومی تعداد زیادی از افراد را بکار می گمارند. این افراد هنگامی جزء زحمتکشان مولدند که (مثل کارگران کارخانه تباکو) در تولید کالا دخالت کنند، یا این که (چون آموزگاران، دبیران آموزش فنی) در تجدید تولید نیروی کار شرکت نمایند. اما در حالت‌های دیگر نمی‌توان آنها را در شمار زحمتکشان مولد دانست.

نگهبانان اداره، نظامیان، پلیس و غیره جزء گروه اخیرند. در مورد مستخدمین خدمات فرهنگی چون حافظین موزه‌ها، استادان آموزش عالی (در مقیاسی که آنها بطور مستقیم در تربیت تکنیسین برای صنعت دخالت ندارند) همین حکم جاری است. البته آنها می‌توانند نقش بر جسته‌ای در سطح فرهنگ ایفاء کنند و حتی از حیث اقتصادی فایده مهمی داشته باشند.

به طور کلی در خصوص افراد اخیر باید گفت که اگرچه آنها در ردیف زحمتکشان مولد قرار ندارند، ولی نمی‌توان مدعی بود که آنها اصولاً<sup>۱</sup> فایده‌اند و هیچ نقش مشتبی ایفاء نمی‌کنند.

## فصل پنجم

### مقایسه ارزش‌ها

۴۶- مقایسه ارزش‌ها : کار استاندارد

ارزش کیفیتی از کالا است که خصلت آن با خصلت کیفیت‌های مادی: حسی اشیاء تفاوت دارد. ارزش آفرینش اجتماع است.

«بنابر فاحش‌ترین تفاوت با خشونت جسم کالا، اتم ماده‌ای وجود ندارد که در ارزش آن راه یابد. بنابراین، می‌توان به دلخواه کالایی را به تنها یی برگزید و آن را وارسی و بررسی دوباره نمود. این کالا به عنوان موضوع ارزش، دریافت ناشدنی باقی می‌ماند. با اینهمه، اگر بیاد بیاوریم که ارزش‌های کالاها چیزی جز واقعیت محض اجتماعی ندارند و تنها به عنوان اینکه نمودهای همان واحد اجتماعی، کاربشری هستند، واجد آن می‌شوند، واضح می‌شود که این واقعیت اجتماعی تنها در عملیات تجارتی یا در روابط کالاها بایکدیگر نمایان می‌گردد.»

اگر ارزش در نهایت امر واقعیتی اجتماعی است، از آن این نتیجه بدست می‌آید که آن را بطور اساسی به جامعه‌ای، یعنی به دوره و منطقه معینی مربوط بدانیم که آن را بوجود می‌آورد.

مثلًا شیء ایکه در ۱۹۴۷ در فرانسه ارزش معینی داشت، در همان

دوره در انگلستان دارای ارزش دیگری بود و در ده سال بعد در کشورهای یاد شده ارزش‌های دیگری داشته است. این تفاوت ارزش‌ها بطور مستقیم قابل مقایسه نیستند، به دلیل این که ساعت کار ساده که واحد اندازه‌گیری در یک کشور و یک دوره معین را تشکیل می‌دهد با ساعت کار ساده دوره دیگر و کشور دیگر یکسان نیست.

بسیاری از اقتصادانان در جستجوی «مقیاس تغییرناپذیر ارزش‌ها» که امکان دهد، بدون ملاحظه زمان و مکان ضوابطی واسطه قابل مقایسه‌ای برای ارزش‌های کالاهای مختلف فراهم آید، ناکام مانده‌اند. چنین مقیاسی نه وجود دارد و نه می‌تواند وجود داشته باشد. با اینهمه، هنگامی که فهمیدیم ارزش چیزی جز بهای کالاها به کار ساده نیست، بی‌درنگ لااقل به تقریب، راه مقایسه بین ارزش‌ها و سنجش اگرچه بدون شک تا اندازه‌ای خشن تغییرات ارزش یک شیء را در زمان و مکان در می‌یابیم.

در حقیقت برای نیل به آن کافی است که کار ساده یک جامعه مفروض در یک دوره معین با کار ساده دوره یا جامعه دیگر مقایسه شود، و رابطه معادل، بین کمیتهای معین این کارهای ساده مختلف برقرار گردد. بی‌شك، این امر بدون وارد کردن برخی عناصر ارادی در محاسبه نمی‌تواند تحقق یابد. با اینهمه، نتایج حاصله در بسیاری موارد ممکن است بسیار سودمند باشد.

با این نتیجه، کار گر نمونه‌ای انتخاب می‌کنیم که به وسیله آن استعدادهای کار گران مبتدی دوره‌ها و کشورهای مختلف دریابان آید. کار گر نمونه فردی است که در زمان مفروض مقدار معینی کار مشخص انجام می‌دهد. مثل اره کردن و رویهم چیدن یک متر مکعب چوب وبالا بردن دیوار آجری تا ارتفاع معین وغیره. اگر کار گر مبتدی یک دوره و یک کشور مفروض برای انجام این وظایف دوبار بیشتر از

کار گر نمونه وقت صرف کند، می‌توان گفت که ساعت کار ساده دوره و کشور مورد نظر برابر با  $5/0$  ساعت کار نمونه یا کار استاندارد است. با این شیوه، کارهای دوره‌ها و کشورهای مختلف می‌توانند به مقیاس مشترکی باز گردند. با اینهمه، نباید کتمان کرد که این عمل ضرورتاً متضمن بخشی از رفتار ارادی است. زیرا کارهای ابتدایی که به عنوان پایه در محاسبه بکار می‌روند، در حقیقت کارهایی هستند که در يك جامعه مفروض بسیار معمولی بنظر می‌رسند و انتخاب این جامعه ضرورتاً رفتاری ارادی است.

پس ما نه بیاری کار استاندارد، بلکه با کارهای مورد عمل در جامعه‌هایی که از دیرباز با فنون تولید آشنا نیستند، می‌توانیم در فکر مقایسه برآیم. با اینهمه، علی‌رغم این پایش، اسلوبی که به گسترش آن می‌پردازیم، در خور آن است که میدان عمل وسیعی کسب کند. براین‌پایه، ممکن است درباره تغییری که در ارزش يك شیء از دوره‌ای تا دوره دیگر مثلاً در يك کشور حاصل می‌شود، تصور مبهمی بوجود آید. لذا کافی است که ارزش‌ها نه با کار ساده بلکه با کار استاندارد نموده شود، بشرط اینکه قبل رابطه معادل کار ساده هر دوره با کار استاندارد معلوم شود.

به فرض می‌خواهیم ارزش يك میز از مدل معینی را که مربوط به سال ۱۸۹۷ فرانسه است با ارزش همان میز در همان کشور در ۱۹۴۷ مقایسه کنیم. مقایسه مستقیم ممکن نیست، زیرا فرض می‌کنیم که نیروی عضلانی کارگران طی پنجاه سال کاهش یافته و کار گر امروز همان کار گر پنجاه سال پیش نیست.

اما مقایسه می‌تواند به وسیله کار استاندارد انجام گیرد. فرض می‌کنیم که يك ساعت کار ساده در ۱۸۹۷ با يك ساعت کار استاندارد برابر است، حال آنکه يك ساعت کار ساده در ۱۹۴۷ با  $4/5$  ساعت کار

استاندارد برابر می‌باشد. اگر ارزش میز در ۱۸۹۷ برابر با پنجاه ساعت کار ساده و در ۱۹۴۷ برابر با بیست ساعت کار ساده باشد، ارزش‌های بیان شده در کار استاندارد به ترتیب عبارتند از:

برای ۵۰ ساعت کار استاندارد

برای ۲۰ ساعت  $\frac{۴}{۵} = ۱۶$  ساعت کار استاندارد

پس ارزش میز سال بسال به نسبت ۵۰ به ۱۶، نه به نسبت ۵۰ به ۲۰ تغییر کرده است. این ارزش بیش از آن کاوش یافته که ابتداءً نمی‌توانست در نظر آید. و این بدان علت است که کیفیت کار ساده از یک دوره تادوره دیگر تقلیل یافته است.

این اسلوب می‌تواند برای مقایسه ارزش‌های یک کالا در کشور-های مختلف در زمان واحد مورد استفاده قرار گیرد. با اینهمه، باید کاملاً تصریح کرد که اهمیت آن به نسبتی که کشورها (با دوره‌ها) از حیث تمدن و فن به مراحله‌های دورتری ربط می‌بابند، بسیار محدود شود. اجرای برخی وظایف کاملاً ابتدایی در کشورهای صنعتی مدرن برای یک مبتدی وبالعکس بسیار دشوار است. در چنین حالتی نمی‌توان به تعیین وظایف نمونه‌ای پرداخت که می‌باشد گزینه شوند. و بنابراین، مقایسه کارها و ارزش‌ها ناممکن جلوه می‌کند.

۲۵- ارزش‌ها نسبت به عکس بهره‌وری کار استاندارد تغییر می‌کنند. هنگامی که می‌گوییم ارزش یک شیء در زمان و مکان تغییر می‌کند، به موازات آن می‌توانیم بگوییم که بهره‌وری کار نسبت به تولید این شیء بهمان نسبت، اما درجهٔ عکس تغییر می‌کند. اگر شیءی، در یک کشور مفروض امروز سه بار کمتر از کار استاندارد پنجاه سال پیش می‌ارزد، این بدان معناست که بهره‌وری کار استاندارد، نسبت به تولید شیء یاد شده، سه بار زیادتر شده است.

می‌بینیم که بهره‌وری کار، نسبت به یک شیء معین، چیز دیگری جز مقداری از آن شیء نیست که کار مورد بحث می‌تواند آن را در واحد زمان تولید کند.

قانونی که بر حسب آن ارزش و بهره‌وری کار همواره بهمان نسبت اما درجهٔ عکس تغییر می‌کند، باز می‌تواند، همان‌طور که بیان گذار فلسفهٔ علمی نشان داد، بدین اشاره که همان کار همواره همان ارزش را در واحد زمان تولید می‌کند، در بیان آید.

«تأثیر کار مفید در زمان مفروض به نیروی مولدش بستگی دارد. پس کار مفید به نسبت مستقیم افزایش یا کاهش نیروی مولدش سرچشمۀ کم و بیش فراوان محصولات می‌شود. در عوض، تغییر نیروی اخیر هر گز طور مستقیم متوجه کار منعکس در ارزش نمی‌گردد. چون نیروی مولد به کار مشخص و مفید تعلق دارد، در صورتی که از شکل مفیدش منزع شود، دیگر نمی‌تواند با کار در ارتباط باشد. تغییرات نیروی مولد آن هر چه باشد، همان کار، که طی همان زمان عمل می‌کند، همیشه در همان ارزش ثابت می‌ماند.»

هنگامی که کار بسیار بار آور می‌شود، تعداد بسیار زیادی از واحدهای محصول را در واحد زمان تولید می‌کند. پس ارزشی که کار در واحد زمان پدید می‌آورد، بین تعداد زیادی از اشیاء تقسیم می‌شود. هر یک از آنها ارزش کمتری دارند.

«نیروی مولد همه کارهای مفیدی که دوختن یک لباس به آن نیاز دارد، همیشه باقی می‌ماند، مقدار ارزش لباس‌ها با تعداد آنها افزایش می‌یابد. اگر یک لباس معرف  $x$  روز کار باشد، دولباس معرف  $2x$  روز کار خواهد بود و الى آخر. البته می‌پذیریم که طول مدت کار لازم برای تولید یک لباس به نسبت یک برد و افزایش یا کاهش می‌یابد. در حالت نخست یک لباس به اندازه دولباس گذشته ارزش دارد و در حالت دوم،

دولباس بیشتر از یک لباس که قبلاً فاقد آن ارزش بود، ارزش ندارند؛ هرچند در هر دو حالت لباس چون گذشته همان خدمات را ارائه می‌دهد و کار مفید ناشی از آن همیشه بهمان کیفیت است. اما مقدار کاری که برای تولید آن به مصرف رسیده بهمان مقدار باقی نمانده است.»

## ۲۶- انگیزه‌های تغییرات بهره‌وری کار

بهره‌وری کار استاندارد (یعنی کار یک فرد با نیرو و استعداد معین) می‌تواند به دلایل بسیار مختلف تغییر کند. مثلاً این بهره‌وری ممکن است، بر حسب اقلیم، تغییر وضعیت زیاده از حد آب و هوای موجب مصرف اضافی نیروها می‌شود یا تنها به انگیزه‌های روان‌شناسی چون پایین‌آمدن دقت در کار که باعث کاهش کیفیت محصولات می‌گردد، متفاوت باشد.

با اینهمه، بدینهی است که سه اصل تعیین کننده بهره‌وری کار عبارتند از کیفیت مواد اولیه که کار روی آن انجام می‌گیرد، کیفیت وسایل تولید که به وسیله طبیعت ارائه می‌گردد و بالاخره وضع فنون تولید.

درجای نخست، کیفیت اشیاء همانند که می‌تواند به وسیله یک کار گر در دوره‌ای از زمان معین فراهم آید، به کیفیت مواد اولیه‌ای بستگی دارد که در اختیار وی قرار گرفته است، مثلاً یک بافتده در یک ساعت با نخ محکم بیشتر از نخ پوک پارچه می‌باشد.

از این حیث بنظر می‌رسید که منابع مواد اولیه اساسی (مواد معدنی، سوختنی، وغیره) که یک جامعه در اختیار دارد، به طور وسیع نسبت به اغلب اشیاء در تعیین بهره‌وری کار در آن جامعه کمک می‌کند، زیرا تعداد بسیار زیادی از محصولات از این مواد اولیه پایه نتیجه

می‌شوند.

در جای دوم، بهره‌وری کار به کیفیت و سایل تولیدی که طبیعت ارائه می‌دارد، بستگی دارد. درین این و سایل ابتداء زمین را در برابر می‌بایم. بهره‌وری کار نسبت به تمام محصولات کشاورزی بشدت تحت تأثیر کیفیت زمینی است که گروه اجتماعی در اختیار دارد. هر نوع اصلاح این کیفیت (شکل خشکانیدن زمین با تلاقی) تولید کار استاندارد را در ساعت افزایش می‌دهد و بنابراین، بهاء یا ارزش محصولات زمین را می‌کاهد. هر تغییر در شرایط اقلیمی که باعث بار آوری بیشتر کار کشاورزی می‌شود، در همان ردیف قرار دارد، زیرا حرارت خورشید و رطوبت حاصله از بارانها باید بمتابه و سایل تولید طبیعی انگاشته شود.

سرانجام باید از تأثیر فنون تولید نام برد که در حقیقت از حیث درجه تأثیر هیچ جای کمتری ندارد و حتی جای سایر تأثیرات را می‌گیرد، زیرا هر پیشرفت فنی موجب کاهش قیمت‌ها و ارزش‌ها می‌شود. گاهی پیشرفت فنی هیچ تغییری در و سایل تولید بوجود نمی‌آورد، ولی تنها موجب دگرگونی اسلوب‌های کار می‌گردد. مثلاً تغییر در شیوه‌های هرس درختان مو امکان می‌دهد که بهترین بازده بدست آید. با اینهمه، بیشتر اوقات، پیشرفت فنی موجب دگرگونی و سایل تولید مصنوع دست انسان به منظور افزایش بازده کار وی می‌گردد. اقتصاددانان مکتب مارژینالیست مدافعان عقیده‌اند که پیشرفت-

های فنی همواره «انحراف تولید» اضافی یا «تطویل روند تولید» را درپی دارد. بدین ترتیب آنها می‌خواهند بگویند که وسائل تولید (ابزارها، ماشین‌ها، تأسیسات مختلف) با ارزش بیش از پیش زیاد در اختیار کارگران، که مواد اولیه را به تولید کامل بدل می‌سازند، قرار می‌گیرد. یا اینکه کار پیشین داخل در و سایل تولید بمقدار بیش از پیش.

زیاد در بهاء وارزش محصول وارد می‌شود.

شکی نیست که این امر اغلب اوقات نتیجهٔ پیشرفت فنی است. مثلاً ارزش یک جفت کفش ماشینی را با ارزش یک جفت کفش دستی با زمان پیشین مقایسه می‌کنیم. ابتداءً فرض می‌کنیم که در هر دو جفت کفش یک ساعت کار استاندارد وجود دارد که به زمان لازم برای تهیهٔ چرم ارتباط دارد. سپس می‌پذیریم که در کفش دستی بیست ساعت کار مستقیم کفash و یک ساعت کار پیشین وارد شده که نمایشگر کار داخل در ابزارهای کفash است و به نسبت فرسودگی این ابزارها به محصول منتقل می‌گردد. کاملاً مقرر نبود که در یک جفت کفش ماشینی کار پیشین به مقدار بسیار زیادی وارد نمی‌شود. مثلاً یک جفت کفش به دو ساعت کار فعلی و سه ساعت کار قبلی داخل در ماشین‌هایی که برای تولید بکار می‌روند، می‌ارزد. رویهم رفته، هنگامی که محصول بادست ساخته می‌شود به ۲۲ ساعت کار می‌ارزید و اکنون بیشتر از ۶ ساعت نمی‌ارزد. البته تناسب کاری که مستقیماً برای تبدیل مادهٔ اولیه به کار «منحرف شده» اختصاص یافته قبلاً ۲۱/۱ بود، حال آنکه اکنون بیشتر از ۳/۳ نیست: پیشرفت فنی، در عین حال، ارزش محصول را کاهش داده و روند تولید را طولانی کرده است.

با وجود این، باید یادآور شد پدیده‌ای که تازه آن را بررسی کردیم، چیزی جز یک عمل سادهٔ تجربی نیست و هر گز ارزش آن قانونی را ندارد که بتوان تعریف پیشرفت فنی را از آن نتیجه گرفت. در حقیقت، می‌توان در واقعیت با موارد زیادی برخورد نمود که در آن پدیدهٔ معکوسی جریان یابد، یعنی پیشرفت فنی موجب کوتاه شدن روند تولید گردد.

جانشین شدن موتور درون سوز یا برقی بجای ماشین بخار در یک کارگاه می‌تواند موجب کاهش بهای محصولات گردد و بنابراین،

پیشرفت فنی را تشکیل دهد. اما ممکن است که این کاهش بهاء فقط مدیون کاهش زمان کار پیشین مجسم در هر شیء باشد. هر کار گر که در کارگاه کار می‌کند، همان زمان را برای تولید یک واحد از شیء مصرف می‌کند، اما ماشینی که به تهیه انرژی می‌پردازد، کار کمتری مصرف می‌کند و با شتاب کمتری فرسوده می‌شود.

قرن‌های هیجده و نوزده غالباً شاهد گسترش کاربرد ماشین‌های بیش از پیش عظیم و پیچیده بوده است. قرن بیستم ممکن است شاهد استفاده از ماشین‌های بیش از پیش ساده و کم هزینه‌تری باشد. کاربرد انرژی اتمی می‌تواند نتایج قاطعی در این زمینه داشته باشد.

## ۲۷- تغییر ارزش‌ها و تغییر ثروت اجتماعی

اگر ارزش‌های اشیاء هم‌زمان با افزایش بهره‌وری کار کاهش یابد، از آن مستقیماً این نتیجه بدست می‌آید که حجم ارزش‌های ایجاد شده در یک جامعه می‌تواند تا زمانی که کمیت کالاهای تولید شده افزایش می‌یابد، به مقدار زیاد کاهش یابد. برای این کار کافی است که افزایش تولید همراه با کاهش مقدار کار مورد استفاده باشد.

«هر تغییر در نیروی مولد، که بارآوری کار و بنابراین حجم ارزش‌های ارائه شده آن را افزایش می‌دهد، ارزش این حجم را که بدینگونه فزونی یافته، کاهش می‌دهد، در صورتی که زمان کلی کار لازم برای تولید آن کاهش یابد و عکس آن نیز وجود دارد.»

بنابراین، حجم کالاهای مفید موجود در یک جامعه ثروت آن جامعه را نشان می‌دهد. «بدون شک، کمیت بسیار زیاد ارزش‌های استعمال، ثروت مادی بس عظیمی را تشکیل می‌دهد.» از آن این نتیجه بدست می‌آید که در شرایط مذکور در بالا، مجموع ارزش‌های ایجاد شده به وسیله جامعه از یک سو و ثروت اجتماعی

از سوی دیگر درجهت معکوس تغییر می‌کنند.

بی‌شک یک سرمایه‌دار همواره از این درشکفت می‌ماند که به‌او بگویند، در موارد معینی، جامعه بیشتر ارزش ایجاد می‌کند و کمتر ثروتمند است. سرمایه‌دار هیچگاه در فکر ثروت اجتماعی نیست، بلکه تنها به‌ثروت خصوصی اش می‌اندیشد.

بنابراین، این ثروت خصوصی بنام ارزش‌هایی مجسم می‌شود که در اختیار اوست. البته یک سرمایه‌دار چنانکه قبلاً گفته شد می‌تواند به‌یک شیء اهمیت بسیار زیادی بدهد که ارزش ندارد (مثل، یک یادگار خانوادگی) البته، او در این فکر نیست که این شیء عنصری از ثروتش را تشکیل میدهد، زیرا ثروت تنها از اشیائی تشکیل می‌شود که می‌توانند فروخته شوند، پس سرمایه‌دار نمی‌تواند بپی به‌تضادی ببرد که بین گردش ارزش‌ها و گردش ثروت اجتماعی نمودار می‌شود<sup>۱</sup>.

این امر اکنون به‌ما امکان می‌دهد که کمی بهتر به این نکته پی‌بریم که چرا اقتصاددانان تا این اندازه در نفی شناخت سرشت واقعی ارزش اصرار می‌ورزند. در حقیقت آنها محو نظام کالایی شده، آگاه یا نآگاه و همیات آن را منعکس می‌سازند. سرمایه‌دار ارزش را به مثابهٔ ثروت و موهبت کریمانه‌ای می‌انگارد که سرنوشت آن را به او عطاء کرده است. همچنین بسیاری از اقتصاددانان ارزش را به مثابهٔ موهبت طبیعی تلقی می‌کنند، نه به مثابهٔ جلوهٔ دشواری‌هایی که اجتماع در تولید با آن روبرو می‌شود.

۱— یادآور می‌شویم که از تضاد بین ثروت اجتماعی و ثروت خصوصی در نظام کالایی ناسازگاری اساسی بین فرد و اجتماع نتیجه می‌شود. فرد تنها برای افزایش ارزش‌هایی که در مالکیت دارد، به تلاش بر می‌خیزد، حال آنکه، از حیث اجتماعی، این افزایش چیزهای مفیدی است که خواسته می‌شود.

## فصل ششم

### جلوه‌های ارزش

۲۸- ارزش در خلال روابط مبادله دریابان می‌آید.

ارزش عینی، اجتماعی محصولات واقعیتی بی‌چون و چراست که در اقتصاد مبادله‌ای گسترده نظام کالایی به وسیله همه افراد احساس می‌شود.

ازین واقعیت نباید نتیجه گرفت که افراد شناختی روشن از رابطه‌ای داشته باشند که بین مقدار کار لازم برای ساختن یک محصول و اهمیت اجتماعی این محصول وجود دارد. آنچه که آنها بطور کلی می‌دانند این است که این یا آن محصول در مقابل پول، بر حسب رابطه معین کمی به مبادله درمی‌آید. آنها ارزش را فقط به شکل امکان مبادله یا رابطه مبادله مشاهده می‌کنند.

«ارزش کالایی الگ به طور کیفی به وسیله ویژگی کالایی ب که بی واسطه با الگ مبادله شدنی است، بیان می‌شود، ارزش بطور کمی همواره بر پایه مبادله محتمل مقدار معینی از ب در مقابل مقدار معینی از الگ خود را نشان میدهد. به عبارت دیگر، ارزش یک کالا بر این اساس که بمتابه ارزش مبادله مطرح می‌شود، دریابان می‌آید.

از تحلیل ما این نتیجه بدست می‌آید که این از طبیعت ارزش کالاهاست که شکل آن پدید می‌آید، نه این که بر عکس از شیوه در بیان آمدن آنها بر پایه رابطه مبادله، ارزش و مقدار آن نتیجه شود. با اینهمه، مرکانتیلیست‌ها<sup>۱</sup> و هوادران جدید آنها فریه‌ها<sup>۲</sup>، گانیل<sup>۳</sup>‌ها وغیره و همچنین قطب‌های مخالف آنها، نمایندگان تجارت آزاد چون باستیا<sup>۴</sup> و شرکاء به این اشتباه دچار شده‌اند. مرکانتیلیست‌ها به ویژه روی جنبه کیفی بیان ارزش و بنابراین، روی شکل معادل کالا در شکل پولی که در نظر مجسم می‌شود، تکیه می‌کنند. به عکس، مدافعان جدید تجارت آزاد که می‌خواهند بهر قیمت خود را از کالایشان بر هانند، تنها جنبه کمی را از شکل نسبی ارزش بیرون می‌کشند، بنابراین برای آنها ارزش و مقدار ارزش در خارج از بیان آنها بر پایه رابطه مبادله یعنی در خارج از جنبه روزانه قیمت وجود ندارد.

اگر سه لیور قهوه امروز یا فردا در مقابل یک لیورچای مبادله شود، گفته نمی‌شود که این چای به معادل‌ها بدل می‌شود، بنابراین، یک کالا تنها با ارزش خود می‌تواند به مبادله در آید، زیرا ارزش آن، کمیتی از سایر کالاهاست که به طور اتفاقی بر حسب آنها مبادله می‌گردد؛ اما وقتی که می‌گوییم سه لیور قهوه با همان ارزش چای مبادله می‌شود، این آن چیزی نیست که معمولاً ما می‌فهمیم، در این حالت، می‌پنداریم که پس از مبادله، هر فرد مانند پیش کالاهایی با همان ارزش در اختیار دارد. رابطه‌ای که بر حسب آن دو کالا به مبادله در می‌آید، ارزش آن را

۱ – Mercantiliste(s) هوادران آین اقتصادی (قرن‌های پانزده – هیجده) که طبق آن فلزات گران‌بها ثروت اساسی دولتها را تشکیل میدهد.

. Ferrier – ۲

. Ganilh – ۳

. Bastiat – ۴

تعیین نمی‌کند. به عکس این ارزش آنهاست که این رابطه را تعیین می‌کند».

البته، ارزش، باز هم بیشتر خود را پوشیده نگاه میدارد و آنوقتی است که ما اعلام می‌داریم فلان میز ۵۰۰ فرانک می‌ارزد. در قالب این بیان، برای بازیافتن مقدار کار اجتماعاً لازم برای تولید شیء باید به طبیعت واقعی پول برد که مستلزم تحلیلی طولانی است.

سرانجام، قیمت‌ها، یعنی روابط مبادلهٔ یک کالا در مقابل پول، معمولاً به طور تقریبی بیانگر رابطهٔ کمی دقیقی هستند که ارزش را تشکیل می‌دهد. در حقیقت، قیمت‌ها گاهی به انگیزه‌هایی که با مقدار کار اجتماعاً لازم برای تولید کالا ارتباط ندارند تغییر می‌کنند. مثلاً در دادوستد جزیی، قیمت‌ها غالباً بر حسب «چنانه زدن مشتری» تغییر می‌یابند. و در بازارهای بزرگ سازمان یافته که بورس‌های کالاها هستند و در آن مواد اولیهٔ اساسی بمقدار زیادی دادوستد می‌شود، قیمت‌ها تحت تأثیر سوداگری روز بروز در معرض تغییرات بسیار مهم قرار دارند. بنابراین، ارزش امروز واقعیتی نیست که بی‌واسطه نمایان گردد.

اما علیرغم برخی اقتصاددانان به این دلیل نمی‌توان به این نتیجه رسید که ارزش وجود ندارد و قیمت یگانه واقعیتی است که پرداختن به آن دارای اهمیت است. عکس، در این که مفهوم قیمت تنها بر اساس مفهوم ارزش قابل درک است، هیچ تردیدی وجود ندارد.

در حقیقت، اندیشهٔ قیمت در مغز انسان هیچ جنبهٔ فطری ندارد. این اندیشهٔ ثمرة تلاش پیگیر در راه یک کشف اجتماعی است که از زمان موجودیت مبادلات منجر به تبیین بهاء کار یا ارزش محصولات شده است.

در اینجا به تبعیت از بنیان‌گذار فلسفهٔ علمی مرحله‌های اساسی این کوشش را بدون پرداختن به شرح و بسط تاریخی طرح و بررسی

می‌کنیم و سعی خواهیم کرد که ارتباط منطقی جلوه‌های پیاپی ارزش را آشکار نماییم.

بديهي است که با اين شيوه به بهترین دريافت درباره آنچه که آن را در اقتصادي چون اقتصاد ما قيمت می‌نامند، راه خواهیم يافت.

## ۲۹- شكل ساده ارزش

اين يك اشتباه است که فكر کنیم که هر مبادله ضرورتاً مطابق با قانون ارزش تحقق می‌يابد . نژادشناسي<sup>۱</sup> پرده از شکل‌های مختلف مبادله ابتدائي (مبادله گنج، مبادله تشریفاتی و غيره....) برمی‌دارد که با قانون ارزش هیچ رابطه‌ای ندارند. بنیان گذار فلسفه علمی در اين باره اقتصاداني چون ریکاردو را بدينگونه مورد رسخند قرار می‌دهد:

«او شکل بورزوایی کار را چون شکل طبیعی و جاویدانی کار اجتماعی می‌انگارد. به عقیده او ماهیگیر و شکارچی ابتدائي بی‌درنگ، به نسبت زمان کار مجسم در اين ارزش‌های مبادله، ماهی‌ها و شکار را با دارند گان کالاهای مبادله می‌كنند . در اين مورد او مرتکب يك خطای تاریخي می‌شود، چون اين بدان می‌ماند که ماهیگیر و شکارچی ابتدائي برای ارزیابی ابزارهای کارشان به فهرست‌های سالیانه ایکه در ۱۸۱۷ در بورس لندن منتشر می‌شد، مراجعه نمایند.»

در اجتماعات نخستین مبادله در درون هر گروه اجتماعی وجود نداشت . اما مبادلات بين گروههای مختلف انجام می‌گرفت. بنابراین، نه برپایه مبادلات فرد با فرد و نيز خيلي كمتر براساس فعالیت‌های يك فرد مجزا، آنطور که مارژیناليست‌ها می‌پندارند، بلکه فقط برپایه مبادلات گروه با گروه است که ارزش بوجود می‌آيد.

پژوهش‌های دوران معاصر اين نظرية علمی را بتمامی تأييد

نموده است:

«از زمانی که یک شیء مفید بنا بر فراوانی خود از نیازهای تولید کننده آن درمی گذرد، برای وی ارزش استعمال بودن آن شیء خاتمه می‌یابد، و در اوضاع و احوال مفروض چون ارزش مبادله مورد استفاده قرار می‌گیرد. اشیاء از جهت خودشان خارج از انسان و بنابراین قابل انتقال هستند. برای این که انتقال متقابل باشد، صرفاً لازم می‌آید که افراد بنابر شناخت ضمنی، به عنوان مالکین خصوصی این اشیاء قابل انتقال و برایین پایه به عنوان اشخاص مستقل با یکدیگر روبرو شوند. با اینهمه، چنین رابطهٔ مستقل متقابل هنوز برای اعضای اجتماعات نخستین که شکل آن هرچه باشد، خانواده پدرسالاری، اجتماع هندی، دولت اینکا درپرو و غیره، وجود نداشت. مبادلهٔ کالاهای از آنجا آغاز می‌شود که این اجتماعات به نقاط برحور دشان با اجتماعات بیگانه و اعضای اجتماعات اخیر پایان می‌دهند.»

نخستین مبادلات با فعالیت‌های جنگی، مذهبی گروهها پیوند نزدیک داشته است. تنها بطور تدریجی است که این مبادلات به عملیات صرفاً اقتصادی یعنی عملیاتی که کاملاً به اراضی نیازهای اجتماعی اختصاص داشته باشد، بدل می‌شود.

در این زمان، مبادله بیش از پیش زیاد و منظم می‌شود و از این‌دو، ارزش پدیدار می‌گردد.

در این زمان تودهٔ معینی از اشیاء بمنظور بدست آوردن سایر اشیاء لازم برای زندگی گروه از راه مبادله بطور منظم تولید می‌شود. این اشیاء در دیدگان همه در قالب کیفیتی نمودار می‌شوند که قبل از هیچ شیء دیگری اختصاص نداشت و آن ارزش - مبادله است.

این ارزش بطور اساسی به زمان کار لازم برای تولید اشیاء مورد نظر مبتنی بوده است. در حقیقت، اشتغال گروه به دردادن نیروی کاریکه

در اختیار داشت، نبود. زمانی که لازم می‌آمد برای بدست آوردن شیء دیگر، شیء معینی را تسلیم نماید، می‌بایست بیش از پیش بطور مبهم بهای کار دو شیء را بسنجد و در صورتی تن به مبارله بدهد که بهاء یا ارزش شیء دریافت شده نسبت به بهاء یا ارزش شیء داده شده زیادتر باشد، بنابراین ارزش پیش از آنکه مبادلات فردی گسترش یابند، تکوین یافته است. هنگامی که در درون یک گروه، تولید کنندگان برای پرداختن به مبادلات بین خود تا اندازه‌ای استقلال بدست می‌آورند، ارزش که بطور اجتماعی پدید آمده خود را به آنها تحمیل می‌کند. ارزش به مثابهٔ پایهٔ حساب‌هایی که توقعات تولید کنندگان را در مبارله شخص می‌دارد، تحمیل می‌شود. البته، ارزش به عنوان قانون فرمانروای روابط مبادله بین اشیاء گرایش به تحمیل خود بر آنها دارد.

در حقیقت، اگر شیءی بیک ساعت ارزش داشت و در مقابل شیءی مبادله می‌شد که به دو ساعت کار می‌ارزید، تولید کنندگان اخیر کمتر آن را از راه مبادله به دست می‌آوردند و اغلب ترجیح می‌دادند که خود به تولید آن بپردازنند. برای اینان شیء مزبور یک ساعت کار کمتر می‌ارزید. تولید کنندگان شیء نخست می‌بایست برای انتقال محصول خود رنج فزاینده‌ای احساس کنند و از این رو مجبور بودند که توقعات خود را پایین بیاورند. هر گاه آنها قصد می‌نمودند که در مقابل شیء خود شیء دیگری کسب نمایند، ناچار بودند قبول کنند که تعداد زیادتری از واحدهای محصول خود را بدهند تا واحدهای شیء دیگر را بدست آورند، بدین سان رابطهٔ مبادله واقعی به رابطهٔ ارزش‌ها نزدیک می‌شود.

به مقیاسی که تعداد تولید کنندگان مستقل بیش از پیش افزایش می‌یابد، بهای کار قاعده‌ای می‌شود که پیوسته به تنظیم روابط مبادله بین کالاها گرایش دارد. چنانکه ملاحظه می‌شود، اجتماعات نخستین یکی

پس از دیگری از میان برخاستند، اگرچه تولید کنندگان به سر چشمه‌های ارزش توجهی نداشتند و نتوانستند در باره این پدیده که بر آنها فرمان می‌راند، توضیح بدهند. اما کمترین حقیقتی که از آن بر جای ماند اینست که ارزش همیشه مقدار کار اجتماعی متبلور در شیوه خواهد بود.

این تحول در عبارت‌های زیر به اختصار منعکس گردیده است.

«بمحض این که اشیاء یکبار در زندگی کمون با بیگانه به کالا تغییر شکل می‌یابند، متقابلاً در زندگی کمون نیز کالا می‌شوند. نسبتی که آنها به اعتبار آن به مبادله درمی‌آیند، در آغاز صرفاً جنبه اتفاقی دارد. این اشیاء بنا بر عمل ارادی مالکین خود که تصمیم می‌گیرند آنها را یکدیگر منتقل نمایند، قابل مبادله می‌شوند. کم کم نیاز به اشیاء مفید که از راه مبادله بدست می‌آیند، بیشتر احساس می‌شود و تحکیم می‌یابد. تکرار مداوم مبادله آن را بکار منظم اجتماعی بدل می‌سازد، و در جریان زمان، دست کم بخشی از اشیاء مفید بعدم بمنظور مبادله تولید می‌شوند، از این لحظه، بطور آشکار جدایی بین فایده اشیاء برای رفع نیازهای فوری و فایده‌شان برای انجام مبادله بین آنها، یعنی جدایی بین ارزش استعمال و ارزش مبادله‌شان عملی می‌شود. از سوی دیگر نسبتی که آنها به اعتبار آن مبادله می‌شوند، رفته رفته بر پایه تولیدشان منظم می‌گردد. عادت آنها را به عنوان کمیت‌های ارزش ثبتیت می‌نماید.»

در این لحظه، متأسفانه امکان این که جنبه صرفاً تاریخی گسترش ارزش بطور دامنه‌دارتری بسط داده شود وجود ندارد، اما لازم است که ویژگی این آفرینش اجتماعی، اساسی برای گسترش آنی اقتصاد مبادله‌ای تصریح گردد.

تمام آنچه که افراد تا این مرحله فراگرفتند، امکان برقرار کردن رابطه دقیق برابرانه بین اشیاء مورد نظر به صورت دو بدو است. مثلاً آنها می‌گفتند که سه کوزه گلی معادل با چهار سبد ترکه‌ای است. این

نخستین شکل ارزش است که می‌توان آن را شکل ساده ارزش نامید، در این زمان، این شکل ارزش خصلت تازه اساسی آن را تشکیل می‌دهد. هنگامی که فرد با تکیه بر تجربه اجتماعی اعلام میدارد که سه کوزه گلی معادل با چهار سبد ترکه‌ای است، ایفای نقش گوناگونی را به دو شیء و امی گذارد. از یک سو، او کوزه‌ها را با قراردادن آنها در برابر شیء دیگر به مثابه شیءی تلقی می‌کند که باید ارزش آن را بطور نسبی بیان کرد و از سوی دیگر، سبد‌ها را چون ابزاری می‌انگارد که بیاری آن می‌توان این عمل را خوب هدایت کرد.

«رمز هر شکل ارزش در این شکل ساده نهفته است. از این رو، در تحلیل آن دشواری وجود دارد. دو کالای مختلف الف و ب، و در مثالی که ما اختیار کرده‌ایم، پارچه و لباس، اینجا آشکارا دونقش‌متایز ایفاء می‌کنند. پارچه ارزش خود را در لباس بیان می‌دارد و لباس برای این بیان به عنوان موضوع بکار می‌رود. کالای نخست نقش فعال و کالای دوم نقش غیرفعال ایفا می‌کند. ارزش کالای نخست به مثابه ارزش نسبی بیان می‌شود و کالای دوم چون معادل عمل می‌کند.»

بنابراین رابطه سه کوزه = چهار سبد نه برگشت‌پذیر است و نه می‌تواند باشد، زیرا کسی که می‌خواهد کوزه‌ها را در مقابل سبد‌ها مبادله کند، هر دو کالا را با دید کاملاً مختلف می‌بیند. سبد‌ها برای وی اشیاء مفیدند چون در این تلاش است که آنها برای خود فراهم آورده، به عکس، آنچه که او در کوزه‌ها مورد نظر قرار می‌دهد، فایده آنها نیست، بلکه بهای آنهاست، چونکه او آنها را تولید کرده است. بنابراین، استقرار رابطه هم ارزی بین دو شیء برای ما به مثابه سنتز یک لحظه دیالکتیکی نمودار می‌گردد که فایده و بهای آن تزوآنتی تز را تشکیل می‌دهند. و آن مقدار معینی از یک شیء مفید، سبد است که برای بیان ارزش شیء دیگر، که مقابل سودمندی است، بکار می‌رود.

«پس رابطه‌ای که لباس را معادل پارچه می‌کند، شکل لباس را به‌شکل ارزش پارچه تغییرمی‌دهد یا ارزش پارچه را در ارزش استعمال لباس بیان می‌کند. پارچه به‌مثابة ارزش استعمال شیعی است که بطور محسوس با لباس فرق دارد و به عنوان ارزش چیز مساوی با لباس است و جنبه آن را دارد، چنان‌که این امر بوضوح برای هم‌ارزی لباس با پارچه با ثبات رسیده است.»

«بنابر ابطة ارزش، شکل طبیعی کالای ب شکل ارزش کالای الف می‌شود، یا جسم ب برای الف آینه ارزش آن می‌گردد.»  
 «ارزش استعمال به‌شکل جلوه مخالف خود، ارزش بدل می‌شود.»  
 در عین حال، علل ارزیابی، عبارت از بیان نمودن کار عمومی و اجتماعی محتوی کوزه‌گری‌ها بیاری کار مجسم و خصوصی (کار سازنده سبدها) است. اینها دو جنبه دیگر ترکیب (ستنز) اند که به‌وسیله شکل ساده ارزش تحقق می‌یابد.

«دومین ویژگی شکل معادل آن است که کار مجسم شکل جلوه مخالف خود، کار مجرد بشری می‌شود.»  
 «سومین ویژگی، شکل معادل آن است که کار مجسم .... اگرچه کار خصوصی است ... بدین‌سان، کار به شکل بی‌واسطه اجتماعی می‌شود.»

بنیان گذار فلسفه علمی برای روشن گردانیدن ویژگی کشف ارزش، آن را با کشف وزن مقایسه می‌کند:  
 «مقیاس مورد استفاده در کالاهای به عنوان مواد یعنی به عنوان ارزش‌های استعمال، اکنون به ما از حیث نمونه برای طبقه‌بندی کردن آنچه که جلوی دیدگان خواننده قرار می‌گیرد، خدمت می‌کند. یک کله قند، چون جسم است، سنگین است و بنابراین وزن دارد. البته دیدن یا احساس کردن این وزن تنها در ظاهر ناممکن است. اکنون ما

قطعه‌های مختلف آهن را با وزن معین در نظر می‌گیریم. شکل مادی آهن که در خود آن مورد نظر است، چون شکل مادی کله قند بهمان اندازه شکلی از جلوه سنگینی است. با اینهمه، برای بیان این که کله قند وزین است، آن را در رابطه وزنی با آهن قرار می‌دهیم. در این رابطه آهن چون جسمی نگریسته می‌شود که چیزی جز سنگینی را نشان نمی‌دهد. بنابراین، کمیت‌های آهن که برای سنجش وزن قند بکار می‌رود، در مقابل ماده قند شکل ساده‌ای را مجسم می‌سازد، شکلی که به اعتبار آن سنگینی خود را می‌نمایاند. آهن این نقش را تنها در صورتی می‌تواند ایفاء کند که قند یا هر جسم دیگر که باید وزن آن پیدا شود، از این‌حیث در رابطه با آن قرار گیرد. اگر دوشی<sup>۱</sup> وزین نباشد، هیچ رابطه‌ای از این‌نوع بین آنها ممکن نخواهد بود و هر گزیکی از آن دو نمی‌تواند برای بیان سنگینی دیگری بکار رود، هردوی آنها را در ترازو می‌نہیم و در حقیقت می‌بینیم که آنها به عنوان سنگینی یکی هستند و بنابراین در نسبت معینی از همان وزن‌اند. همانطور که جسم آهن به عنوان مقیاس وزن، در مقابل کله قند چیزی جز سنگینی را نشان نمی‌دهد، بهمان ترتیب در بیان ما درباره ارزش، جسم لباس در مقابل پارچه چیزی جز ارزش را نمی‌نمایاند<sup>۱</sup>.

در عین حال، مؤلف «سرمایه» روی این واقعیت پافشاری می‌کند که ارزش از نخستین لحظه نمود، خود را به شکل غیرمستقیم، با واسطه به ما می‌نمایاند. هیچ‌چیز بهتر از تحلیل نتایج تغییر شرایط تولید اشیاء مبادله شده آن را نشان نمی‌دهد.

اگر زمان کار لازم برای ساختن یک کوزه‌گلی تغییر کند، این تغییر فوراً در تغییر بیان ارزش یعنی در تعداد سبد‌هایی که به عنوان معادل

۱- این مؤلف بیان، ۲۰ متر پارچه = ۱ لباس را اینجا به عنوان نمونه شکل ساده ارزش در نظر می‌گیرد.

تعداد معینی از کوزه‌ها تلقی می‌شود، منعکس می‌گردد. اما، اگر زمان کار لازم برای ساختن سبدها تغییر کند، ارزش کوزه‌ها بطريق مختلف در بیان می‌آید، هر چند خود آن تغییر نیافته باشد. بالاخره، اگر شرایط تولید دو شیء باهم تغییر یابند، تغییر ارزش کوزه‌ها می‌تواند بر حسب اهمیت و جهت تغییرات در شرایط تولید، در مقداری که آن را بیان می‌دارد، منعکس شود یا نشود.

«چنانکه ملاحظه می‌شود، تغییرات واقعی در مقدار ارزش هر گز به روشنی و به تمامی در بیان نسبی شان منعکس نمی‌شوند. ارزش نسبی یک کالا می‌تواند تغییر یابد، هر چند ارزش آن پایدار بماند. این ارزش می‌تواند پایدار بماند، هر چند ارزش آن تغییر یابد و بالاخره، تغییرات حاصله در مقدار ارزش و در بیان نسبی آن می‌تواند بی‌آنکه دقیقاً مطابقت داشته باشند، مقارن باشند.»

وانگهی، از این یادآوری نباید نتیجه گرفت که ارزش پدیده‌ای نامعین و کم و بیش غیر واقعی است. مثلاً «کاملاً بدیهی است که برق اداری سیستم متري<sup>۱</sup> تبیین وزنها و ابعاد را زیورو و کرده است. اما به مغز هیچ کس خطور نمی‌کند که بگوید این امر دلیلی علیه وجود سنگینی و طول است.»

بعکس، می‌توان گفت که تحلیل شکل ساده ارزش دلیل رد قاطع رفتار اقتصادانانی است که بهیچوجه نمی‌خواهد چیزی جز قیمت را که بر پایه شرایط اتفاقی مبادله معین می‌شود، بشناسند.

«از تحلیل ما این نتیجه بدست می‌آید که این ازطیعت ارزش کالا هاست که شکل آن نتیجه می‌شود، نه اینکه به عکس از کیفیت به بیان در آمدن آنها بر پایه رابطه مبادله، ارزش و مقدار آن ناشی شود.»

---

۱- سیستم اعتباری برای وزن و متر که متر را

پایه قرار می‌دهد.

### ۰-۳- شکل گسترش یافته ارزش

پاپای تحول اجتماعی، مبادله کوزه‌های گلی با سبدهای ترکه‌ای لزوماً بسیار زیاد و بزودی عادی می‌شود. در عین حال کوزه گر که نیازهایش بیش از پیش گوناگون می‌شود، همواره بر اساس محصول خاص خود به یک رشته از مبادلات دیگر دست می‌زند. مثلاً او کوزه‌هایش را با پارچه، چرم، گندم، نمک وغیره و همچنین با سبدها مبادله می‌کند. پس ارزش کوزه‌های گلی همزمان در یک رشته از نمودهای نسبی جلوه گر می‌شود مانند  $4\text{ کوزه} = 4\text{ سبد}$  یا  $5\text{ متر پارچه} = 1\text{ کیلو چرم}$  یا  $1\text{ پیمانه گندم} = 1\text{ کیلو نمک}$  وغیره.

این امر اکنون شکلی از ارزش را بیان می‌کند که خیلی گسترش یافته‌تر از گذشته است. ظاهراً، این شکل خیلی بغرنج است، ولی با اینهمه، ارزش در آن بطريق بسیار روشنی نمایان می‌گردد، در حقیقت، اگر یک چنین رشته‌ای از روابط برقرار و حفظ می‌شود، بیش از پیش گویای این واقعیت است که این امر نمی‌تواند معلول اتفاق باشد، بلکه محصول واقعیتی بی‌چون و چراست، بدین قرار که مقدار کار داخل در  $4\text{ کوزه گلی}$  همان مقدار کار داخل در  $4\text{ سبد}$  یا  $5\text{ متر پارچه}$  وغیره است.

«در شکل اول، ممکن است بنظر آید که این اتفاقی است که

دو کالای مذکور در نسبت معین به مبادله در می‌آیند.

در شکل دوم، آنچه که این ظاهر را می‌پوشاند، بی‌درنگ آشکار می‌گردد. ارزش پارچه در صورتی بهمان وضع می‌تواند بماند که آن را در لباس‌ها، قهوه، آهن و یا به وسیله کالاهای بسیاری که به مبادله کنند گان بسیار مختلف تعلق دارند، در بیان نیاوریم. واضح است که این مبادله نیست که مقدار ارزش یک کالا را تنظیم می‌کند، بلکه بعکس، مقدار ارزش کالاست که روابط مبادله‌اش را تنظیم مینماید.»

### ۳۱- شکل عمومی ارزش

حال کوزه گر را ترک می گوییم و سازندگان سبدها، پارچه‌ها، چرم وغیره را در نظر می گیریم که همه آنها محصول شان را با کوزه‌های گلی مبادله می کنند.

از نظر آنها کوزه‌ها اشیاء مفیدی هستند که ارزش محصولاتشان در آنها بیان می شود.

بنابراین، این شیء مفید برای همه آنها وضع یکسانی دارد. پس این گروه از افراد ارزش‌های اشیاء مختلف را بیاری یک واحد، کوزه گلی می سنجند. این کالا برای آنها معادل عمومی است که در یک رشتہ از معاملات قابل استفاده است.

در این صورت می توان گفت، هنگامی که این افراد محصولاتشان را بین خود مبادله می کنند (مثلًا سبدها را با پارچه)، عادت دارند که ابتداء ارزش آنها را با کوزه‌ها بسنجند و برپایه این واسطه آنها را با یکدیگر مقایسه نمایند، مثلًا می گویند:

$$4 \text{ سبد} = 5 \text{ کوزه}$$

$$5 \text{ متر پارچه} = 5 \text{ کوزه}$$

$$\text{پس: } 4 \text{ سبد} = 5 \text{ متر پارچه}$$

این روش پیشرفته قاطعی را تشکیل می دهد. چون از این پس شناخت چند رابطه اساسی معادل امکان می دهد که بی درنگ همه روابط دیگر مکشوف گردد. بدین سان مبادله بسیار آسان می شود.<sup>۱</sup>

۱- به عنوان یک مثال ساده می گوییم که اگر یک کالا چون E,D,C,B,A داشته باشیم شناخت روابط معادل E,D,C,B نسبت به A امکان می دهد که رابطه دیگر کشف گردد، رابطه E,D,C نسبت به B؛ رابطه D,E نسبت به C؛ رابطه E,D نسبت به E.

چنانکه ملاحظه می شود کاربرد شکل عمومی ارزش به وسیله تعداد معینی بقیه در صفحه بعد

## ۳۲- شکل پولی ارزش

سرانجام لحظه‌ای می‌رسد که در آن مجموع اعضای یک گروه اجتماعی در تمام معاملات یک معادل عمومی را بکار می‌برند. این معادل به شکل پول درمی‌آید. یعنی به کالایی بدل می‌گردد که عموماً در مبادله با هر کالای دیگر پذیرفته می‌شود.

بدین سان مبادله به دو عمل متمایز خرید و فروش تقسیم می‌گردد. تولید کننده شیء آن را با پول مبادله می‌کند. بعد او با این پول اشیایی می‌خرد که به آن نیاز دارد. از این پس، ارزش در روابط مبادله‌ای بیان می‌شود که بین محصولات مختلف و پول برقرار می‌گردد. این روابط به قیمت‌ها موسوم‌اند.

«از جانب دیگر، یک کالانمی تواند خود را در این شکل (شکل III) بیابد، تنها برای این که خود آن به وسیله همه کالاهای دیگر به عنوان معادل مستثنی شده است. این از لحظه‌ای است که این خصلت اختصاصی به نوع ویژه‌ای از کالا ربط می‌باید و شکل ارزش نسبی دوام بیدا می‌کند و در یک شیء واحد ثابت می‌شود و صحت اجتماعی کسب می‌کند. کالای ویژه با شکل طبیعی که کم کم در جامعه شکل معادل با آن همسان می‌گردد. کالا پول می‌شود یا چون پول عمل می‌کند. کار کرد

---

از افراد ایجاد می‌کند که لااقل یک فرد در موضوع کاربرد شکل پیشین باقی بماند. در مثالی که ما گزینده ایم کوزه گرجینی وضعی دارد، برای آنکه هنوز معادل عمومی وجود ندارد، بلکه فقط یکرشته از معادلهای ویژه وجود دارد.

بنیان‌گذار اقتصاد سیاسی علمی در این باره مینویسد:

«برای تبیین ارزش نسبی معادل عمومی برای ما ضرورت دارد که شکل III را وارونه بیان کنیم. این معادل هیچ شکل نسبی مشترک با سایر کالاهای ندارد، بلکه ارزش آن بطور نسبی در رشتۀ تمام نشدنی تمام کالاهای دیگر بیان می‌شود. بنابراین، اگر چون شکل گسترش یافته ارزش نسبی یا شکل II برای ما به عنوان شکل ویژه آشکار می‌گردد که در آن معادل عمومی، ارزش ویژه‌اش را بیان میدارد.»

ویژه اجتماعی آن و بنابراین انحصار اجتماعی آن عبارت از اینفای نقش معادل عمومی در دنیای کالاهاست.

سوداگران ما در شک و تردیدشان چون فاوت می‌اندیشنند:

«در آغاز» عمل بود. بنابراین آنها پیش از آنکه فکر کرده باشند، عمل کرده‌اند و میل طبیعی‌شان جز تأیید قوانینی که از طبیعت کالاها ناشی می‌شود، کاری انجام نمی‌دهد. آنها نمی‌توانند اشیاء خود را به عنوان ارزش و بنابراین به عنوان کالاها مقایسه کنند. مگر اینکه آنها را با هر کالای دیگر که در مقابلشان به عنوان معادل عمومی قرار می‌گیرد، مقایسه نمایند. این چیزی است که تحلیل پیشین ثابت کرده است. اما این معادل عمومی فقط می‌تواند نتیجهٔ عمل اجتماعی باشد. پس یک کالای ویژه به وسیلهٔ عمل مشترک سایر کالاها منفرگ می‌شود و برای طرح ارزش‌های متقابل آنها بکار می‌رود. بدین‌سان شکل طبیعی این کالا به‌شكل معادل اجتماعاً ارزنده درمی‌آید. از این‌پس نقش معادل عمومی، کار کرد ویژه اجتماعی کالای مستثنی شده است. و این کالا بول می‌شود.» بدین‌سان ارزش به عالی‌ترین جلوه‌اش رسیده است. تحول بعدی مبالغه بطور اساسی مبتنی بر گسترش شکل‌های بول و شکل‌های بازار است.

## فصل هفتم

### قیمت‌ها و ارزش‌ها

#### در اقتصاد نظام کالایی

بررسی جلوه‌های ارزش ما را به مفهوم قیمت هدایت می‌کند. در اینجا مساله عبارت از بررسی شیوه‌ای نیست که در آن قیمت‌های کالاها در تمام سیستم‌های اقتصادی و در تمام انواع بازار تکوین می‌یابند. البته بررسی آنچه که مربوط به اقتصادیات پیش از نظام کالایی است ما را به خارج از چارچوب پژوهش‌مان سوق خواهد داد. و اما درباره بازارها و قیمت‌های اقتصاد نظام کالایی لازم است که در فرست مناسب دیگر مشروحأ در این زمینه گفتگو شود.

با وجود این، از هم‌اکنون تصریح می‌کنیم که اقتصاد نظام کالایی تابع قانون ارزش است، یعنی این که در این اقتصاد شاهد آنیم که قیمت‌ها لاینقطع گرایش به استقرار روابط‌زدیک باروابط موجود بین ارزش‌های کار کالاها دارند. پس ما باید اکنون از شیوه‌ای که در آن این گرایش نمایان می‌شود، یا از شیوه‌ای که در آن قیمت‌ها همواره گرایش به نزدیک شدن به ارزش‌های کالاها دارند، انگاره‌ای بدست دهیم. بعلاوه، این امر به‌ما امکان خواهد داد که بی‌درنگ به نقطه نظری که پیش از پیش

در مکتب مارژینالیست‌ها رواج دارد، جواب رد بدهیم . بر حسب این دیدگاه مفهوم ارزش در بررسی موازنۀ قیمت‌ها هیچ فایده‌ای ندارد ، موازنۀای که از سوی دیگر به هیچ‌وجه موجب نمی‌شود که روابط مورد تایید تئوری علمی ارزش استقرار یابد.

مارژینالیسم با در پیش گرفتن این موضوع مستقیماً از منافع سوداگران فرمانروا در نظام کالایی دفاع می‌کند . چون تنها شناخت قانون ارزش امکان می‌دهد که تصاده‌های نظام کالایی و مرحله‌های انحطاط آن آشکار گردد. پس انتقاد از این مسئله که مضمون دانش بورژوازی است ، به همه اقتصاددانانی که در اندیشه حقیقت علمی و پیشرفت اجتماعی هستند، تحمیل می‌شود.

### ۳۳- تئوری علمی شکل‌بندی قیمت‌ها

حتی یک بررسی بسیار سطحی اقتصاد نظام کالایی ما را به این نتیجه می‌رساند که بطور کلی، در لحظه معین، یک کالا در تمام پهنه بازار تقریباً به یک قیمت فروخته می‌شود. این قیمت در صورتی در طول زمان حفظ می‌شود که انگیزه‌های مشخص آنرا تغییر ندهند. پس لازم می‌آید که در اینجا روندی در کار باشد که نتیجه آن استقرار روابط دقیق معین بین قیمت‌های مختلف است که ما باید آن را براساس داده‌های معین بدست آوریم.

گفته‌ایم که بطور کلی، یک قیمت بر مبادلات یک کالافرمانرو است. اکنون باید تصریح نماییم که این قیمت ، قیمتی است که به اعتبار آن عرضه کالا با تقاضا برابر است.

این نتیجه طبق کیفیت‌هایی که وسیعاً از یک بازار تا بازار دیگر فرق می‌کنند، بدست آمده است . اما آنچه که دقیقاً جنبه مهم برتری تئوری علمی قیمت‌ها را تشکیل می‌دهد، این است که این تئوری اهمیتی

بسیار عام دارد و بهیچ‌وجه مانند تئوری‌های مخالف به فرضیه‌های انتزاعی درباره رفتار کارفرمایان و ساخت بازارها وابسته نیست.

در حقیقت برای اینکه قیمت واحد بربازار حکومت کند، لازم می‌آید که فروشنده‌گان امکان نداشته باشند قیمت‌های مختلف را به گروههای مختلف خریداران تحمیل نمایند و خریداران امکان داشته باشند از فروشنده‌ایکه بطور محسوس گرانتر از دیگران می‌فروشد، روی برگردانند و او را وادار نمایند که قیمت خود را پایین بیاورد. و برای این که این قیمت واحد بازار قیمتی منطبق با برابری عرضه و تقاضا باشد، کافی است که کارفرمایان هنگام فروختن تقاضا در بالابردن قیمت‌های شان دقیق باشند و هنگام ناکافی بودن این تقاضا قیمت‌ها را پایین بیاورند.

اینها واقعیت‌هایی هستند که می‌توان آنها را در بسیاری از موارد، حتی هنگامی که تعداد فروشنده‌گان ناچیز است و حتی هنگامی که فقط یک فروشنده وجود دارد، ثابت کرد. علی‌رغم آنچه که مارژینالیست‌ها فکر می‌کنند، در تمام موارد، وجود انحصارات باعث نمی‌شود که در عملکرد قواعد وحدت قیمت‌ها و برابری عرضه و تقاضا استثناء پذید آید. با اینهمه، این قواعد به تنها یی نشان نمی‌دهد که چرا هر قیمت در سطح معین تعیین می‌شود و یا چرا برخی روابط بین قیمت‌ها برقرار می‌گردد. در این مورد باز باید جنبه‌های دیگر روند شکل‌بندی قیمت‌ها را مورد بررسی قرارداد.

اکنون از این واقعیت اساسی آغاز می‌کنیم که در جامعه نظام کالایی در مقابل کارگران طبقه سرمایه‌دار قرار دارد که همواره در این تلاش است که بخش اعظم محصول کار را بخود اختصاص دهد. اگر مجموع جامعه را مورد بررسی قرار دهیم، تصدیق خواهیم کرد که سهمی از درآمد کلی جامعه در دو گروه بزرگ مجسم می‌شود: در آمدهای

کار و درآمدهای سرمایه، مزدها و سودها<sup>۱</sup>.

سهم‌های نسبی کار و سرمایه از یک سو به وسیله ارزش کالاهای لازم برای زندگی و از سوی دیگر به وسیله رابطه نیروهای کار و سرمایه‌داران وجود دارد، مشخص می‌گردد.

اگر ارزش کلی کالاهایی که نیروهای کار باید مصرف نمایند، خیلی بالا باشد، بشکلی که هزینه نگاهداری کار گران ضرورتاً قسمت بسیار زیادی از کار کلی اجتماعی را جذب نماید، واضح است که سهم سرمایه نمی‌تواند خیلی زیاد باشد. بطور کلی هر قدر ارزش کالاهای مورد نیاز گروه نخست کاهش یابد، افزایش سهم سرمایه آسان‌تر خواهد بود.

با اینهمه، در درون مرزهایی که به وسیله شرایط تبلیغ معین می‌شود، این رابطه نیروهای بین طبقات است که درباره تقسیم درآمدها تصمیم می‌گیرد. زیرا باعتبار این رابطه نیروهای است که سطح زندگی ایکه کار گران آموزش یافته و آموزش یافته می‌توانند مطالبه کنند، یعنی نرخ دستمزدهایی که معمولاً کسب می‌نمایند، معین می‌شود.

اگر سرمایه‌داران اندک شمار باشند و اگر در درون طبقه آنها پیوستگی بسیار نیرومندی موجود باشد و دستگاه دولت را خوب قبضه نمایند و در مقابل آنها نیروهای کار بکلی نامتشکل و پراکنده باشند، میزان دستمزدها فوق العاده ناچیز و نزدیک به حداقل لازم برای هستی ساده جسمانی نیروی کار خواهد بود. اما اگر نیروی کار متشکل باشد و سیاست همبسته مطالباتی را با تکیه بر نیروی توأم‌مند پر تکاپوی خود اعمال نماید، محتملاً خواهد توانت سطح زندگی اش را بالا ببرد. بدین سان حجم دستمزدها و سودها معین می‌شود. چون این حجم

۱- از سوی دیگر، سودها باز به بهره‌ها، رانت‌ها و منفعت‌های کارفرمایان تقسیم می‌شوند.

اختلاف بین درآمدهای کلی و دستمزد هارا نشان می‌دهد. پس اگر مبلغ سرمایه‌ای که در تولید وارد شده، معلوم باشد، نرخ سود متوسط بنابر واحد سرمایه بجريان در آمد و همچنین نرخ متوسط دستمزد کارگران آموزش‌یافته و آموزش‌نیافته معلوم خواهد شد.

پس لازم است که سومین دسته از روابط مورد بررسی قرار گیرد. این روابط در انتقال مدام سرمایه‌ها برای جستجوی بیشترین نرخ سود و در انتقال کارگران برای جستجوی بالاترین نرخ مزدنمایان می‌گردد.

سرمایه‌دار یکه تعداد معینی از واحدهای سرمایه (مثلًا مقدار معینی از میلیون) را در تولید سرمایه‌گذاری کرده، آشکارا بیشترین سود ممکن را بر حسب واحد بدست می‌آورد. پس اگر در شاخه معینی از تولید سودهای مربوط به واحدها بیشتر از سایر شاخه‌ها باشد، سرمایه‌داران به آن شاخه‌ها روی می‌آورند و سرمایه‌های خود را در جای نافع تربکار می‌اندازند. از این‌رو، تولید در شاخه‌های مساعد فزونی می‌باشد و افزایش عرضه در آن شاخه‌ها قیمت‌ها را پایین می‌آورد، حال آنکه در شاخه‌های نامساعد آثار معکوس نمایان می‌شود: این امر نمی‌تواند موجب برابر شدن سودهای مربوط به واحدها در شاخه‌های مختلف نشود، یعنی نمی‌تواند نرخ‌های مختلف سود را به سطح نرخ‌های

۱- می‌دانیم که برخی موانع می‌توانند از این برابر شدن جلوگیری کنند و این نکته در جای خود مورد بحث قرار خواهد گرفت. در اینجا مخصوصاً باید تأثیر انحصارات را بر روابط قیمت‌ها داخلت داد. زیرا از دیدگاه فلسفه علمی، انحصارات با حصول نتایج اساسی امکان می‌بندد که در شاخه‌های معین تولید، نرخ سودهای ممتاز را با نرخ‌های متوسط حفظ نمایند. و باز این جاست که تأثیر مالکیت خصوصی زمین‌های قابل کشت که نوعی انحصار را تشکیل می‌دهند، نمایان می‌گردد. نتیجه آن این است که بهره‌برداری‌هایی که در غنی‌ترین زمین‌ها انجام بقیه در صفحه بعد

متوسط که قبل از آن یاد کردیم، بر نگرداشت. در عین حال، مزدگیران به این گرایش دارند که شاخه‌های تولیدی بی را که در آن نرخ‌های مزد ناچیز است، ترک گویند و به شاخه‌هایی روی آورند که در آن نرخ مزدها بالاتراست. البته برای آنها جابجاشدن دشوارتر است تا اینکه سرمایه‌دار ترکیب «کیف» خود را تغییر بدهد. تجربه نشان می‌دهد که این نوع جابجاشدن‌ها صورت می‌گیرد. در این صورت کارفرمایانی که مزدهای بسیار ناچیز می‌بردازند، ناچارند که مزدها را اندکی بالا برند تاهمه کار گران خود را ازدست ندهند، حال آنکه، بعکس، کارفرمایانی که مزدهای بسیار زیاد می‌بردازند، امکان پایین آوردن آن را ندارند. پس اینجا روندی مشابه با روند عرضه و تقاضا در بازارهای کالاها وجود دارد. این یادآوری اساسی است که این روند نمی‌تواند نتیجه‌ای جز بازگشت نرخ‌های مختلف مزد بسطح نرخ‌های متوسط که قبل از آن یاد کردیم، داشته باشد.

ما در قبال گرایش مزدها برای تطبیق با نرخ‌های متوسطشان، به آخرین عناصر اساسی راه می‌یابیم که امکان می‌دهد که روابطی را در بیان آوریم که بین قیمت‌ها ظاهر می‌شود.

در حقیقت، ما باید این مسئله را مطرح کنیم که قیمت‌های فروش یک کالا به دوبخش تجزیه می‌شود: ازیک سو، ارزش کالا که در آخرین تحلیل، چیزی جز ارزش نیروهای کار لازم برای تولید آن نیست (چونکه مواد اولیه و ابزار تولید خودشان محصول کارند)، و از سوی

---

می‌گیرد، نرخ‌های سود ممتاز را محقق می‌دارد و به آنها امکان می‌دهد که مال‌الاجاره‌های بیشتری به مالکین زمین بپردازند. البته بدیهی است که مانندی توائیم یکباره و از هم‌اکنون تمام این عوامل را مورد بررسی قرار دهیم. ما باید به خطوط اساسی روندی بپردازیم که قیمت را مشخص می‌دارد و در چارچوب جامعه سرمایه‌داری نوع کلاسیک جریان دارد و رقابت بین کارفرمایان تا درجه معینی بر آن فرم انداخت.

دیگر، سودهای کارفرمایان که محتملاً بهره‌های پرداختی به وام‌دهندگان و مال‌الاجاره‌های پرداختی به مالکین زمین‌های مورد استفاده از آنها برداشت می‌شود.

اگر نرخ‌های مزد همه جا با نرخ‌های متوسط برابر باشند، ارزش‌های پولی کالاهای بطور متوسط، در هر شاخه تولید مناسب با مقادیر کار اجتماعاً لازم برای ساختن آنها است. در حقیقت، در نخستین ارزیابی می‌توانیم بپذیریم که هر نرخ متوسط مزد بهای واقعی یا ارزش هر گروه کار مورد عمل را بیان می‌کند. چون کار تخصصی بیانگر کمیتی از کار ساده مناسب با ارزشش می‌باشد، پس کاملاً می‌توان گفت که حجم مزد‌های متوسط پرداختی برای ساختن یک شیء کمیت کار ساده متوسطی را بیان می‌کند که برای ساختن آن به مصرف رسیده.

از سوی دیگر، اگر نرخ‌های سود در هر شاخه بطور متوسط همانها باشند، سودهایی که به اعتبار تولید هر کالا بدست می‌آید با کمیت‌های سرمایه مورد استفاده در این تولید مناسب‌اند.

پس می‌بینیم که قیمت‌های فروش کالا ( $\text{هزینه‌ها} + \text{سودها}$ )، و همچنین روابطی که بین این قیمت‌ها وجود دارد، به وسیله کمیت‌های کار و سرمایه بکار رفته در تولید معین می‌شود. از آن این نتیجه بدست می‌آید که تقاضای کالاهای همواره تنها در مقیاسی روی قیمت‌ها اثر می‌گذارد که شرایط تولید به کمیت تولیدی هر کالا وابسته نباشد.

از این پس، رمز روابط بین قیمت‌ها در هاله قرار می‌گیرد. و با بررسی کمیت‌های کار محتوی کالاهای یا ارزش‌های آنهاست که ما به راه حل مسئله طرح شده رسیده‌ایم. با اینهمه، ما کمیت‌های سرمایه مورد استفاده را دخالت داده‌ایم. پس مشخص نمودن اهمیت دقیقی که ما باید این جا برای قانون ارزش قابل شویم، ضروری است.

هنگامی که مبلغ سرمایه مورد استفاده در شاخه‌های مختلف تولید مناسب با مقدار کاربکارفته است، سودها نیز با این مقدار کار مناسب‌اند، در این صورت، قیمت‌های فروش نیز با کار اجتماعاً لازم برای تولید کالاها مناسب خواهند بود. آنها دقیقاً با ارزش‌های این کالاها مطابقت دارند. به عکس اگر تناسب مبلغ سرمایه با مقدار کار تحقق نیابد، قیمت‌ها کم و بیش از ارزش‌ها فاصله می‌گیرند. در اصل می‌توان انحراف‌ها و فاصله‌های مورد بحث را اندازه‌گرفت. بطور مشخص باید گفت که در یک مجموعه‌اقتصادی، در لحظه معین، قیمت‌های مقدار معینی از کالاها در روابطی مساوی با روابط ارزش‌های این کالاها خواهند بود، در صورتی که روابط قیمت‌ها برای سایرین تقریباً متفاوت با روابط ارزش‌ها خواهند بود.

بنابراین، قیمت‌ها تقریباً جلوه‌ای از قانون ارزش‌اند. البته، آنها در عین حال جلوه‌ای از یک قانون دیگر، قانون برابر شدن نرخ‌های سوداند. قانون اخیر خصلت ویژه ابزار اجرای قانون ارزش بودن<sup>۱</sup> و مانع بودن برای خود این اجرا را نسبت به تعداد معینی از کالاها نشان می‌دهد، در اقتصاد سرمایه‌داری، اقتصاد بسیار بفرنج، روابط مبادله واقعی، ثمرة نیروهای متعددند که برخی از آنها فقط متوجه یک هدف، اجرای قانون ارزش‌اند، (گرایش به یگانگی قیمت‌ها، به برابری عرضه‌ها و تقاضاهای و گرایش به برابری نرخ‌های مزد)، در صورتی که حداقل یک گرایش، گرایش به برابر شدن نرخ‌های سود انحراف‌های معینی را نسبت به این هدف بوجود می‌آورد. به هیچ وجه از آن نباید در شکست بود. مخصوصاً نباید گفت که در این شرایط، سرمایه‌داری با قانون ارزش هیچ رابطه ندارد. این درست مثل این است که بگوییم صعود بالون با قانون جاذبه در تضاد است.

۱- زیرا، اگر نرخ‌های سود برابر نشده باشند، انحراف‌های بین قیمت‌ها و ارزش‌ها باز بسیار قابل ملاحظه خواهند بود.

بعلاوه، لمحه‌ای تفکر کافی است که به این واقعیت اذعان کنیم که با وجود موافقی که از اجرای کامل قانون ارزش جلوگیری می‌کند، این قانون ابزار اساسی تفسیر روابط بین قیمت‌هاست. هنگامی که در بازارهای آزاد قیمت گندم دوبار بیشتر از قیمت جو است و می‌خواهیم علت اصلی این پدیده را بشناسیم، در اولین تحلیل نباید متوجه سودهایی بشویم که تولید کنندگان بدست آورده‌اند، بلکه باید به کمیت‌های کار لازم برای تولید این دانه‌ها نظر افکنیم. اگر گندم دو بار گرانتر از جو است، اصولاً به این دلیل اساسی است که تولید آن مستلزم دوبار کار بیشتر است. اما اگر چنین نباشد، مثلاً اگر تولید گندم کار بیشتری را نسبت به جو لازم نداشته باشد، در این صورت باشکال درمی‌یابیم که باز کشاورزانی برای تولید دانه‌ای خیر پیدا شوند. در جریان تحلیل آتی باز با علت‌های دیگر روبرو می‌شویم که نشان می‌دهند که قیمت‌های کالاها بطور دائم یا موقت از سطح‌هایی که با ارزش‌شان منطبق‌اند، منحرف می‌شوند. تمام آنچه که در این لحظه مورد تأیید ماست این است که ارزش کالا در شرایط تولید مفروض نقطه ثابتی را تشکیل می‌دهد که در حول و حوش آن قیمت‌های واقعی این کالا در نوسان‌اند و چنانچه بخواهیم به قیمت‌ها پی‌بریم، ابتدا باید ارزش‌ها را بفهمیم. برای باقیمانده به نابرباران از زبان بنیان‌گذار اقتصاد سیاسی نو پاسخ می‌گوییم:

«دانش دقیقاً عبارت از این است که نشان بدھیم چگونه قانون ارزش‌خودنمایی می‌کند. پس اگر بخواهیم ابتداء بساکن همه پدیده‌ها را در ظاهر مخالف با قانون «تفسیر نماییم»، در این صورت لازم می‌آید که دانش پیش از دانش بروجود آید. درست این اشتباہی است که ریکاردو مرتكب می‌شود، هنگامی که او در نخستین فصل کتابش درباره ارزش، همه مقوله‌های محتمل را داده‌هایی می‌انگارد که بدؤاً باید

برای حصول اثبات همارزی‌شان با قانون ارزش به تفسیر درآیند.»

### ۳- نفی قانون ارزش از جانب مارژینالیست‌ها

مارژینالیسم که دکترین فرمانروا در کشورهای سرمایه‌داری است، برخلاف تئوری اقتصاد سیاسی نو از بررسی ارزش‌های کار کالاها رو برمی‌تابد، و می‌کوشد که روابط بین قیمت‌ها را بر اساس نیازهای افراد و رجحان‌های ذهنی‌شان توجیه نماید.

اولین ایرادی که به مارژینالیسم وارد می‌گردد، این است که این مکتب در عمل ارزش مبادله را با قیمت بازار درمی‌آمیزد. برخی اقتصاددانان شاخه اطربی‌شی این مکتب کوشش فراوان کرده‌اند که از یک ارزش مبادله ذهنی گفتگو کنند که گویا شی‌ایکه برای کسب اشیاء دیگر اختصاص می‌یابد، ارزش استعمال اشیاء اخیراً بازتاب می‌کند. اما این مفهوم شانس چندانی نداشته است و جای مهمی در مجموع دکترین مارژینالیسم ندارد. والراس، جونز، مارشال<sup>۱</sup> و سایر مریدان آنها از ارزش مبادله یا ارزش، چیزی جز قیمت کالا استنباط نمی‌کنند. این موضع گیری کاملاً با موضع گیری بنیان‌گذار اقتصاد سیاسی علمی تفاوت دارد، زیرا برای این متفکر قیمت چیزی جز تبیین ارزش نیست، تبیینی که غالباً بسیار ناقص است.

گرایش به درآمیختن قیمت و ارزش در عصر ما بقدرتی آشکار است که بسیاری پیشنهاد می‌کنند که بی‌هیچ قيدوشرطی، اصطلاح ارزش

۱- برای مثال رجوع شود به : schumpeter . théorie de l'évolution économique, p 285, traduction française, sirey, 1935.

۲- والراس فرانسوی (۱۸۳۹-۱۹۱۰) و جونز انگلیسی (۱۸۸۲-۱۸۳۵) دو تن از بنیان دکترین مارژینالیسم و مارشال یکی از نمایندگان بر جسته انگلوساکسنی این مکتب (۱۹۲۶-۱۸۴۳) است.

از فرهنگ دانش اقتصادی حذف شود. آنچه که علی‌رغم راه حل مطلوب این یا آن مؤلف در زمینه اصطلاح شناسی<sup>۱</sup> اهمیت دارد، دانستن این مطلب است که مارژینالیست‌ها مستقیماً از بررسی ارزش استعمال روبروی تابند، برای آنکه آنها غالباً به بررسی شکل‌بندی قیمت‌ها علاقه بیشتری دارند.

دوم این که، بی‌درنگ باید تصریح کرد که موضع مارژینالیست‌ها معاصر در آنچه که مربوط به تبیین ارزش یاقیمت‌ها است با موضع بنیان‌گذاران این مکتب اند کی فرق دارد. در آغاز این بررسی از مارژینالیست‌هایی انتقاد کردیم که چون والراس و جونز می‌خواهند فایده‌نهایی یک کالای ویژه را علت ارزش آن وانمود سازند. درستی انتقادات ما امروز به طور ضمنی به عنوان واقعیت مورد تأیید قرار گرفته است، چون دیگر آن موضع گیری بهیچوجه قابل دفاع نیست. بطور کلی امروز آنها به این اکتفاء می‌کنند که بگویند نظام قیمت‌ها در مجموع به فرمان نیازها یا فایده‌ها قرار دارد. مثلاً این شیوه به وسیله شومپتر، اقتصاددان اطربیشی بفرمول درآمده است. وقتی او می‌گوید:

«(رسوب) نظام اجتماعی ارزش‌ها نظام قیمت‌ها را بوجود می‌آورد.» به وضوح کلمه ارزش را به مفهوم ارزش استعمال بکار می‌برد.

وانگهی باید اعتراف کرد که این اندیشه قبلاً در آثار نخستین مارژینالیست‌ها وجود داشت و جای بیشتری را نسبت به بحث درباره علت ارزش یک کالای ویژه احراز می‌نمود. مثلاً آنچه که والراس را مجدوب کرده، امید به اثبات این موضوع بر حسب قواعد ریاضی است که بر پایه آن ترتیبات ذهنی افراد امکان می‌دهند که واقعیت تعادل کلی

قیمت‌ها و تمام اقتصاد به بیان درآید. شاگردان وی در این زمینه از او تبعیت کرده‌اند.

و باز شومپتر می‌گوید:

«بدون شک قیمت‌ها چیزی همانند با ارزیابی اجتماعی یک کالا را بیان نمی‌دارند. آنها حتی بی‌واسطه برخی ارزش نیستند، بلکه فقط نتایج حسادثی هستند که زیر فشار بسیاری از ارزیابی‌های فردی عمل می‌کنند.»

آنها برای اثبات وجود این تعادل رجحان‌های ذهنی افراد را پایه قرار می‌دهند که مقدم بر بازار انگاشته می‌شود. آنگاه می‌پذیرند که این سلیقه‌ها از یک سو تقاضای محصولات کامل و از سوی دیگر عرضه‌های چیزی را مشخص می‌دارند که به عنوان سه عامل تولید اساسی، زمین، کار، سرمایه یا بعبارت دیگر عرضه «خدمات» این عوامل تلقی می‌گردد.

در این صورت چیزی جز تقاضاهای عوامل تولید و محصولات بینابین و همچنین عرضه‌های محصولات کامل برای شناختن باقی نمی‌ماند. این تقاضاهای عرضه‌ها از کارفرمایان منبعث می‌شوند. بنابراین، در اینجا تقریباً باید شرایط عینی و فنی تولید را دلالت داد. با این همه، برای مارژینالیست‌ها، این شرایط عینی خیلی کمتر از رجحان‌های ذهنی اهمیت دارند که در دوقطب سیستم واقع‌اند و بزعم آنها به تمام آن فرمان می‌رانند.

آنها پس از آشنایی با عرضه‌ها و تقاضاهای برای تمام کالاهای «خدمات» مسأله قیمت‌هارا به طور کلی بشکل ریاضی مطرح می‌سازند. آنها می‌گویند که ماتعددی از کالاهای و «خدمات» برای مبادله در اختیار داریم که مساوی با  $n$  است. پس  $I - n$  قیمت وجود دارد که باید شخص شود، چون یکی از کالاهای باید به عنوان پول بکار رود. برای

اینکه بدانیم قیمت‌ها چه باید باشند، کافی است که این موضوع را مطرح سازیم که در هر بازار عرضه‌ها باید با تقاضای کلی مساوی باشند. از لحاظ ریاضی، این امر به وسیله  $I - II$  معادله بیان می‌شود که در آنها قیمت‌های مختلفی وارد می‌شوند که باید مشخص گردد، چونکه عرضه‌ها و تقاضاهای کارکرد این قیمت‌ها هستند، پس ما بهمان نسبت معادله‌های مجھول پیش رو داریم. به یقین مسئله طرح شده راه حلی دارد. برای عملی ساختن مشخص این راه حل مکانیسم رقابت خریداران و فروشنده‌گان را در نظر می‌گیرند که موسم به مکانیسم «رقابت کامل» است.

در این تئوری جنبه‌ای از آئینه‌ای بسیار قدیمی ملاحظه می‌شود که می‌کوشند دانش اقتصادی را با نفی بررسی هرچیزی جز عرضه‌ها و تقاضاهای «ساده کنند». بنیان گذار اقتصاد سیاسی نو باره‌ها علیه این آینه‌ها به انتقاد پرداخته است. با اینهمه، این آینه‌ها مروز در کشورهای باختر بشدت رواج دارد. می‌توان با مراجعه کردن به اثر اقتصاددان انگلیسی جی. ار. هیکس تحت عنوان ارزش و سرمایه<sup>۱</sup> مستقیم با ترفندهای جدید مارژینالیسم تماس پیدا کرد. این اثر آخرین موشکافی‌های این دکترین را بشیوه بسیار درخشانی مطرح می‌سازد.

این اثر تنها به عنوان نمونه ذکر شده است. انتقادهایی که اکنون درباره مارژینالیسم بعمل می‌آید، تئوری‌های بانیان این مکتب و نمایندگان جدید آن را در بر می‌گیرد.

### ۳۵- پایه‌های نادرست مارژینالیسم

یک لحظه خود را در موقعیت مارژینالیست‌ها قرار می‌دهیم و تنها از قیمت‌ها گفتگو می‌کنیم. واقعیتی که ما برای بحث کردن در اختیار داریم، واقعیت وجود روابط ثابت بین قیمت‌های دو کالا از هر نوع

است. (مثلاً یک لیتر شراب معمولاً دو بار گرانتر از یک کیلو نان فروخته می‌شود.) آیا تئوری مارژینالیستی این پدیده را بطور واقعی بیان می‌کند؟

با این عقیده نمی‌توان موافق بود که این تئوری واقعاً در مقابل شرایط واقعی محیط اقتصادی قرار می‌گیرد و تحلیلی مشخص از آن فراهم می‌آورد. با کمترین کنکاش آشکار می‌گردد که تئوری مارژینالیسم بشدت از واقعیت‌های اقتصادی می‌پرهیزد و جولانگاهش صرفاً جهان خیالی وفرضی است.

در آغاز تحلیل مارژینالیسم دست کم با دو امر مسلم برخورد می‌کنیم که با واقعیت در تضادند: یکی استقلال رجحان‌های فردی نسبت به قیمت‌های کالاها و دیگری رقابت کامل.

نخستین امر مسلم را در نظر می‌گیریم. این امر صراحتاً بوسیله مؤلفی چون جی. ار. هیکس مطرح شده. او در اقتصاد موردنبررسی اش تصریح می‌کند که کالاها:

«می‌توانند در نظامی از رجحان‌ها (یا یک نظام بی‌تفاوت) که خود مستقل از قیمت‌ها است، به نظام و ترتیب درآیند.»

در حقیقت، این امر بخاطر اینکه تعادل به یک ضربه و فوراً برقرار نمی‌شود، ضرورت دارد. آنها پس از یک رشته بررسی‌های تردیدآمیز که بزمان نیاز دارد و مستلزم آن است که در طی این زمان مبادلات با قیمت‌هایی انجام گیرد که همواره دستخوش تغییر است، به این نتیجه گیری می‌رسند. هیکس در این باره می‌نویسد:

«نظام اقتصادی اکنون باید نه تنها عنوان مجموعه‌ای از بازارهای وابسته بیکدیگر، بلکه باید به عنوان روندی در زمان ادراک گردد ... نظام و ترتیب‌های لازم برای تعادل به زمان نیاز دارد.»

بس اگر قیمت‌ها موجب تغییر رجحان‌ها می‌شوند، دیگر

نمی‌توانیم بگوییم که تعادل نهایی به وسیله رجحان‌های آغازین معین می‌گردد. حتی گفتگو از تعادل مشخص ناممکن می‌شود، زیرا که خود قیمت‌های وقت مشخص نشده‌اند و بنابراین، نمی‌توان معین کرد که در طی دوره بررسی‌های تردیدآمیز، رجحان‌ها در چه مقیاسی تغییر خواهند یافت.

هیکس در باره فرضیه‌ای که این گونه پذیرفته شده ناستواری فوق العاده‌ای احساس می‌کند. در حقیقت، طولانی‌ترین و مبتکرانه‌ترین بخش اثر وی به بررسی موضوعی اختصاص یافته که او آن را به عنوان استثنایی بر استقلال رجحان‌ها تلقی می‌کند: تغییرات قیمت‌ها پیش-بینی‌های افراد و بنابراین، رجحان‌های کنونی‌شان را تغییر می‌دهند. در این جا ما نمی‌توانیم وارد جزئیات این بررسی بشویم. برای ما همین قدر کافی است که بگوییم که اقتصاددان انگلیسی در پایان کتابش «ثبات ناکافی» نظام قیمت‌ها را نتیجه می‌گیرد و برای حفظ اعتقادش نسبت به وجود تعادل اقتصادی آن را معطوف به جستجوی «برقرار کنندگان ثبات ممکن» کرده است.

البته ما نسبت به بررسی خود اصل استقلال رجحان‌ها در قبال قیمت‌ها و طرح اصل معکوس - بدین قرار که رجحان‌های افراد به وسیله قیمت‌ها مشخص می‌شوند، به ویژه هنگامی که آنها را چون مصرف کنندگان در نظر می‌گیریم، هیچ شک و تردیدی نداریم. در حقیقت، این نکته کاملاً باید روشن باشد که رجحان‌های فردی فطری نیستند، بلکه آنها همواره بر حسب عادت‌هایی که از راه تجربه در افراد بوجود می‌آیند، پدیدار می‌شوند و تغییر شکل می‌یابند. در قلمرو ما، تجربه مبتنی بر خریدهای انجام یافته است که از مصرف کالاهای خریداری شده تبعیت می‌کند. اما این خریدهای به امکاناتی بستگی دارند که به افراد داده می‌شوند، یعنی در آمدهای افراد و قدرت

خرید این درآمدها ، یعنی قیمت‌های کالاهای و «خدمات» (که برای ما با اصطلاح مارژینالیستی مطابقت دارد.)

البته ، نیازهای اساسی‌یی وجود دارد که هر فرد آن را احساس می‌کند ، مانند نیاز به خوردن ، آشامیدن و غیره. اما این نیازها تا زمانی که نمی‌دانیم که افراد چه اشیائی را بکارمی‌برند ، معنای اقتصادی ندارند. آنچه که مورد نظر اقتصاددان است ، نیاز به خوردن نیست ، بلکه نیاز به گوشت یا برنج است. بدیهی است که این نیازها بتجربه‌هایی بستگی دارند که به وسیله افراد محقق می‌گردد.

اگر کار گر انگلیسی چای را بر شراب ترجیح می‌دهد ، از آن نباید نتیجه گرفت که یک تمايل ارشی وجود دارد که موجب تمايز او از کار گر فرانسوی می‌شود. در حقیقت ، بهای این کالاهای مصرفی در انگلستان و در آمدهای کارگران انگلیسی است که باعث می‌شود که هر کار گر به نوشیدن و یا نتوشیدن چای عادت پیدا کند. البته ، باید تصریح کرد که برخی رجحان‌ها پایدارند ، چون برپایه تجربه‌های قرون بوجود آمده‌اند. بدیهی است که همه رجحان‌ها ، بهویژه در اقتصادی که کالاهای عرضه شده بسیار متنوع‌اند ، چنین نیستند . غالباً خاطرنشان می‌سازند که چقدر سلیقه‌ها تحت تأثیر مد و یا اعلان به‌تندی تغییر می‌یابند . پس آنها نیز می‌توانند به واسطه تغییراتی که در قیمت‌ها حاصل می‌شود ، بسرعت دگر گون شوند. کارفرمایان این را خوب درک می‌کنند و بهمین علت احساس می‌کنند که چنانچه کالاهایشان را بزیان بفروشند خواهند توانست مشتریانی را که سلیقه‌هایشان در نتیجه بالارفتن قیمت محصولاتشان تغییر یافته ، از دست ندهند.

پس حتی در خارج از موضوع پیش‌بینی‌هایی که به وسیله افراد برپایه قیمت‌های مورد عمل انجام می‌گیرد ، بهیچ وجه حق نداریم که تصور کنیم که نیازها یا رجحان‌ها داده‌های ثابتی هستند که ما می‌توانیم

برای تبیین تعادل قیمت‌ها روی آنها نکیه کنیم . از این‌حیث، نظام مارژینالیستی ناتوانی خود را در تبیین واقعیت کاملاً آشکار می‌دارد<sup>۱</sup> . هنگام بررسی دو میان امر مسلم مارژینالیسم یعنی «رقابت کامل» همین نتیجه‌گیری بدست می‌آید . برای این تبیین، مارژینالیست‌ها به اوضاع و احوالی در بازار اشاره می‌کنند که در آن هیچ فردی نمی‌تواند تأثیر قابل ملاحظه‌ای روی بازار بگذارد.

برای پی‌بردن به انگیزه وجود این امر مسلم باید در نظر داشت که مارژینالیست‌ها روندی را مورد نظر قرار می‌دهند که عرضه‌ها و تقاضاها را با شیوه‌ای اساساً متفاوت با شیوه ما یکسان می‌سازد . از نظر ما ، کارفرمایان هنگامی قیمت‌هایشان را بالا می‌برند و بدین ساد نرخ سودشان را افزایش می‌دهند که تقاضا نسبت به عرضه ، یعنی نسبت به مقدار کالای تو لید شده بیشتر باشد . از این‌رو، سرمایه‌ها به شاخه مورد نظر جذب می‌شوند . کارفرمایان رشد می‌کنند و مؤسسه‌های جدیدی بوجود می‌آیند . عرضه کالا بشکلی افزایش می‌یابد که تعادلی بین عرضه و تقاضا از حیث بهاء متوسط میان قیمت آغازین و قیمتی که بالا رفته است، برقرار شود . به عکس، به عقیده مارژینالیسم تعادل باید در غیاب هر نوع تغییر در تعداد و حجم مؤسسات به وسیله تغییر ساده کمیت‌های تو لید شده در چارچوب مؤسسات مورد نظر آغازین تحقق یابد . مارژینالیسم تصور می‌کند که بدین‌سان روند تعادل خیلی سریع‌تر از روند تعادل مورد نظر ما پدیدار می‌گردد . البته ، همانطور که اکنون

۱- این امر بقدری حقیقت دارد که امروز در اردوی مارژینالیستی مؤلفینی را می‌بینیم که با در نظر گرفتن کنش‌های متفاصل نیازها و قیمت‌ها برای جستجوی «قوایین دینامیکی» تقاضا کوشش می‌کنند . به عنوان مثال مراجعت شود به C.-F. Roos: *Dynamic Economics*. Bloomington (U.S.A), 1934.

خواهیم دید چنین روندی کاملاً پنداری است. در حقیقت، مارژینالیستها ناچار شده‌اند که تحلیل خود را به موردن محدود سازند که به اعتبار آن کارفرمایان نمی‌توانند روی قیمت اثر بگذارند و تنها به تغییردادن تولید خود بر حسب قیمت معمول اکتفاء می‌کنند. بعلاوه آنها باید ثابت نمایند که بالارفتن قیمت (در خارج از هر نوع تغییر در تعداد و حجم مؤسسات) به افزایش کمیت‌های تولید شده منجر می‌شود، حال آنکه پایین آمدن قیمت نتیجه معکوس دارد. بدین منظور آنها به تئوری مشهور برابر شدن ارزش‌نهایی با قیمت بازار متولّ شده‌اند، آنها می‌گویند که کارفرما همیشه تولیدش را تancockه‌ای پیش می‌راند که هزینه‌های اضافی با قیمت برابرند، باین علت که هزینه‌های اضافی به مقیاسی فزونی می‌باشد که تعداد واحدهای تولید شده افزایش می‌باید، و بنابراین، هنگامی که نقطه مورد بحث حاصل گردید، تولید واحدهای جدید موجب هزینه‌های زیادتری با درآمدهای اضافی میگردد. البته اگرچنین باشد، هر نوع افزایش قیمت‌ها تولید واحدهای جدید را سودمند می‌سازد. حال آنکه هر نوع کاهش قیمت‌ها به نتیجه معکوس می‌انجامد.

این مفهوم ارزش نهایی، در چارچوب فرضیه رقابت کامل است که امکان می‌دهد که سازگاری عرضه و تقاضاً به بیان در آید.

به حال، امروز تعداد بیش از پیش زیادتری از اقتصاددانان حتی آنها که در موضوع اقتصاد سیاسی علمی قرار ندارند، اعتراف می‌کنند که این رقابت کامل جز در بخش‌های خیلی محدود که قلمرو آن‌همواره محدود می‌شود، هرگز وجود نداشته است.<sup>۱</sup>

1— J. Robinson: the Economic of imperfect competition, Landres. 1933. Chamberlain: the theory of monopolistic competition, cambridge (U.S.A), 1936.

در حقیقت، این تنها در بازارهای بورس است که معامله گران این رفتار صرفاً غیرفعال را که بر شمردیم می‌پذیرند و در هر سازمان اجتماعی که استفاده از واسطه و یا دلالان بورس را ناگزیر می‌سازد، تمیکن معامله گران به آن رفتار پرهیز ناپذیر است. در بازارهای سازمان نیافته که تعدادشان خیلی زیاد است، حتی هنگامی که تعداد زیادی فروشند وجود دارد (آنچه که مورد همیشگی نیست)، هر فروشند در مقیاس معینی از قدرتی برخوردار است که می‌تواند قیمتی را به مشتریانش تحمل نماید. این امر به علت‌های زیادی بستگی دارد که تازه آن را تحلیل کرده‌ایم. این علت‌ها عبارتند از: متفاوت بودن کمیت‌های محصولات، وجود مارکهای کارخانه و آگهی، محلی بودن مغازه‌های فروش در اشکال مختلف وغیره. امروز پیشنهاد می‌کنند که «رقابت ناکامل» یا «رقابت انحصار گرانه» به عنوان وضع طبیعی در اغلب بازارهای اقتصاد سرمایه‌داری به بررسی درآید.

از سوی دیگر، کنکاش‌های تازه‌ای که در کشورهای انگلستان و سوئیس عمل آمده کاملاً نشان داده است که در بیشتر موارد کارفرمایان بکلی از مفهوم ارزش نهایی بی‌خبرند.<sup>۱</sup> این موضوع بقدر کافی ثابت می‌کنند که روند واقعی تطابق عرضه و تقاضا به هیچ وجه روندی نیست که مارژینالیست‌ها برپایه رقابت کامل توصیف کرده‌اند. با اینهمه، مارژینالیست‌ها صریحاً اعتراف می‌کنند که تعادل عمومی قیمت‌ها تنها در صورت تکیه کردن بر شرایط رقابت کامل می‌تواند

۱— Voir à ce sujet l'enquête menée en Angleterre par l'université d'oxford (oxford economic papers, n°z. 1939) et l'ouvrage publié aux Etats –unis parle National Burcau of Economic research, sous le titre Cost behaviour and pric policy. 1943.

جلوه گر شود. به عنوان مثال جی. ار. هیکس می‌نویسد:

«من فکر می‌کنم که رهائی از فاجعه ممکن نیست مگر اینکه بتوانیم پذیریم، بازارهائی که غالباً دربرابر آنها شرکتهایی وجوددارند که به آنها خواهیم پرداخت با بازارهای کاملاً رقابت‌آمیز چندان فرقی ندارند.»<sup>۱</sup>

این غیر از تعادل مارژینالیستی که بر جهان‌های ذهنی افراد تکیه دارد و چیزی جزیک تصور نیست و بهبیج وجه با واقعیت اقتصادی پیوند ندارد چه معنی می‌دهد؟

۱- در این باره اضافه می‌کنیم که نارسا بودن تئوری «کلاسیک» تعادل حتی از جانب اقتصاددانانی شناخته شده که مکتب مارژینالیستی را بوجود آورده‌اند و بهمراه آفرینی داشت اقتصادی خود وفا دارند با اینهمه آنها می‌کوشند که تئوری جدید تعادل را اینبار با فراده‌قراردادن نظام کوونو (ریاضی‌دان، اقتصاددان و فیلسوف فرانسه ۱۸۷۷ - ۱۹۰۱) پی‌ریزی نمایند. آنها مواردی را در نظر می‌گیرند که در آن تعادل کوچکی از فروشنده‌گان وجود دارد و می‌کوشند ثابت نمایند که قیمت‌هائی که از جانب ایشان معین می‌شود چه باید باشد. آنها امیدوارند با تعمیم نتایجی که بدینسان بدست آمده، خواهند توانست ثابت نمایند که قیمت‌ها درجهان واقعی چگونه معین می‌شوند. رجوع کنید به:

(Neumann et Morgenstern: the theory of games and economic behaviour, princeton, 1944.)

در حقیقت آنها تاکنون ثابت کرده‌اند که این ادعا کاملاً پوچ بنظرمی‌آید، زیرا در موارد بسیار ساده‌ای که تا این لحظه با سیستم موثر ریاضی به بررسی درآمده فقط نشان داده‌اند که قیمت‌ها بایستی میان مرزهای معینی قرار گیرند. یک اقتصاددان مارژینالیست در این باره مینویسد: «طبیعت تحلیل و همچنین راه حل‌های مسائلی که واقعاً در کتاب مطرح شده به این فکر می‌انجامد که فزو نی پیچیدگی مسائل به تزايد راه حل ارادی و نامعین منتهی می‌شود.»

(c. Kaysen: «A revolution in economic theory», Review of economic studies, 1946-1947, n°36.)

علی‌رغم اهمیت مبالغه‌آمیزی که به رجحان‌های ذهنی در مارژینالیسم داده می‌شد، باید بیاری نکاتی که تازه بر شمردیم بر آن غلبه کرد، البته بعد هنگامی که بطور همه جانبه تأثیر قاطع عوامل اجتماعی چون روابط نیروی بین طبقات در روند اقتصادی بر ما آشکار شد، آن را بر اتاب بهتر تشخیص خواهیم داد و بیش از پیش بهتر درمی‌یابیم که رجحان‌های ذهنی نمی‌توانند به مثابه عامل اصلی برای تبیین علمی سیستم قیمت‌ها تلقی شوند. بنابراین رجحان‌ها چنین نقشی ندارند. اولاً بدان جهت که خود آنها چنان‌که دیده‌ایم، به قیمت‌ها بستگی دارند و ثانیاً تصدیق نمودن وجود رابطه لازم بین سیستم رجحان‌ها و سیستم قیمت‌ها ناممکن است. در حقیقت، کاملاً می‌توان دریافت (و تجربه در این مورد نمونه‌های زیادی ارائه می‌دارد) که تغییر در سلیقه‌های افراد هیچ تغییر قابل ملاحظه‌ای در قیمت‌های کالاهای موجود نمی‌آورد. بنابراین روشن است که نمی‌توان بطور علمی تأیید نمود که سیستم قیمت‌ها بنابر رجحان‌های فردی به بیان در می‌آید.

با این‌همه تردیدی نیست که در موارد معینی، تغییر سلیقه‌های نمی‌تواند موجب تغییر قیمت‌ها شود. این موارد کدامند؟ تجربه بمانشان میدهد که آنها مواردی هستند که در آن ارزش‌های کالاهای خود نیز تغییر می‌یابند و و باز تجربه بما می‌آموزد که هر تغییری در ارزش‌ها به تغییر قیمت‌ها می‌انجامد. و انگهی حقیقتاً برای این‌که بتوان به این نتیجه گیری رسید که ارزش‌ها جوابگوی قیمت‌ها هستند نه سلیقه‌ها چه باید کرد؟

البته ما قصد انکار این مطلب را نداریم که لاقل در موارد معینی افراد به این «سازگاری‌های نهایی» که مارژینالیسم از آن صحبت میدارد، دست‌می‌یازند، تارضیات‌های قابل حصول فزونی یابند. ما این سازگاری‌های نهایی را در جای شایسته آن هنگامی که به صورت خیلی تخصصی درباره تقاضای محصولات صحبت می‌داریم مطرح خواهیم ساخت.

الته، مبتنی کردن تمام سیستم قیمت‌ها روی «این ناسازگاری‌ها» اقدام ناممکن و بیهوده‌ای است که چیزی جز دوری فسوق‌العاده از واقعیت اجتماعی را بیان نمیدارد. بر حسب همین واقعیت اجتماعی است که برخی از اقتصاددانان در راه کشف و ارائه اساسی‌ترین جنبه‌های آن تلاش می‌ورزند.

### ۳۶- فلسفه علمی و مارژینالیسم

اقتصاددانانی که در رشته‌های مارژینالیستی پسروش یافته‌اند، امروز به این گرایش دارند که تنها به بحران‌ها و اشتغال کامل بپردازنند با اینهمه نباید از یاد برد که همیشه پاسخ به این مسئله ساده که پیش از این مطرح کردیم، پرهیز ناپذیر است و آن اینکه چرا در لحظه معین یک لیتر شراب معمولاً دوبار گرانتر از یک کیلو نان است؟ طرح این مسئله و راه حل آن به دیدگاه «استاتیک» که امروز از اعتبار افتاده، وابسته نیست، این تبیینی از یک جنبه اساسی واقعیت است. باید در پی راه حلی بود که متضمن انکار عدم تعادل‌های اقتصادی نباشد. دقیقاً راه حل فلسفه علمی دارای این خصلت است، زیرا این راه حل کاملاً فارغ از همانند سازی اشتباه‌آمیز بازارهای «خدمات» با بازارهای کالاهاست و در هیچ لحظه ضرورت اشتغال کامل را تعیین نمی‌کند.

بنابراین، تئوری علمی قیمت‌ها بنا بر اهمیتش با تئوری مارژینالیستی کاملاً فرق دارد. اکنون باید نشان داد که پایه‌های آن نیز بسیار متفاوت‌اند.

درجای نخست تبیین ما با تبیین مارژینالیستی تفاوت دارد، زیرا تلقی ما این نیست که رجحان‌های افراد ضرورتاً داده‌های مسئله بشمار می‌روند. در اختلاف با مارژینالیست‌ها، موضوعی که برای ما اهمیت

دارد، این است که برخی رجحان‌های افراد یا حتی همه رجحان‌های آنها در جریان روندی که به تعادل منتهی می‌شود، تغییرمی‌یابند و به بیان درست، اصطلاح «داده‌ها» برای یک تحلیل علمی که جنبه علی و دیالکتیکی دارد نه مکانیستی به هیچ‌وجه مناسب نیست. آنچه که برای ما اهمیت دارد، بیرون کشیدن علت‌هایی است که در آخرین تحلیل قیمت‌ها را مشخص می‌سازند.

ما این علت‌ها را در ویژگی‌های محیط مادی و اجتماعی جستجو می‌کنیم. آنها بطور اساسی عبارتند از: تعداد افراد، کیفیت‌های طبیعی‌شان، منابعی که طبیعت برای آنها فراهم می‌آورد، روابطی که به مناسب تولد بین آنها برقرار می‌شود، نیروی مربوط به طبقات مختلف اجتماعی، تعداد افرادی که این طبقات را تشکیل می‌دهند، منابع و حیثیت آنها و غیره.

واقعیتی که مستقیماً از این ویژگی‌های محیط مادی و اجتماعی ناشی می‌شود این است که این یا آن کمیت از کالاهای در جامعه معینی تولید می‌شوند و برای تولید آنها باید کمیت‌های کار معینی اختصاص یابد و بنابراین کالاهای مورد بحث ارزش‌های معینی خواهند داشت. از این‌رو بنیان‌گذار اقتصاد سیاسی علمی کاملاً حق دارد که می‌گوید، راه حل مسأله قیمت‌ها شناخت ارزش‌ها را ایجاد می‌کند و انگهی ما دیده‌ایم که آنها (مارژینالیست‌ها) نخواهند توانست بدون توجه به ارزش کالاهای روندی را مطرح نمایند که به تعادل قیمت‌ها بیان‌جامد. بهمین جهت ضرورت ندارد که یکبار دیگر روش نماییم که هر سیستم مارژینالیستی چقدر در واقعیت با تئوری ارزش پیوند دارد. اگر مارژینالیست‌ها در اندیشه‌ای غوطه‌ور نمی‌شدند که بر حسب آن ارزش باید بهر قیمت به فایده یا نیازها وابسته باشد، هر گز به این نیاز نبود که تعادل قیمت‌ها را بر پایهٔ رجحان‌های افراد در بیان آورند و

هزینه‌های تولید را برای تبیین این تعادل ندیده بگیرند. روشن است که هزینه‌ها در سیستم آنها کاملاً ناپدید نیستند، بلکه سعی آنها در این است که تا سرحد امکان تأثیر قاطع این هزینه‌ها را در قیمت کالاهای مستور نگهداشته باشند تا بتوانند نسبت به تئوری ذهنی ارزش وفادار بمانند.

## فصل هشتم

### کارکرد تاریخی قانون ارزش

تا اینجا دانستیم که چگونه ارزش خودنمایی می‌کند و چگونه روابط مبادله به تبع قانون ارزش همواره به روابط ارزش‌های کارکالاها نزدیک می‌شود.

اکنون باید نشان دهیم که این قانون به کار می‌آید. در پاسخ باید گفت که قانون ارزش ابزاری است که در مرحله تاریخی معینی از تحول اجتماعی، تقسیم نیروهای کار جامعه را بین شاخه‌های گوناگون تولید تأمین می‌کند.

در حقیقت، هر جامعه باید از نیروهای کارمورد استفاده بنحو احسن بهره‌گیری نماید. بدین‌منظور، نیروهای کار باید نه به تصادف بلکه بر حسب قواعد معینی تقسیم شوند. با اینهمه، این قواعد به هیچ وجه در شکل‌های گوناگون زندگی اجتماعی یکی نیستند. قانون ارزش تنها بیانگر یکی از ویژگی‌های تقسیم کار است که در عرصه تاریخ نمایان می‌گردد. این تقسیم کار در جامعه‌های صورت می‌گیرد که زندگی اقتصادی آن بر تولید «مستقل» و مبادله مبتنی باشد.

«هر کودکی می‌داند که چنانچه هر ملت نه در یک سال بلکه تنها

در چند هفته دست از کار بشوید، نابود خواهد شد. همچنین هر کودکی می‌داند که حجم محصولاتی که با کمیت‌های مختلف نیازها مطابقت دارد، مستلزم حجم‌های مختلف و از حیث کمی مشخص مجموع کار اجتماعی است. بدیهی است که شکل معین تولید اجتماعی به هیچ وجه ضرورت تقسیم کار اجتماعی را به نسبت‌های معین منتفی نمی‌سازد، بلکه فقط می‌تواند کیفیت بروز آن را تغییر دهد. قوانین طبیعی هرگز نمی‌توانند بطور کلی از بین بروند. و شکلی که در آن این تقسیم نسبی کار جلوه‌گر می‌شود، دریک حالت اجتماعی که در آن مجموع کار اجتماعی به عنوان مبادلهٔ خصوصی محصولات فردی کار دریان می‌آید، این شکل دقیقاً ارزش مبادلهٔ محصولات است.

بنابراین، قاعدهٔ تقسیم کار که بنابر قانون ارزش عمل می‌کند، از چه قرار است؟ و این قاعدهٔ امکان می‌دهد که چه نتایجی بدست آید؟ برای پاسخ گفتن به این سوالات باید هرچه بیشتر روی خصلت تاریخی ارزش پافشاری کرد. و بسیار بجاست که خصلت پیشو و تئوری علمی ارزش نموده شود و آن را رویاروی خصلت محافظه کارانه و واپس گرایانهٔ تئوری‌های مخالف قرار داد.

در حقیقت، در جامعه‌هایی که تولید کالایی وجود دارد، ارزش به سادگی به مثابهٔ چیزی چنان اساسی جلوه می‌کند که گویا همیشه وجود داشته و همواره وجود خواهد داشت. رواج این توهم مستقیماً به سود کسانی است که منافع انحصاری و تنگ‌بینانه دارند. در حقیقت، نظام کالایی که گسترش یافته‌ترین شکل اقتصاد مبادله‌ای برپایهٔ ارزش است، در صورت جاویدان بودن ارزش، شанс زیادی برای ابدی شدن خواهد داشت.

تئوری‌های روان‌شناسانهٔ ارزش وسیعاً در این تلاش بوده‌اند که از ارزش مقوله‌ای جاویدانی بسازند. این تئوری‌ها مدعی اند که ارزش

از نیازها ناشی می شود و عنصر دائمی طبیعت بشری است و بنابراین، تا زمانی که انسانها وجود دارند، ارزش هم وجود خواهد داشت. از این رو، نمی توان این تئوری ها را چیزی جز ابزار دفاع برای نظام کالایی تلقی کرد.

به عکس، تئوری اقتصاد سیاسی نو خصلت تاریخی ارزش را روشن می سازد و نشان می دهد که ارزش همیشه وجود نداشته و بنابراین به هیچ وجه برای همیشه وجود نخواهد داشت.

البته خصلت تاریخی ارزش هنگام بررسی نمودهای ارزش بر ما معلوم شد و بدیهی است که در جریان تحلیل کار کرد تاریخی قانون ارزش به وجه بهتری با آن آشنا خواهیم شد.

در حقیقت، ما در اینجا بطور خلاصه به ذکر قواعدی می پردازیم که پیش از پیدایش ارزش بر تقسیم کار فرمانروایی داشته اند. سپس، کار کردها و نتایج قانون ارزش را چه در اقتصاد پیش از این سرمایه داری و چه در خود سرمایه داری مورد بررسی قرار خواهیم داد. آنگاه نشان می دهیم که چگونه ارزش در شکلی از سازمان اجتماعی پس از تولید کالایی از میان خواهد رفت.

### ۳۷- تقسیم کار پیش از پیدایش ارزش.

هنگامی که زندگی اقتصادی انسان بر خود بستنگی اجتماعی خانوادگی مبتنی بود، هنوز ارزش وجود نداشت.

«این اشیاء مختلف در خانواده نه به عنوان کالاهایی که متقابلاً مبادله می شوند، بلکه به عنوان محصولات متفاوت کار وی جلوه می کنند. کارهای مختلفی که این محصولات از آنها ناشی می شوند، مانند محصولات کشاورزی، پرورش چهارپایان، بافندگی، لباس دوزی وغیره، در ابتداء شکل کار کردهای اجتماعی دارند، زیرا آنها کار کردهای

خانواده هستند که درست مانند تولید تجاری تقسیم کار خود را دارند . شرایط طبیعی که با دگرگونی فصل‌ها تغییر می‌یابند و همچنین تفاوت‌های سن و جنس ، تقسیم کار و طول مدت آن را برای هر کس در خانواده تنظیم می‌نمایند . این‌جا مقیاس مصرف نیروی فردی بنابر زمان کار مستقیماً همانند خصلت اجتماعی خود کارها نمایان می‌گردد ، زیرا نیروهای کار فردی جز به عنوان اعضای نیروی مشترک خانواده عمل نمی‌کنند».

بنابراین در حالت نخست ، این رییس خانواده است که در باره تقسیم وظایف و محصولات ، بر اساس شناخت مستقیمی که از امکانات مشخص هر کارگر و فایده اجتماعی محصولات دارد ، تصمیم می‌گیرد . هیچ نوع قرینه‌ای برای تحويل کارهای مجسم به کار مجرد وجود ندارد ، و فایده اجتماعی در ارزیابی اهمیت اشیاء مختلف ، در کنار ارزش تولیدشان بر حسب کار ، نقش اساسی ایفاء می‌کند . در این مرحله هنوز ارزش به بیان در نمی‌آید .

ارزش در اقتصاد فنودالی بیشتر نمایان نمی‌شود . در این مورد از یک توصیف علمی باری می‌گیریم :

«ما در این‌جا به جای انسان مستقل همه را وابسته ، بندۀ و آقا ، رعیت و ارباب ، عامی و کشیش می‌یابیم . این وابستگی شخصی ، روابط اجتماعی تولید مادی را مانند تمام قلمروهای دیگر زندگی توصیف می‌کند که با آنها بمنزله پایه است . و دقیقاً بهمین جهت است که جامعه بروابستگی شخصی تکیه دارد و همه روابط اجتماعی به مثابه روابط بین اشخاص جلوه می‌کند . بنابراین کارهای مختلف و محصولات شان نیاز ندارند که درقبال واقعیت خود شکل خیالی متمایزی پیدا کنند . آنها به مثابه خدمات ، موهبت‌ها و نعمت‌ها در طبیعت مجسم می‌شوند . شکل طبیعی کار ، ویژگی آن - و نه عمومیت و خصلت انتزاعی آن ،

چنانکه در تولید کالا نی است - در آن نیز شکل اجتماعی دارد. بیگاری مانند کار مولد کالاها بنا بر زمان سنجیده می شود . البته هر کس که بیگاری می کند، بی آنکه به آدم اسمیتی توسل جوید، خیلی خوب می داند که این کمیت معینی از نیروی کار شخصی اوست که در خدمت بهار باش آن را مصرف می کند.»

آنچه که بنیان گذار اقتصاد سیاسی نو درباره سرواز می گوید، بدليل محکم تر سزاوار برده داری است. در هر دو مورد امکانات مشخص هر کار گر به وسیله ارباب و مالک نیروی کار که تولید را به منظور کسب حد اکثر خوشبختی برای شخص خویش سازمان می دهد ، ارزیابی می گردد .

### ۳۸- اثرات قانون ارزش در جامعه پیشهوران

چنانکه ملاحظه می شود، از قرن نوزدهم، در اروپای باختی، جامعه های کوچکی از پیشهوران بوجود آمد که به مبادله تولیدات فردی خود می پرداختند.

در اینجا ، قانون ارزش در مقیاسی که واقعاً به مرحله اجراء در می آید ، به اصل تقسیم و ظایف بین کار گران بدل می شود . برای بررسی این مطلب که چگونه این تقسیم انجام می گیرد ، لحظه ای به انتزاع روابطی می پردازیم که این گروه از پیشهوران باید با اقتصاد فتووالی که آنها را در احاطه دارد، برقرار نمایند. فرض می کنیم که آنها فقط برای خود کار می کنند.

قیمت هر کالا بنابر عملکرد رقابت در بازار معین می شود . اگر رابطه بین قیمت های دو کالا با رابطه ارزش های کارشان متفاوت باشد، معنی آن این است که برای تولید کننده، کار اختصاص یافته برای تولید یکی از کالاها بیشتر از کار اختصاص یافته برای تولید کالاهای دیگر

نتیجه بیار می‌آورد. مثلاً اگر یک صندلی و یک جفت کفش هر یک. ۵۰ ریال فروخته شوند و برای ساختن صندلی ۵۰ ساعت و برای دوختن کفش ۱۰۰ ساعت کار لازم باشد. معنی آن این است که نجار در یک ساعت دوبار بیشتر از کفاس سود بدست می‌آورد.

این وضع سبب خواهد شد که شماره نجاران بالا برود و تعداد کفاشان کم شود. این امر علی‌رغم مقررات صنفی که به انجماد موقعیت‌های حاصله گرایش دارد، دیر یا زود صورت واقعی پیدا می‌کند.

هنگامی که چنین تغییری حاصل شد، صندلی به میزان بیشتر و کفش به میزان کمتر بیازار عرضه می‌شود و قیمت صندلی کاهش می‌گیرد و قیمت کفش فزونی می‌یابد. در اصل، این تغییر قیمت‌ها تا زمانی ادامه می‌یابد که قیمت صندلی دوبار کمتر از یک جفت کفش ترقی نماید. و درست در این لحظه است که شماره پیشه‌وران هر یک از این دو پیشنهاد ثابت خواهد ماند.

ملحوظه می‌شود که قانون ارزش کاملاً ابزاری برای تقسیم کار اجتماعی است، چونکه این قانون شماره پیشه‌ورانی را که باید در هر صنف موجود باشد، معین می‌سازد.

اما نتیجه‌ای که بدینگونه حاصل می‌شود بر چه چیز مبتنی است؟ در چه مقیاس می‌توان گفت که نیروهای کار به موهبت قانون ارزش در حد مطلوب تقسیم می‌شوند؟ به این سوالات بی‌درنگ نمی‌توان پاسخ گفت. این کار مستلزم تحلیل اضافی است.

اصولًا در گروههای موردنظر مؤسسه اجتماعی محسوسی وجود ندارد که مبادرت به سنجش فایده اجتماعی نماید. خود مفهوم فایده اجتماعی به مقیاسی که نظام جدید اقتصادی رواج می‌یابد، از میان می‌رود. در چنین شرایطی چگونه می‌توان باز از تقسیم مطلوب کار سخن گفت.

پس در صورتی می‌توان گفت که یک تقسیم مفروض کار نسبت به تقسیم دیگر برتری دارد که برای تمام اعضای گروه رضایت‌های فردی زیادتری فراهم آورد.

به عکس، اگر یک تقسیم نسبت به تقسیم دیگر برای برخی افراد رضایت بیشتر و برای برخی دیگر رضایت کمتر فراهم آورد، نمی‌توان گفت که کدامیک از آندو برتر است، چون هیچ وسیله‌ای برای مقایسه نفع وضرر حاصله از آنها وجود ندارد.

ملحوظه می‌شود که از این پس بدست دادن حد مطلوب تقسیم چقدر دشوار است. و با اینهمه، طبق فرضیه‌هایی که موقتاً پذیرفته‌ایم، می‌توان ثابت کرد که قانون ارزش لاقل بطور نسبی یک حد مطلوب اقتصادی بوجود می‌آورد، بشرطی که پذیریم اختلاف چندان محسوسی بین استعدادها و سلیقه‌های افراد تشکیل دهنده گروه وجود ندارد. سرانجام، فرض می‌کنیم که همه پیشهوران دارای یک استعدادند و مقدار کار همانندی را در هر هفته یا هر ماه ارائه می‌دارند. نتیجه‌ای که از این فرض بدست می‌آید این است که تنها از منابع برابری برخوردارند، چون طبق آنچه که تازه دریافتیم، هنگامی که قانون ارزش عمل می‌کند، هر ساعت کار در پیشه‌های مختلف یک فایده به دست می‌دهد.

و باز فرض می‌کنیم که همه پیشهوران سلیقه‌ها و نیازهای همانندی دارند: نتیجه آن این خواهد بود که آنها با در اختیار داشتن منابع یکسان با خانواده‌های شان کالاهای واحدی مصرف می‌کنند، خواه این کالاهای را از بازار خریداری کنند یا خود به تولید آنها بپردازند. در این شرایط می‌توان ثابت کرد که موقعیتی که در آن قانون ارزش عمل می‌کند، برای همه بهتر از موقعیت مشابهی است که در آن قیمت‌ها متناسب با ارزش‌های کار نیستند.

در اینجا باز مثال قبلی مان را در نظر می‌گیریم. هنگامی که صندلی‌ها و کفش‌ها به یک قیمت بفروش می‌رسند، می‌توان گفت که آخرین صندلی، برای هر فرد، تقریباً همان رضایت آخرین کفش خریداری شده را بیان می‌کند. در حقیقت، اگر مثلاً آخرین صندلی مسوج رضایت بسیار اندکی شود، فهم این مطلب دشوار خواهد بود که چه انگیزه‌ای توانسته است، فرد را بجای اینکه با همان مبلغ پول یک جفت کفش اضافی بخرد، درجهت بدست آوردن صندلی سوق داده است!

با عملکرد قانون ارزش، صندلی‌ها کمتر و کفش‌ها بیشتر تولید می‌شود و چون صندلی دوبار کمتر از کار یک جفت کفش ارزش دارد، در قبال هر جفت کفش که از آن صرفنظر می‌شود، دو صندلی اضافی بدست می‌آید.

اما چون مصرف‌های تمام افراد همانندند، آنچه که تازه بدان اشاره کردیم برای هر فرد درست است، یعنی سرانجام در موقعیت تازه بازارها او در قبال هر جفت کفش صرفنظر شده، دو صندلی بیشتر بدست می‌آورد.

مسلسلًا سوداگری سودمند است، چون در آغاز یک صندلی برای فرد به همان اندازه رضایت‌های یک جفت کفش را فراهم می‌آورد. البته، اکنون باید مفید بودن صندلی‌ها خیلی کم بشود، چون از آن به مقدار زیادتر وجود دارد و مفید بودن کفش‌ها فزونی یابد. البته

۱- این اصل، اصلی است که مكتب مارژینالیستی می‌خواهد آن را پایه تبیین قیمت‌ها قرار دهد. البته نیازی به تصریح این مطلب نیست که ما به هیچ وجه به دیدگاه مارژینالیستی نمی‌پیوندیم. به عکس ثابت می‌کنیم که این «برابر شدن فایده‌ها در نهایت» با اینکه قیمت‌های موردنظر به هیچ وجه قیمت‌های طبیعی و ثابت نیستند، تحقق می‌یابد. پس روش است که چنین بر ابرشدنی نمی‌تواند به تبیین شکل‌بندی قیمت‌های طبیعی کالاها امکان دهد.

این امر مانع از آن نیست که او تعویض دو صندلی با یک جفت کفشه را به عنوان یک فایده مثبت احساس کند.

در این مفهوم است که می‌توان گفت که قانون ارزش حد مطلوب معین اقتصادی را عملی می‌سازد. و انگهی باید تصریح کرد که این حد مطلوب نسبی است. به هیچ وجه نمی‌توان تصدیق کرد که موقعیت حاصل از همه موقعیت‌های ممکن دیگر بهتر است. تنها می‌توان گفت که این موقعیت برای همه بهتر از موقعیت‌های مشابه است.

البته تحلیلی که تازه بدستدادیم، درمتیاس وسیعی فرضی است. زیرا جامعه‌ای از پیشهوران که از حیث اقتصادی برابر وفارغ از هر قید و بند و یا حتی فارغ از هر رابطه با خارج باشند، هرگز وجود نداشته است. از سوی دیگر، می‌دانیم که در چنین جامعه‌ای قانون ارزش در صورتی می‌تواند دقیقاً بعمل درآید که رقابت بین افراد تا اندازه‌ای شدید باشد و تحويل کار مجسم به کار مجرد بتواند تمام شرایطی را که نمی‌تواند در دوره اقتصادیات پیشهورانه به آسانی بدست آیند، کاملاً محقق سازد.

با اینهمه، باید چنین جامعه‌ای را برای آشکار ساختن اهمیت تئوریکی قانون ارزش مورد بررسی قرار داد. اکنون مقیاسی را مورد بررسی قرار می‌دهیم که در آن قانون ارزش بشکل تاریخی این وظيفة اصلی را عملی می‌سازد. و ما از این حیث با واقعیت‌های زیر روبرو می‌شویم: از یک سو، همانطور که قبل گفته‌ایم، گسترش بازار شرایطی را بوجود می‌آورد که امکان می‌دهد که قانون ارزش بیش از پیش به عمل درآید. اما، در عین حال، می‌پنیم که موانع بیش از پیش بی‌شماری در برابر کار کرد طبیعی قانون ارزش قد علم می‌کند. بطوریکه می‌توان تأیید نمود که هر قدر قانون ارزش بیشتر در واقعیت نفوذ می‌کند، امکان آن برای اجرای وظیفه اش کمتر می‌شود.

**۳۹- قانون ارزش در اقتصاد کالایی پیش از نظام تولید کالایی**

اقتصاد قرون وسطایی به هیچ وجه نظام ایده‌آلی نبود که برخی ها هنوز در توصیف آن ابراز علاقه می‌کنند. گروه‌بندی‌های حرفه‌ای که در قصبات شکل می‌گرفت، از ابتدای پیدایش خود ناگریبر بود با طبقات فرمانروای آن دوره یعنی اشراف و روحانیون درآمیزد. اربابان و اسقف‌ها به حمایتگران شهرهای صنعتی و پیشه‌ای بدل شدند و در انتقال اعتبارات خود به این شهرها شتاب می‌کردند. در نتیجه بازار شهری خیلی زود به تصرف خریدارانی درآمد که منابع شان بسیار وسیع‌تر از منابع پیشه‌وران بود.

البته، در بازار، همزمان با قانون ارزش، قانون قدرت پرداخت نیز حکومت می‌کند: یعنی کسی که می‌تواند بیشتر بپردازد، از برتری نسبت به دیگران راضی است. در این شرایط، پیشه‌وران «مستقل» که اساساً برای برآوردن خواهش‌های طبقه‌های فرمانروا کار می‌کنند، به زودی در سلک طبقه فرودست جلوه‌گر می‌شوند.

روشن است که از این لحظه قانون ارزش نسبت به هر یک از افراد حاضر در بازار دیگر به هیچ نوع در حد مطلوب اقتصادی عمل نمی‌کند؛ زیرا به‌یقین برای پیشه‌وران بسیار سودمند است که رابطه خود را با اربابان و خدمتکارانشان حفظ نکنند. آنها این را بالقدامات مکرر برای رهایی خود نشان دادند، بی‌آنکه در این کار کاملاً توفيق‌یابند. پس در اینجا تحلیل تئوریکی اثرات قانون ارزش می‌تواند زائد بنظر آید. با اینهمه، هر قدر گفتگو در این باب مبهم باشد باز روشن ساختن این واقعیت بی‌فایده نیست: هنگامی که خریداران حاضر در بازار از لحاظ اقتصادی نابرابرند، قانون ارزش دیگر حد مطلوب قابل قبولی را برای هریک از خریداران عملی نمی‌سازد.

در حقیقت اگر تو ان مالی خریداران نابرابر باشد، مصرف‌های

آنان متنوع خواهد بود. یکی باید بهنان بسنده کند و دیگری علاوه بر این گوشت هم بخورد. یکی روی کاه می خوابد و دیگری در پرقو می آرامد. پس دو موقعیت مشابه را مقایسه کنیم: در یکی که قانون ارزش اجراء می شود و در دیگری که این قانون عمل نمی کند. می دانیم که وضع خریداران بنابر تغییر قیمت‌ها یعنی بنابر پایین آمدن بمرخی از قیمت‌ها وبالارفتن برخی از آنها از یک حالت به حالت دیگر درمی آید. در این صورت روشن است، خریدارانی که به مصرف کالاهایی می پردازند که قیمت‌شان پایین می آید، سودمی برند و آنها می که به مصرف کالاهایی می پردازند که قیمت‌شان بالامی رود، زیان می بینند. بنابر این، به هیچ وجه نمی توان گفت که وضعیت جدید برای همه سودمند است. اگر بخواهیم این استدلال را در اصطلاحات مشخص‌تر بیان کنیم، می توانیم بگوییم که مثلاً اجرای قانون ارزش باعث می شود که قیمت مرغ پایین بیاید و قیمت نان بالا برود. در این حالت، روشن است که تو انگر از اجرای قانون ارزش سود می برد و ناتوان که مرغ بندرت ولی نان زیاد مصرف می کند در تنگنا می ماند. بنابر این، باز گفتگو از هر شکل حدمطلوب اقتصادی که به مهربانی قانون ارزش تحقق می باید، واقعاً ریشخندآمیز است.

به زودی پیش‌وران زیر تبیخ بازار گانان و سپس کارخانه‌داران قرار می گیرند و رفقه رفته به مزدبگیران بدل می شوند. سرمایه‌داری قدم به عرصه تولید می گذارد و گسترش می باید.

۴ - قانون ارزش در اقتصاد تولید کالایی: حدمطلوب بهره‌کشی  
نظام کالایی در بهره‌کشی از کار شکل جدیدی را بوجود آورده است. نیروی کار که کالا می شود، از جانب کسی که آن را مورد استفاده قرار می دهد، تا حد ممکن ارزان خریداری می شود. سرمایه‌داران

تفاوت بین فروش محصولات و مزدهای پرداختی برای تولید آنها را به شکل سود بخود اختصاص می‌دهند.

در اینجا به تحلیل این بهره‌کشی نمی‌پردازیم. فقط به ذکر این مطلب اکتفاء می‌کنیم که این نظام مخصوصاً فروماندگی نیروهای کار را از حیث امکانات خرید در بازار در مقایسه با سایر طبقات تشدید می‌کند، زیرا به نابرابری‌های اقتصادی به میراث رسیده از نظام‌های گذشته نابرابری دیگری می‌افزاید که ماحصل سودجویی از کار است. با وجود این، مارژینالیست‌ها هنگام گفتگو از نظام کالایی سعی‌شان در این است که ثابت کنند که بازار حداقل نفع را برای فرد تأمین می‌کند.

بنیان‌گذاران مکتب مارژینالیستی، چون والراس این اصطلاح را درجهت لفظی آن بکار می‌برند و براین اساس می‌پندازند که می‌توان منافعی که عاید افراد می‌گردد، اندازه گرفت و به جمع‌بندی آنها پرداخت و بدین ترتیب ثابت کرد که جمیع منافع حاصله به موهبت «تعادل بازار» مهم‌تر از هرجمیع متصور دیگر است. این ته مانده مطلوبیت گرایی انگلیسی آغاز قرن نوزدهم و بازمانده «ریاضی لذت‌ها» است که به‌وسیله بنتم گسترش یافت و تا پایان قرن نوزدهم توسعه برخی اقتصاددانان دنبال گردید.

با اینهمه، روشن است که واقعاً نمی‌توان به جمیع منافعی پرداخت که مثلاً عاید حسن و حسین می‌شود. این اولین مفهوم آفرینی دربارهٔ حداقل نفع دیگر متروک مانده است.

یکی از سرسرخ‌ترین دشمنان نظام جامعه گرای بنام ویلفردو پارتو<sup>۱</sup> اقتصاددان ایتالیایی از این نظر پشتیبانی کرده است که کار کرد بازار حداقل نفع را محقق می‌سازد، زیرا که در شرایط تعادل و تنها در این

شرایط بdst آوردن سود اضافی برای یک فرد بدون زیان رساندن به فرد دیگر ممکن نیست.

در حقیقت این یک امر درستی است. اما چه کسی نمی‌داند که برای توصیف چنین وضعیتی گفتگو از حداکثر منافع مطلقاً نادرست است؟ چونکه نمی‌توان لذت‌های فردی را جمع بست و زیان‌های عده‌ای را با سودهای عده‌ای دیگر تعديل نمود. وضعیت تعادل تنها در صورتی می‌تواند به توصیف درآید که برای هر فرد منافعی بیشتر از هر وضعیت متصور دیگر و یا کمتر از وضعیت‌های مشابه بیارآورد. بنابراین، می‌بینیم که این امر هنگامی که خریداران از لحاظ اقتصادی در بازار نابرابرند، هیچ‌موردی ندارد و تئوری پارتو بیشتر از تئوری‌های ابتدایی درباره حداکثر منافع پذیرفتنی نیست.

با اینهمه، نمی‌توان گفت که این تئوری کاملاً بی‌فایده است؛ زیرا حداقل فایده‌آن روش‌گردانیدن کامل روحیه لیبرالیسم بورژوازی است.

آنچه کسی اقتصاددان لیبرال آن را به عنوان عقل فایق فرمانروای بر سازماندهی اقتصاد در نظام کالایی تلقی می‌کند، در حقیقت نشانه‌ای از مبارزه بی‌رحمانه هر فرد علیه همه است که این نظام را توصیف می‌کند. و جلوه اراده مورد تصدیق هر فرد هر گز درنظر گرفتن نیازهای دیگران نیست، بلکه تنها توجه داشتن به منافع خاص خویش است.

زیرا در لحظه‌ای که قانون ارزش به‌اجرا درمی‌آید، (یعنی برای مارژینالیست‌ها، هنگامی که تعادل اقتصادی حکومت می‌کند) به یقین کاهش یافتن بسیار ناچیز منافعی که فرد دولتمند بdst می‌آورد، افزایش چشم‌گیر منافع فرد دیگر امکان‌پذیر می‌گردد. (مثلًا با محروم کردن فردی که خوب‌تغذیه می‌شود از مصرف یک کیلو گوشت در هفته می‌توان انسانی را که از گرسنگی می‌میرد، زنده نگهداشت).

ما از این مسأله بی خبر نیستیم که تزپارتو پس از دستکاری‌های لازم به وسیله مدافعین جدید آن زیر پوشش تقسیم درآمدها و دارایی‌ها سربرآورده است. البته این مسأله باعث نمی‌شود که ما با موضوع حد اکثر منافع سازش کنیم. زیرا از دیرباز بنیان گذار اقتصاد سیاسی نو ثابت کرده است که جدا کردن تولید و تقسیم درآمدها در نظام کالایی امر ناممکن است. سیستم تولید کالایی تقسیم درآمدها بخش مکمل مکانیسم تولید است و بدون گذار به سیستم تازه تولید دگر گونی آن ناممکن است.

آیا می‌توان به این نتیجه رسید که در اقتصاد نظام کالایی هیچ قاعدة معقولانه‌ای برای تقسیم کار وجود ندارد؟ اگر بگوییم که فقط تصادف و اتفاق بر سرنوشت نظام کالایی فرمانرواست، به خط رفته‌ایم، در واقع کار کردی که قانون ارزش در جامعه پیشه‌ورانه داشته است در نظام کالایی به شکل تازه نمایان می‌گردد. البته در اینجا قانون مذکور به هیچ وجه ابزاری نیست که در خدمت منافع عموم باشد، بلکه ابزاری است که صرفاً به سرمایه‌داران خدمت می‌کند.

در حقیقت، نظام کالایی مصرف نیروهای کار را به حداقل لازم اجتماعی کاهش می‌دهد. بنابراین، تغییراتی که می‌تواند در تقسیم کار بوجود آید، در اصل روی آنها چندان تأثیری ندارد. طبقه سرمایه‌دار تقریباً بخش ثابتی از کار موجود را برای حفظ ناگزیر خود نیروهای کار اختصاص می‌دهد و بخش بهتر آن را متوجه منافع خود می‌سازد. پس از این ب بعد کار کرد ویژه بازار و قانون ارزش عبارت است از تقسیم کار موجود بنفع طبقه سرمایه‌دار بطريقی که برای این طبقه سودمندتر است. اگر سرمایه‌داران همه یک درآمد و سلیقه می‌داشتند و بنابراین، یک کمیت از کالاها را مصرف می‌کردند، دلیلی که ما قبلاً (در مبحث شماره ۳۸) ارائه کردیم، باز از دید گاه سرمایه‌داران معتبر خواهد بود.

قانون ارزش از دیدگاه آنان حدمطلوب و موقعیتی را محقق می‌سازد که در آن همه سرمایه‌داران بیشتر از وضعیت مشابه سود خواهند برداشت. در این صورت باید از گفتگو درباره حداکثر منافع احتراز جست. بهتر آن است که بگوییم که قانون ارزش تحقق حدمطلوب بهره‌کشی را ممکن می‌دارد.

البته به طور کلی این حدمطلوب بهره‌کشی واقعاً حاصل نگرددیده، چون شرایطی که ما مطرح کردہ‌ایم دقیقاً تحقق نیافته است. اما با این همه نظام کالایی درجهت تحقق این هدف گسترش می‌یابد.

#### ۴۱- تقسیم اتوماتیکی کار در نظام کالایی پرستش کالا

همانطور که تازه‌اشاره کردیم، اقتصاد کالایی و نظام کالایی به طور کلی توجه به فایده اجتماعی را به عنوان ابزار تقسیم کار از میان برداشته است. روشن‌ترین نتیجه حاصله از آن بهره‌کشی فزاینده از کار بوده است.

در هر حال، مدافعين نظام کالایی خواهند گفت که همزمان هم به حذف تضادهای ناشی از تقسیم اتوماتیکی کاردست یافته‌اند و هم تقسیم خودکاری را تتحقق بخشیده‌اند که به آزادی عموم احترام می‌گذارد. در اینجا مسئله عبارت از انتقاد از دریافت بورژوازی آزادی نیست که برای نیروی کار به گزینش حالتی محدود می‌شود که بر حسب آن مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد. این امر دور از آزادی واقعی انسان به آزادی خرگوشی شبات دارد که زیرآتش شکارچیان به محاصره در آمده است. البته ما نمی‌توانیم این بررسی را درباره تأثیرات قانون ارزش بدون روشن گردانیدن نتیجه اتوماتیسم این قانون که کاملاً درجهت ستایش نظام کالایی سیر نمی‌کند و به وسیله بنیان‌گذار اقتصاد سیاسی نو بنام پرستش کالا مورد بررسی قرار گرفته است، ترک گوییم.

اگر افراد در نظام کالایی حس می کردند که کالاها بنا بر کار محتوی شان به نسبت های معین مبادله می شوند، یعنی اگر آنها به قانون ارزش آگاهی می یافتدند، می توانستیم بگوییم که فعالیت اقتصادی هنوز بیانگر خصلت معین بشری است.

اما، در حقیقت، قانون ارزش پنهان از دیدگان افراد است و آنها کاملا از روابط بشری که این قانون ایجاد می کند، نا آگاه می مانند. در این صورت، هر فرد خود را با دنیای غیر بشری، دنیای کالاها رویرو می بیند که به نیروی اسرار آمیز ارزش مجهز ند. چون او از منشأ این ارزش نا آگاه است، تغییرات آن برای وی نامعقول جلوه می کند و می کوشد از آن بطریقی که تجربه ابتدایی اش اورا خود بخود با این معبد سازش می دهد، اندکی سود فرا چنگ آورد. دنیای روابط اقتصادی چون مجموعه ای از روابط بین اشیاء جلوه می کند نه به صورت روابط بین افراد: مفهوم تئوری علمی «برستش کالا» از این واقعیت مایه می گیرد.

قانون ارزش بدؤاً در پس این واقعیت زهان شده است که قیمت هایی که در لحظه معین در بازارها تعیین می شوند، مستقیماً به عنوان جلوه های (کامل یا نزدیک) ارزش ها رخ نمی نمایند. بنظر می رسد که آنها تحت فرمان کمیت های کار مجسم در اشیاء قرار ندارند، بلکه اوضاع و احوال لحظه ای خریداران و فروشنده ایان و تقاضاهای و عرضه های برآنها فرمان می رانند. آگاهی لازم است که برای نمایان ساختن ارزش در ساخت های متفاوت بازارها به تحلیلی گسترش داده و دامنه دار دست یابیم.

به علاوه، کسار محتوی کالاهـا کار مشخص (مجسم) این یا آن تولید کننده نیست، بلکه کار مجرد اجتماعاً لازم است. این تغییر شکل کار مجسم به کار مجرد پرده جدیدی است که قانون ارزش را دور از دیدگان افراد در پس خود پنهان نگاه می دارد. پس می فهمیم که فرد

در نظام تولید کالایی در تماس با سایر افراد چندان احساسی ندارد، بلکه بیشتر احساس اوداشتن تماس با دنیای اشیاء است که نوسان‌های ارزش آنها می‌تواند اورا غنی یا خانه خراب کند، بی‌آنکه او از چرایی آن سر در بیاورد. فرد در معاملات جدید به چه چیز علاقمند است؟ اصولاً لذتگی او به سهم استادبورس و نوسان‌های اسرار آمیز آن است. او می‌کوشد از این «گرایش» سود جوید، بی‌آنکه از خود بپرسد دلیل ژرف آن چیست؟ او دوره‌های بحران را به عنوان یک امر محظوظ و چاره‌ناپذیر تحمل می‌کند و «سال‌های خوشی» را به شیوهٔ خریداران بليط بخت آزمایی انتظار می‌کشد. در مجموع او با انسان غارنشين که در وحشت مداوم توفان‌های طبیعی می‌زیست فاصله ندارد. نخستین نتیجه‌ای که تحلیل دقیق شکل‌بندی ارزش برای ما دارد، این است که مامی فهمیم چگونه پیروزی قانون ارزش با جلوس نظام کالایی به مفهوم جدایی بنیادی عناصر فردی است و در پی آن گروه اجتماعی و انقیاد هر فرد به یک مکانیسم کود بوجود می‌آید.

«کار صرفاً ذره‌ای انسان‌ها در کار کرد اجتماعی تولید و، بنا بر این، شکل مادی روابط خاص‌شان در تولید، شکلی که فارغ از نظرارت آنهاست و برای فعالیت فردی و آگاهانه‌شان ضرورت دارد، بدؤاً خود را در حالتی می‌نمایاند که به طور کلی محصولات کار به صورت کالاها نمودار می‌شوند.»

«لیبرال»‌ها نخستین کسانی هستند که با گشاده‌رویی اتوماتیسم را می‌پذیرند، چون آن را وسیلهٔ مؤثری برای کار کرد بازار می‌دانند. با اینهمه، نمی‌توان مانند آنها این پدیده را چیز مشتبی دانست که انسان در نظام تولید کالایی بی‌بهفعالیت خاص اقتصادی خود نمی‌برد. همان طور که بعداً خواهیم دید، در واقع این امر بشریت را به بدترین اشتباه واژ خود بیگانگی سوق می‌دهد. به ویژه جنگهای جهانی قرن بیستم

را در نظر بگیریم که نتایج مستقیم عدم مسئولیتی هستند که دنیا معاملات یعنی دنیا کالای تابع قانون ارزش را وصف می کنند.

### ۴۲- ناپدید شدن ارزش

در نظام کالایی، روند تولید و تقسیم اشیاء لازم برای اجابت نیازهای بشری از آگاهی انسانها بدور است. یکی از اندیشمندان بزرگ می گوید که این یک پدیده غیرطبیعی و منشأ از خود بیگانگی انسان است. زیرا آنچه که خصلت ویژه انسان را می سازد، رهبری آگاهانه زندگی وی از جمیع جهات است و از همین جاست که آزادی انسان تحقق می یابد. البته نظام تولید کالایی چیزی جز مرحله گذرا در تحول اجتماعات بشری نیست. تضادهایی که این نظام در بردارد، موجب از میان برخاستن آن در روی زمین می گردد و بشریت به جامعه‌ای کام می نهد که در آن انسانها با گردآمدن آزادانه سراسر فعالیت اقتصادی را زیر نظارت خود می گیرند.

در این اجتماع از خود بیگانگی اقتصادی در بین تمام اعضای جامعه فرو می خشکد و براین اساس هر انسان خواهد توانست از ماهیت وظایف جمعی که در آن شرکت می جوید، به روشنی آگاهی یابد.

بدیهی است که این امر مستلزم نابودی مکانیسم کور و «اتوماتیک» بازار و بنابراین ارزش است که فقط به وسیله بازار وجود پیدامی کند. بازار پیوندهای مشخص اجتماعی بین انسانها را در هم می ریزد تا رابطه انتزاعی خریدار با فروشنده جانشین آن گردد که در آن هیچ چیز انسانی بر جای نمی ماند. برای این که انسان نسبت به خودش به آگاهی کامل برسد، لازم است که اصل سازماندهی و تقسیم سازمان یافته اشیاء لازم برای زندگی جانشین اصل بازار گردد.

در مرحله عالی جامعه غیر تولید کالایی که در آن اشیاء بر حسب نیاز هر کس تقسیم می شود، اهمیتی که یک محصول در دید گان اعضای گروه کسب می کند، به فایده اجتماعی این محصول بستگی دارد. این بدان معنا نیست که دید فردی از میان رفته بلکه مفهوم آن این است که فردی ترین نیازها به هدف اجتماعی بدل می گردد.

در حقیقت، اینجا، جنگ هر فرد علیه همه پایان می گیرد. دیگر هیچ کس در این تلاش نیست که علی رغم دیگران بلکه با دیگران به اجابت نیازهای خود نایل گردد؛ فرد، نیازها و رجحان هایش را در مقابل اجتماع که آن هارا با نیازها و رجحان های سایر اعضای گروه مقایسه می کند، آشکار می سازد. بر حسب مجموعه ای از نیازهای مرتب و منظم فردی و نیازهای خاص جمعی (بهداشت همگانی، فرهنگ وغیره) است که محصولات مختلف در جدول فایده اجتماعی رده بندی می شوند. از این رو نظام تولید کالایی که در آن هر محصول بطور مکانیکی به نسبت ارزشش در کار، ارزش و اهمیت پیدا می کند، بانظام مورد بحث بسی فاصله دارد. با این همه باید یاد آور شد که از میان رفتن پدیده ارزش هر گز به این معنا نیست که ما نسبت به ارزش محصولات توجهی نداریم. بدون شک هیچ جامعه ای نمی تواند نسبت به این مسئله بی اعتماد باشد که یک محصول از حیث کار بیش از محصول دیگر ارزش دارد. در نظام عالی جامعه سالاری باید بیش از هر نظام دیگر اجتماعی در اندیشه صرفه جویی کار شهر و ندان بود. در تدارک طرح تولید، در نظر گرفتن هزینه های محصولات گونا گون نقش اساسی ایفاء می کند. و با وجود این، قانون ارزش کاملا از میان می رود. چون ارزش دیگر به شکل اسرار آمیز آن که روابط واقعی تولید را پنهان می سازد، وجود متمایزی نیست.

در اینجا رفتار جامعه نسبت به فعالیت اقتصادی بکلی زیر و رو

می شود. ارزش بهروشنی به عنوان حصر و دشواری تولید تلقی می شود و دیگر آنطور که در اقتصاد بازار معمول است به صورت کیفیت مثبت اشیاء خودنمایی نمی کند. یگانه کیفیت اشیاء در خارج از کیفیت‌های مادی‌شان فایده اجتماعی آنهاست.

بقول یکی از اندیشمندان، بازار نه تنها مقیاس اندک دقیقی برای تبیین زمان کارمحتوی اشیاء است (واقعیتی که ما بکرات با آن روپرتو می‌شویم) بلکه هر گز مستقیماً این مقیاس را نشان نمی‌دهد. بازار خود را به برقراری تعادل کمیت معینی از یک محصول نسبت به محصول دیگر که عملاً پول است، محدود می‌کند. دلیلی وجود ندارد که این پوشیدگی در مرحله عالی نظام غیرکالایی باقی بماند.

این اندیشمند یادآور می‌شود که کار فرد در جامعهٔ یاد شده به کار اجتماعی بی‌میانجی بدل می‌شود. این امریکی از جنبه‌های اساسی روند اصلاح خود انسان را نشان می‌دهد.

بسیاری از اصلاحگران برای ازミان برداشتن از خودبیگانگی نیروی کار که مولود نظام تولید کالایی است، وسایل خاصی را جستجو می‌کنند که مرحله پیشهورانه تولید را دوباره احیاء نماید. البته به عقب برگشتن چرخ تاریخ خواست پوچ و بی معنای است.

پیشهورانه نایل آید.

دقیقاً این هدف مرحله عالی جامعه غیر کالایی است که شایستگی کار را برقرار می سازد و آن را به عالی ترین درجه اش پیش می راند. این کار به موازات نشان دادن نتیجه فعالیت اجتماعی نیروهای کار با یکایک آنان و توجیه آهنگ این فعالیت و چگونگی های آن در نظارشان به نحوی صورت می گیرد که کار، به اصطلاح بنیان گذار اقتصاد سیاسی نو، به « ضرورتی حباتی » و موهبتی ملموس برای هر فرد در جامعه بدل می شود .

### ۴۳- ارزش در مرحله گذرای جامعه گرایی

البته، پس از پشت سر نهادن نظام تولید کالایی، تبدیل کار فردی به کار اجتماعی، سازماندهی توزیع بر حسب نیازها و لغاء قانون ارزش بیکباره عملی نمی شود . بین نظام تولید کالایی و مرحله عالی نظام غیر کالایی ضرورتاً مرحله گذرایی وجود دارد که در آن قانون ارزش از میان نمی رود ، بلکه به منظور ساختمنان پایه های مرحله عالی نظام غیر کالایی مورد استفاده قرار می گیرد.

از لحظه ای که وسائل تولید عمومی می شود، مرحله جامعه گرایی آغاز می گردد. اما برای گسترش رقابت نیروهای کار به منظور افزایش شتابان استعداد تولید، باید در مقیاس معینی اجابت نیازها بر حسب کار هر فرد تراز بندی شود. ساده ترین وسیله برای رسیدن به این مقصود حفظ مبادله پولی تا آخر این مرحله برای گردش محصولات و معین کردن ارزش اشیاء بنابر ارزش کارشان و متناسب نمودن دستمزدها بر حسب کار است. بنابر این، مزد هر فرد به وی امکان می دهد، به نسبت کاری که انجام می دهد، سهمی از محصول کار اجتماعی برداشت نماید.

البته حفظ ارزش. به عنوان و سلسله به معناء، ممانعت از دخالت

بسیار وسیع ملاحظات فایده اجتماعی در زندگی اقتصادی نیست. در سایه اجتماعی شدن وسائل تولید روند تولید و توزیع، فایده اجتماعی در کنار ارزش نقش اساسی ایفاء می کند.

بنابراین نظام جامعه گرائی به هدف هایی نایل می گردد که نظام کالایی امکان تحقق آنها را نمی دهد. بدون شک ، دولت بورژوایی ... در نظام کالایی، مخصوصاً تحت تأثیر همبستگی های عمومی، گاه می - کوشد امتیازاتی درجهت تأمین هدف های جمعی (چون تأمین بهداشت عمومی) به مردم بدهد. اما دولت برای تحقق هدف های یادشده ابزارهای بسیار محدودی در اختیار دارد. مثلاً به وسیله مالیات می توان تولید کالاهای زیانمند را محدود ساخت و یا به وسیله انسواع کمک ها تولید کالاهای مفید اجتماعی را تشویق کرد. به علاوه مسئله گسترش سیاست فایده اجتماعی در گسترهای معین ناگزیر با اراده فرد گرایانه صاحبان سرمایه رو برو می شود که بطور تزلزل ناپذیر به اصل اتوماتیسم در قلمرو اقتصاد وابسته اند و وفاداری آنها به اصول «لیبرالی» در حقیقت سربوش برای پنهان نگاهداشت خواست پا بر جای شان در حفظ تمامیت قدرت اقتصادی آنهاست .

اصل فایده اجتماعی پس از بیان رسیدن نظام کالایی پیروز می گردد. در این لحظه در اختیار داشتن وسائل تولید می تواند همان قدر که دلخواه و لازم اوست از تأثیر قانون ارزش رهایی یابد. او دیگر به فرمان قانون ارزش نیست. بلکه بر آن فرمان می راند. تولید می تواند بی میانجی درجهت رهبری شود که با نیازهای اجتماعی هر چه بیشتر تطبیق نماید. مثلاً برای معین کردن قیمت فروش یک محصول در سطحی بسیار عالی یا بسیار پایین تر از ارزش آن، هنگامی که این امر از حیث اجتماعی مفید جلوه می کند، هیچ چیز آسان تر از روش محدود کردن و یا گسترش دادن مصرف آن محصول نیست .

در عین حال، نیروی کار رفته می آموزد که به وظیفه اش به عنوان وظیفه ای مستقیماً اجتماعی بنگرد و به از خود بیگانگی اش در کار پایان دهد.

گذار به جامعه گرایی به منزله پیروزی قطعی رهابی انسان است. قانون ارتش در مقیاسی که به مورد اجرا در می آید، آگاهانه و آزادانه مورد استفاده قرار می گیرد. همانگونه که قوانین فیزیک در ساختن ماشین ها مورد استفاده قرار می گیرد. تفاوت بین انسان این جامعه و انسان نظام کالایی تفاوت بین انسان ابتدایی متوجه از صacuteه و مهندسی است که بر مرکز برق فرمان می راند.

اساسی دارد. در حقیقت، او می‌گوید که هرنیروی کار بر حسب کاری که انجام می‌دهد، پاداش می‌گیرد. هرنیروی کار می‌تواند در مجموع در مقیاس دقیق کاری را از دیگران خریداری کند که با آن به آنها سود رسانده است. آیا در اینجا چیزی غیر از هماهنگی می‌تواند وجود داشته باشد؟<sup>۱</sup>

خوشبینی آدام اسمیت در اولین بروخورد با دنیای تولید کالایی و شناخت پدیده‌های کاملاً متضاد آن تخفیف پیدا می‌کند. سرانجام خود او از سود سرمایه‌داری، رانت مالکیت ارضی، انحصارات صنعتی و غیره پرده بر می‌دارد. تنها بعیاری مالتوس<sup>۲</sup> و ریکاردو<sup>۳</sup> است که اقتصاد سیاسی انگلیس دست کم برای یک لحظه، معایب و تضادهای نظام تولید کالایی را عیان می‌سازد. مالتوس از فقر مردمان زحمتکش پرده بر می‌دارد و دارویی برای آن نمی‌اندیشد. ریکاردو بحران‌های اقتصادی را تحلیل می‌کند.

البته این اقتصاددانان در آن‌هنگام به قدر گرایی متولّ می‌شدند، آنها دیگر قانون ارزش را به عنوان آفریدگار هماهنگی کامل و انمود نمی‌کردند، بلکه آن را با همهٔ معایش همچون قانون اجتناب ناپذیری تلقی می‌کردند که رهایی از آن برای انسان‌ها ممکن نیست.

## ۲۵- بوداشت جدید از قانون ارزش

بنیان‌گذار اقتصاد سیاسی علمی با تکیه بر دریافت تاریخی از

1- voir Elle Halévy: *la formation du radicalisme sophique*, 3 vol... t.l, Alcan, 1901–1904.

2- *Essai sur Le principe de la population*, 1798.

3- *principes de L'économie politique et de l'impôt*, 1817.

تحول بشریت که اسلام وی فاقد آن بودند، علیه برداشت‌های نادرست از واقعیت‌های زندگی قد برآفرانخت. اور در عین حال که اولین بازنمایی کامل و بی‌ابهام را از قانون ارزش بدست می‌دهد، آن را در مقطع زمان قرار می‌دهد و نسبیت اساسی آن را می‌نمایاند.

قانون ارزش در دست این اندیشمند ابزاری است که امکان می‌دهد که نظام کالایی در جریان تحولش به فهم درآید. این ابزار برای مطالعه‌آتی نظام تولید کالایی نقش خود را به وجه بهتری ایفاء خواهد کرد. اقتصاد سیاسی علمی بر قانون ارزش و تحلیل‌هایی تکیه دارد که برای دریافت آینده نظام تولید کالایی، یعنی تحلیل تضادهای ستیزندۀ نیروهای کار و صاحبان وسایل تولید، تبیین بحران‌های دوره‌ای اضافه تولید وغیره بسیار مهم است.

بدون شک نمی‌توان گفت که بنیان‌گذار اقتصاد سیاسی علمی قانون ارزش را «کشف» کرده است. زیرا بیان‌های ویژه بیاد گارمانده‌ای، اشتباه‌بودن چنین استنباطی را ثابت می‌کند. اما بی‌تردید باید گفت که این دانشمند تنها کسی است که اهمیت علمی واقعی این قانون را بیرون کشید و اهمیت واقعاً علمی آن را عیان ساخت.

نقطه عزیمت این اندیشمند بطور اساسی اثر ریکاردو تحت عنوان اصول اقتصاد سیاسی و مالیات است. در نخستین فصل این اثر ارزش به روشنی به ارزش کار محصولات مربوط می‌شود. اما مفاهیم ارزش و کار بقدر کافی تحلیل نشده است، بطوری که این تئوری با آسانی مورد انواع ایرادات قرار می‌گیرد. در حقیقت به اعتبار نهادهای علمی مدون درباره تفاوت ارزش استعمال و ارزش، کار مجرد و کار اجتماعاً لازم است که امکان پاسخ‌گفتن پیروزمندانه به ایرادات یاد شده فراهم می‌آید.

در حقیقت به اعتبار شکل‌بندی تئوری علمی نرخ متوسط سود

در اقتصاد سیاسی نو است که نهاد ریکاردویی از یک ابهام آشکار بیرون می‌آید. ریکاردو مشکل تئوری ارزش را کاملاً در می‌باید. این مشکل عبارت از این واقعیت است که محصولاتی که بر پایه کاربرد سرمایه کلان تولید می‌شوند، بنظر می‌آیند بر حسب منفعت‌هایی که باید به سرمایه‌داران تأثیر گردد، ارزش بسیار زیادی پیدا می‌کنند. ایراداتی که در این باب وارد می‌گردد، می‌تواند این تئوری را متزلزل سازد. اما امروز باید به این نکته بپردازی که ریکاردو به علت نداشتن دریافت تاریخی از تشخیص روش باز می‌ماند. به عکس بنیان‌گذار اقتصاد سیاسی نو که قانون ارزش را به عنوان قانون اساسی مبادله کالاهای فراسوی نظام کالایی قرار می‌دهد، در خورد آن است که نشان بددهد که نظام کالایی با تحقق برابر کردن نرخ‌های سود در موارد معینی مانع اجرای کامل قانون ارزش می‌شود. اما این امر به هیچ وجه قانون ارزش را متفنگ نمی‌سازد. همانطور که پدیده انکسار نور قانون انتشار نور را در خط مستقیم نفی نمی‌کند.

از آن زمان می‌بینیم که ایراد کردن از اقتصاد سیاسی نو بترتیبی که یک قرن پیش در مورد ریکاردویی‌ها معمول بود، چقدر از دقت نظر بدور است. زیرا گزارش بنیان‌گذار مکتب یاد شده در جای نخست معطوف به حل قطعی این ایرادات است.

در عین حال می‌بینیم که تحت تأثیر فون بوهم با ادراک عنوان کردن این ادعا چقدر پوج است که بنیان‌گذار اقتصاد سیاسی نو با این ایرادات آشنا نبوده یا خیلی دیر به آنها برخورده است. زیرا خود او در نخستین اثر بزرگ تئوریکی اش یک یک انتقاداتی را که علیه ریکاردو عنوان شده برمی‌شمارد و اعلام می‌دارد که خود را موظف می‌داند که به آنها پاسخ گوید.

«همانطور که ریکاردو به اقتصاد سیاسی نیروی واقعی و کاملش

را تفویض نمود، با وضوح هرچه تمامتر تعریف ارزش مبادله را بنابر زمان کسار فرمول‌بندی و گسترش داده است. طبیعتاً مشاجرات قلمی اقتصاددانان روی همین نکته متمرکز است. آری، این مشاجرات قلمی که با وجود شکل غالباً ناستوده آن مورد بررسی قرار می‌گیرد، در نکات زیر خلاصه می‌شود ...»

و اما درباره موضوع ویژه قانون نرخ متوسط سود طرح این ادعا چنانکه غالباً عنوان می‌شود نادرست است که بنیان‌گذار اقتصاد سیاسی نو در جریان فرمول‌بندی آن با «نخستین تئوری ارزش» خود وارد تضاد شده است. در حقیقت در مقدمه‌ای که همکار نزدیک وی در کتاب دوم سرمایه نگاشته، یادآور می‌شود که دستنوشته‌های اندیشمند موردن بحث ما در باره نرخ متوسط سود، پیش از انتشار جلد نخست سرمایه است که در آن قانون ارزش تشریح شده است. در این مورد باید اظهار تأسف کرد که در کشورهای باختر، آثاری که بطور ویژه به مسئله ارزش اختصاص داده شده بدون نظارت، آلوده به القایات فون بوهم باورک است و تنها به این نوع آثار اکتفاء شده است.

#### ۴۶- کتمان قانون ارزش: اسلوب مارکینالیستی

بنیان‌گذار اقتصاد سیاسی نو به این اکتفاء نکرد که ضابطه‌ای برتر و تازه‌تر از ضابطه اسلاف خود درباره قانون ارزش بدست دهد. او از آن قانون برای درگیری‌های دگرگون‌ساز اجتماعی ابزاری ساخت که امکان می‌دهد که تضادهای نظام کالایی به وجه نسایانی پدیدار گردد و بر این پایه زوال قطعی آن را اعلام دارد.

در اوج مکتب کلاسیک انگلیسی، برخی اقتصاددانان به دفاع از تئوری پیشداشی ارزش - فایده پرداختند که برای ستایش از نظام کالایی

بسیار مناسب بود. مخصوصاً وضع اقتصاددان فرانسوی ژان باتیست سی<sup>۱</sup> در این مورد نمونهوار است.

بعد داشتمندان دیگری چون کودنو<sup>۲</sup> ریاضی دان فرانسوی و گوشن<sup>۳</sup> آلمانی که از علوم اجتماعی بهره‌ای داشتند، به تکمیل تحلیل شکل‌بندی قیمت‌ها بدون مراجعه به کار پرداختند. با اینهمه، آثار آنها مورد استقبال قرار نگرفت و به کلی بدست فراموشی سپرده شد. به عکس، پس از انتشار نخستین جلد سرمایه در ۱۸۶۷ همه چیز دیگر گون شد. وقتی نظام کالایی به مثابه یک ارگانیسم موجودیت خود را در خطر دید، شروع به پراکندن پادزه رهای گوناگون نمود. در دفاع از این نظام مؤلفینی سر برآوردن که به مدافعان تئوری فایده نهایی شهرت دارند. استانلی جونز<sup>۴</sup> انگلیسی و کارل منکر<sup>۵</sup> اتریشی در ۱۸۷۱ و ۱۸۷۴ نهضت فرانسوی در نشر آثار خود پرداختند.

شاید این واقعیت از آن رو بسیار پرمعناست که این بار نوآوران بی‌درنگ مریدان فراوان یافتدند. در اینجا قصد ما این نیست که تاریخ مارژینالیسم را دوباره ترسیم کنیم. برای ما کافی است، بگوییم که این مکتب دارای دو شاخه اصلی متمایز از هم است: شاخه اتریشی و شاخه انگلوساکسونی (که امروز به جذب شاخه نخست گرایش دارد). امروز از یک مارژینالیسم جدید صحبت می‌شود که اصولاً چندان تفاوتی با مارژینالیسم نخستین ندارد. در حال حاضر این مکتب در شکل‌های نوآر استه به تسلط و فعالیت خود در دانشگاه‌های کشورهای باختری

(۱۸۳۲-۱۷۶۷) Jean - Baptiste say - ۱

(۱۸۸۷-۱۸۰۱) Curnot - ۲

(۱۸۵۸-۱۸۱۰) Gossen - ۳

(۱۸۸۲-۱۸۳۵) stanly Jevones - ۴

(۱۹۲۱-۱۸۴۰) carl Menger - ۵

ادامه می‌دهد.

پیش از این نارسایی بنیادی سیستم را که مارژینالیسم مدعی است برای تبیین شکل‌بندی قیمت‌ها بدون استفاده از قانون ارزش پی‌نهاده، نشان دادیم. با اینهمه، اکنون اگر با نمایان ساختن انگیزه ژرف اشتباهات این سیستم که مربوط به دریافت نادرست از دانش اقتصادی و اسلوب‌های مورد عمل آن است، نپردازیم، انتقاد ماصائب نخواهد بود.

از قرن هفدهم بارها کوشش شده است با کاربرد ساختگی اسلوب‌های مورد عمل علوم فیزیک و به ویژه اسلوب مکانیک کلاسیک در قلمرو بشری دانشی از انسان بوجود آورند. مخصوصاً این نوع کوشش‌ها در پایان قرن هیجدهم در لوای مکتب فایده‌طلبی در انگلستان دیده می‌شود.

بنیان گذار اقتصاد سیاسی نو که بیش از دیگران به تشكیل دانشی از انسان رغبت داشت، با اینهمه به طور بنیادی با این نوع برداشت‌ها قطع رابطه نمود. اونشان داد که اجتماعات بشری واقعیت‌های زنده‌ای هستند که در جریان تاریخ تحول می‌یابند و بنابراین، نمی‌توان طرح‌های مکانیک را در قلمرو آنها بکار گرفت.

اما مارژینالیست‌ها که بکلی بالاندیشه اقتصاد سیاسی نو بیگانه‌اند، سنت مکانیستی را در پیش گرفته و آن را بطورناهنجار در تبیین پدیده‌های اجتماعی مورد استفاده قرار دادند.

ژ. روئُف شاگرد فرانسوی والراس در اثری بنام از علوم فیزیک تا علوم اخلاقی در نشان‌دادن منشأ اسلوب مارژینالیستی دقت زیادی از خود بخرج داده است. به نوشتة او:

«قوانین اقتصاد سیاسی در مفهومی که بیانگر روابط پیاپی‌اند از حضور و فعالیت همزمان شماره زیادی از عنصرهای مجزا نتیجه می‌شوند.

بنابراین آنها کاملاً با قوانین گازها قابل مقایسه‌اند. افراد در اقتصاد سیاسی نقش مولکولها را در تئوری سیاستیک ایفاء می‌کنند.» او می‌افزاید:

«واقعیت اساسی ایکه مکانیک عقلی را بوجود می‌آورد، وجود جنبش‌هایی است که قصد آن بیان کردن است. بهمین ترتیب، واقعیت اساسی اقتصاد سیاسی وجود مبادله است که باید به کشف قوانین آن پرداخت.»

«وقتی می‌گوییم انگیزه حرکت‌هایی که ما تولید می‌کنیم، کوششی است که روی اجسام بعمل می‌آوریم، اصلی را مطرح می‌سازیم که بر حسب آن تمام حرکت‌های اجسام جلوه کوششی هستند که برای آنها بکار می‌رود، کوششی که ما آن را نیرو می‌نامیم. بهمین ترتیب می‌دانیم که یک مبادله زمانی انجام می‌گیرد که ما نیاز برای بدست آوردن شیءی را احساس کنیم. بنابراین اصلی را مطرح می‌سازیم که بر حسب آن مبادله، چیزی جز جلوه نیازهای متفاوت افرادیکه آن را انجام می‌دهند، نیست.»

دشوار است که در تصدیق خصلت مکانیستی اسلوب مارژینالیستی صریح‌تر از ژ. روئُف بود. همچنین بهتر از این نمی‌توان اشتباہ بنیادی این اسلوب را آشکار ساخت. زیرا به هیچ وجه، نمی‌توان پذیرفت که فرد با مولکول همارز باشد و یا اجتماعات بشری ساختاری همانند با ساختار اجسام فیزیکی داشته باشند. این تمثیل مکانیکی مارژینالیست‌ها را به راهی سوق داده است که نیازهای افراد را همچون مفروضات تعادل قیمت‌ها تلقی کنند و آنها را به مثابه نیروهایی بنگرند که با هر مولکول انسانی ملازمه دارند؛ نیروهایی که از یکدیگر مستقل‌اند و در مدتی که تعادل برقرار می‌شود، بی‌تغییر می‌مانند. بنابراین، ملاحظه می‌شود که این تمثیل مکانیکی چگونه مکتب یاد شده را به

وادی اشتباهاتی که روشن ساختیم واپس رانده است.  
مارژینالیسم با پذیرش دیدگاه مکانیستی تن به نتیجه‌ای داده  
است که نمی‌توان از روشنگری آن غافل‌ماند؛ و آن تأیید دانش اقتصادی  
به عنوان دانش «ناب» یعنی به عنوان دانشی است که تنها به خطوط  
اساسی و کلی مفروض طبیعت بشری متکی است و با واقعه‌های تاریخی  
هیچ پیوندی ندارد. شومپتر در این باره می‌نویسد:

«اضافه می‌کنیم که این دریافت از اقتصاد، تقریباً مستقل از  
اختلاف‌هایی است که بین شکل‌های فردی فرهنگ و زندگی وجود  
دارد... در مقیاسی که موضوع عبارت از اقتصاد مبادله‌ای است، برای  
خطوط اساسی تئوری، آنطور که ما برای العین می‌بینیم، اهمیت ناچیزی  
دارد که این اقتصاد مبادله‌ای بر ابتدایی ترین مبادله بین شکارچیان و  
ماهیگیران یا برارگانیسم پیچیده مبتنی باشد. خطوط اساسی و محرك‌های  
مکانیسم عمومی یکی هستند. اختلاف درجه موجود بین اقتصاد جدید  
و اقتصاد ابتدایی هرچه باشد در اساس همان مکانیسم از هردو طرف  
باهم روبرو می‌شوند. ما از آن زیاد در شگفت نیستیم. بازشناختن این  
مسئله که عامل اقتصادی ماهیتاً نزد همه ملت‌ها و در تمام زمان‌ها یکی  
است، کار دشواری نیست».

یک چنین اظهار نظر هایی درباره ابتدایی ترین آموزش‌های دانش  
اجتماعی از حقارت واقعاً شگفت‌انگیزی حکایت می‌کند. این واقعیت  
نشان می‌دهد که اتکاء به اسلوب نادرست به چه گمراهی می‌انجامد.

ما امیدواریم که بیان ما درباره تئوری علمی ارزش توانسته باشد  
طرحی از اسلوب کاملاً متفاوت مؤلف سرمایه بدست دهد.

بدوآ باید روشن ساخت که این اسلوب به طور اساسی واقع‌گرای  
و تاریخی است؛ زیرا هرگز به خطوط فرضی کلی و جاویدانی طبیعت  
بشری تکیه ندارد، بلکه به مطالعه اجتماعات واقعی بشری متکی است.

تنها برپایه چنین مطالعه‌ای می‌توان از ساختار این اجتماعات و روندهایی که در آنها جریان می‌یابد، پرده برداشت. از این‌رو، برای دریافت آنچه که آن را ارزش می‌نامیم، به تفصیل پیدایش و جلوه‌های پیاپی آن را در جریان تاریخ برسی کردیم<sup>۱</sup> و کار کرد تاریخی آن را نشان دادیم.<sup>۲</sup> ما هیچگاه مکانیسم انتزاعی و مردهای را مطرح نساختیم که ممکن‌بود ترکیب نیروهای مفروض فردی مستقل از یکدیگر باشد، بلکه به تحلیل روندهای زندگی پرداختیم که ساخت آن در مسیر تحولات اجتماعی هر گز لحظه‌ای از دگرگونی بازنمی‌ماند.

از سوی دیگر باید روشن ساخت که اسلوب بنیان‌گذار اقتصاد سیاسی‌نو، اسلوب دیالکتیکی است که هر گز نمی‌کوشد به تعادل‌ها و هماهنگی‌های کاذب راه یابد، بلکه به عکس واقعیت زندگ را مرکز تضادهای اساسی می‌داند. مخصوصاً تئوری ارزش این تضاد فرمانروا بر نظام کالایی را آشکار می‌سازد که از یک سو با ازمیان بردن ویژگی‌های کارهای کنکرت (مشخص) به‌اجرای بیش از پیش کامل قانون ارزش گرایش دارد، ولی از سوی دیگر بر حسب اختلاف‌های موجود بین روابط کمیت‌های سرمایه با کمیت‌های کارمتداخل در تولیدهای مختلف مانع اجرای کامل قانون ارزش می‌گردد.

به عقیده مارژینالیست‌ها بنیان‌گذار اقتصاد سیاسی علمی با آشکار کردن این دو جنبه تضاد اقتصاد نظام کالایی تئوری خود را نامفهوم می‌سازد. به عکس، به عقیده‌ما، این ارزیابی نمونه درخشانی از دریافت دیالکتیکی واقعیت است. بررسی واقعیت‌های اقتصادی نشان می‌دهد که اسلوب فلسفه علمی در برابر اسلوب مارژینالیستی به مثابة اسلوب انقلابی در برابر اسلوب محافظه‌کارانه است.

پایان

---

۱ - فصل ششم این کتاب. ۲ - فصل هشتم این کتاب.

# انتشارات نگاه

شاهرضا - خیابان فروردین تلفن ۶۲۸۹۷۱

بها ۹۰ ریال